

پروترهای جهان متحد شوید!

دنیا

۴

تیر ۱۳۵۴

در این شماره:

- جریک های فدائی خلق و حزب توده ایران (۲)
- حماسه خسروگسرخ (۱۱)
- خیمه شببازی انتخابات (۲۷)
- صحنه مبارزه و شنوه مبارزه حزب طبقه کارگر را خود حزب باید انتخاب کند (۳۲)
- داستان نگاری فارسی به پیش میرو (۳۶)
- مادر (۴۱)
- ظفار خون آلود می جنگد! (۴۸)
- "آریامهر، ماگرنه ایم!" (۵۱)
- "جنگ نفت" (۵۵)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال دوم (دوره سوم)

D O N Y A

Political and Theoretical Organ of
the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran

June 1975, No 4

Price in :	بهای تکروشی در کتابفروشی ها و کویسک ها :
U.S.A.	0.4 dollar
Bundesrepublik	1.00 Mark
France	1.50 franc
Italia	250 Lire
Österreich	7.00 Schilling
England	4 shilling

بهای تکروشی که مجله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند
۲ مارک و معادل آن به سایر ارزها

Tudeh Publishing Centre

" Druckerei Salzland "

325 STASSFURT

حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. Takman

با ما به آدرس زیر تماس بگیرید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
چاپخانه " زالتس لاند " ۳۲۵ شتاسفورت
بهدار ایران ۱۵ ریال

Index 2

چریک های فدائی خلق و حزب توده ایران

در مجموعه نشریات وابسته به گروه های گوناگون چریک های خلق نسبت به حزب توده ایران ارزیابی های بسیاری وجود دارد که لازم میدانم بکار این ارزیابیها را مورد بررسی انتقادی قرار دهم و در باره آنها هم با نویسندگان این نشریات و هم با پیروان جنبش چریکی گفتگو کنیم .
این ارزیابیها اگرچه در موارد معینی همراه با یادآوری های درستی درباره نارسائیهای کار حزب مادر دوران طولانی موجودیت و مبارزه اش میباشد ، نارسائیهایی که ما به هیچوجه منکر آن نبوده ایم و نیستیم ، در مجموع خود نادرست و در موارد بسیاری دشمنانه و ناشی از برخورد نادرست و ناسالم و غیرمارکسیستی (در مورد آنان که خود را مارکسیست - لنینیست معرفی میکنند) نویسندگان این مقالات با واقعیت مبارزه حزب توده ایران است . ریشه این برخورد نادرست را ما تنها در موضعگیری ایدئولوژیک غیرپرولتاری نویسنندگان و یادآوری ناکافی آنان از مسائل ثنوریك انقلاب پرولتاریائی و همچنین تاریخ جنبش انقلابی و نهضت کارگری ایران میدانیم .
بیش از هر چیز باید چند نکته مهم را یادآوری کنیم :

۱ - نشریاتی که بنام چریک های فدائی خلق انتشار مییابد ، چه در زمینه مسائل داخل ایران و چه در زمینه بررسی اوضاع جهان و مسائل داخل جنبش کمونیستی جهانی ، به هیچوجه یکرنگ نیست و نشانه طیف رنگارنگی است از نظریاتی که در موارد مهم نشان دهند اختلاف نظر جدی و عمیق بین گروهها و بخش های مختلف آنست .

۲ - در مورد ارزیابیها از فعالیت گذشته حزب توده ایران و نقش آن در لحظه کنونی ، این نشریات چریکی تقریباً محتوی یکرنگی دارند ، اگرچه از لحاظ لحن و شیوه برخورد رنگارنگ هستند . در یک رشته از این نشریات انتقادات ، که گاهی به فحاشی میرسد ، سطحی و بجهگانه و در بیشتر موارد تکرار همان اتهاماتی است که دشمنان و مخالفان بکار میزنند و در برخی دیگر کوشش میشود بالحنی جا افتاده و به ظاهر تحلیلی همین محتوی بازتاب شود .

گفتگوی ماتنهاد رها رمان استدلالاتی از نوشته های چریکها است که میتواند در یک بحث جدی وارد شود و ارزیابی درباره فحاشی ها و اتهامات و اتهام زدنگان را ما به مردم ایران و مبارزان راستین واگذار میکنیم . بایکی دو نمونه نظر خود را روشن میکنیم :

از ضمیمه " نبرد خلق " ، اسفند ۱۳۵۳ صفحه ماقبل آخر (اعلامیه درباره اعدام عباس شهریار) " عباس شهریاری معروف به اسلامی زیدترین این عناصر خائن بود . او را آغاز یکی از فعالین حزب توده بود که پس از شکست حزب توده مانند بسیاری از رهبران خائن این حزب به خارج گریخت و پس از مدتی فعالیت در خارج از کشور بکارهای خلیق پشت پا زد و خائنانه در خدمت پلیس جنایت کار رژیم ضد خلقی درآمد " .

از " نبرد خلق " ، شماره ۵ ، صفحه ۷۱ :

" البته هستند کارگرانی که تحت تاثیر اپورتونیست های کهنه کار و پیرو پاتال های از کار افتاده قدیمی تصور میکنند سازمان ما با هرگونه مبارزه صنفی و اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مخالف است و در نتیجه مبارزه مسلحانه را راهی میدانند که به جدائی از توده ها منتهی شود " .

از نشریه " ۱۹ بهمن " ، شماره ۲ ، صفحه ۵۰ :

" در حمله به جنبش انقلابی ، حزب توده گوی سبقت را از دیگران ربود . . . این مبارزه بطور عمده از خارج کشور رهبری شد و همیشه . جاه طلبی مهاجران سیاسی و تعصبات و خود خواهی فرقه ای در زمینه ای از برداشتهای ذهنی نسبت به مبارزه و شرایط آن در ایران انگیزه جریانیهای اپورتونیستی در مبارزه با جنبش بود " .

میتوان درستی و بیانادرستی خط مشی حزب توده ایران را مورد بحث قرار داد ، ولی بهیچ وجه جوانی را هرگز نمیتوان ملاک این درستی و بیانادرستی دانست . اگر کسی بپوشد و از کار افتاد ولی با ایمان و استواری تمام در جنبه نیروهای خلق باقی ماند ، این افتخاری است بزرگ . نیکخواه ها و لاشائی ها در عین جوانی به منجلا ب خیانت افتادند .

همینطور از کسی که خود را مارکسیست - لنینیست میدانند ، قابل پذیرش نیست که مهاجرت سیاسی اجباری در شرایط اختناق را خیانت بدانند . این نشانه آنست که او از لنینیسم هیچ چیز نفهمیده است . میتوان در کشور ماند و کاری نکرد و باحتی خیانت کرد و میتوان مهاجرت رفت و بطور موثر با انقلاب کمک نمود . باین گفتار لنین توجه کنید :

از مقاله لنین بنام پیشگفتار به مجموعه " ۱۲ سال " :

" در زمان خود کروژک ها ضروری بودند و نقش مثبتی بازی کردند . عموماً در کشوری که استبداد حکمفرماست و ویژه در مجموعه شرایط جنبش انقلابی روسیه ، حزب سوسیالیستی کارگری نمیتوانست از راه دیگری جز از راه کروژکها تکامل یابد . کروژک ها ، یعنی گروهها بسته و تنگ از تعداد کمی افراد که همیشه بر پایه دوستی های شخصی استوارند ، یکی از مراحل لازم تکامل سوسیالیسم و جنبش کارگری در روسیه بودند . بارشده این جنبش اهمیت این امر افزایش یافت که این کروژکها متحد شوند و برای آنها امکان تکامل بعدی بوجود آید . انجام چنین وظیفه ای ، بدون ایجاد یک مرکز کار " خارج از دسترس رژیم استبدادی " ، یعنی در خارج از کشور ، غیر ممکن بود . باین ترتیب کروژکهای خارج از کشور محصول یک ضرورت بوده اند " (از مجموعه " لنین درباره حزب پرولتاری طراز نوین " ، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷) .

یکی دیگر از نمونه های باز برخورد غیرمارکسیستی نویسندگان مقالات نامبرده چریکی به فعالیت حزب ، جریان عباس شهریاری است . این جریان ، که در آن سازمان امنیت موفق شد با استفاده از نقاط ضعف کار حزب توده ایران ضربه سنگینی به مجموعه جنبش انقلابی کشور وارد آورد ، باید برای هر انقلابی بیش از هر چیز رد آوری وسیله آموزش باشد . باید کوشید علل واقعی چنین حادثه ناگواری را کشف کرد و ریشه کن ساخت . در مبارزه با دشمن که در لحظه کنونی بر مراتب نیرومند است ، سازمان مخفی هرگز از ضربات سنگین مصون نیست و تمام احزاب انقلابی و حتی حزب بلشویک روسیه از چنین ضرباتی در امان نبوده اند .

ولی برخورد نویسندگان چریک به این حادثه چگونه است ؟ صرف نظر از نمونه های بالا ، که با همان لحن مائوئیست های ورشکست شده درباره حزب توده ایران نوشته شده است ، بطور کلی برخورد چریکها عموماً نه سطحی است . آنها نتیجه میگیرند که چون پلیس موفق شد به سازمان مخفی حزب توده ایران دست یابد ، پس این شیوه کار سیاسی پنهانی در شرایط اختناق نادرست است . ولی اگر جریان را موشکافی کنیم و تجربه بیشتر از صد سال گذشته فعالیتها ی انقلابی را در شرایط رژیم های اختناق مورد بررسی قرار دهم ، باین نتیجه میرسیم که عیب اساسی در پی توجیهی به اصول پنهانکاری در شرایط استبداد سیاه نهفته است و نه در کار سیاسی پنهانی . مانع های درخشانی

داریم که حتی در شرایط غیر قابل تصور شوارباز داشتگهای مرگ فاشیستهای آلمان ، انقلابیون توانسته اند سالیان دراز کار سیاسی پنهانی انجام دهند و حتی در آخرین لحظات قبل از سرنگونی بساط فرعون نازیسم ، هنگامیکه در تدریج فاشیست ها به منتهای رجه رسید موفران قتل همسه زندانیان سیاسی را صادر کرده بودند ، باقیام پیروزمندانه مسلح که از مدت تنها پیش برای آن آماده شده بودند این نقشه گرگهای درنده هیتلری را با شکست روبرو سازند و جان هزاران زندانی سیاسی رانجات دهند .

اصول و شیوه کار سیاسی انقلابی پنهانی در شرایط استبداد یکی از ارزنده ترین تجارب جنبش انقلابی پرولتاریای جهان است که در شرایطی به مراتب دشوارتر از شرایط کنونی ایران بدست آمده و زندگی صحت آنرا به اثبات رسانده است .

نویسندگان چریک که به آسانی نظریات ناب سر - ارهای روس را بجای لنینیسم پخش میکنند هرچاکه با آموزش صریح وی چون و چرا ی لنین روبرو میشوند ، بدون کمترین اندیشه درباره اینکه شاید نظراً آنها نادرست باشد ، در آموزش لنین تجدید نظر میکنند و این " روبریونیسیم " آشکارا بنام " ویژگی " شرایط ایران تحویل میدهند . به اظهار نظر زیر توجه کنید :

" طبق گفته رفیق لنین " طبقه کارگر اقوای خود منحصرأ میتواند آگاهی تریید یونیونیستی کسب نماید ، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد ، با کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبوره صد و قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره . اما در ایران بعلت خفقان شدید فاشیستی طبقه کارگر ارتباط با مبارزات خود بخودی اقتصاد نمیتواند باین نتایج برسد . در اینجا ویژگی وجود دارد . "

چریکها درباره آموزش لنین در مورد شیوه اساسی تدارک مبارزه قطعی پرولتاریا و سایر نیروهای انقلابی علیه استبداد نیز همین کار میکنند . لنین بعمامیآموزد که یگانه حربه برنده پرولتاریا سازمان انقلابی اواستوریای بوجود آوردن چنین سازمانی یگانه راه اینست که : " بیاموزیم ، تبلیغ کنیم و سازمان دهیم " .

چریکها که این آموزش روشن ویی چون و چرا و مغایرند هنیات خود می بینند ، در آن نیز تجدید نظر میکنند و مدعی میشوند که چریک جای همه چیز خواهد گرفت . مثلاً در نشریه " ۱۹ بهمن " در مقاله " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود " (صفحه ۸۱-۸۲) گفته میشود :

" هنگامیکه رژیم ... کارگران اعتصابی را ... که بدون سلاح حقوق اقتصادی و سیاسی خود را مطالبه میکنند ، بگلوله می بندد ، چریک دست بعملیات انتقامی میزند ... کارها و سازمانهای رژیم که مستقیماً در سرکوبی مردم شرکت داشته اند و کسانیکه را این سرکوبی منافع مستقیم داشته اند هدف فحله چریک قرار میگیرند . کارخانه داران باید تاواون طمع خود و سلاخی رژیم را از دست دادن جان و مال خود و خانواده شان ببردازند . چریک آنها را وادار میسازد که در برابر خواسته های اقتصادی کارگران مانع دخالت نظامی رژیم گردند ، این خود نوعی تامین حقوق صنفی از قبیل حق اعتصاب برای کارگران است . " جل الخالو باین ترتیب خیالیافی نویسندگان چریک به آنجا میرسد که حتی لزوم انقلاب را نیز عملانی میکنند . اگرچریک قادر است کار را بدانجا برساند که کارخانه داران از ترس از دست دادن جان و مال خود و خانواده شان مجبور شوند به خواسته های اقتصادی و سیاسی کارگران (حتی بدون اعتصاب) تسلیم شوند ، چرا ما معطل هستیم ؟ این نویسندگان چریکی خود معترفند که در دو سال اخیر برای نابود کردن تعداد انگشت شماری جناپتکار ساواکی سالانه بیش از ۲۰۰ چریک جان سپرده و ۲۵۰۰ تن

اسپرده اند . با توجه به اینکه باز هم طبق اعتراف خود این نوشته ، چریک تنها از بخش کوچکی از روشنفکران جوان میتواند سر بازگیری کند ، آیا ممکن است که این چریک را با آنجا برساند که در برخورد کارگران و کارفرمایان حاضر باشد و جان و مال خود و خانواده " کارخانه داران " (ظاهرأ بانک داران و کمپرادورها که کارخانه ندارند از این مجازات معاف هستند) را مورد تهدید قرار دهد و وضعی بوجود آورد که کارخانه داران به خواسته های سیاسی و اقتصادی کارگران تسلیم شوند یعنی استعمار از بین برود ، سود سرمایه از بین برود ، دموکراسی تامین شود ، پای ساواک از کارخانه ها بریده شود .

آیا نام این فرضیات ، ذهنیگری روشنفکری خرد مبرورواشی نیست ؟ پس چیست ؟ نویسندگان خیالیاف آنقدر در رذ هنیات خود سرد رگم شده اند که حتی نوشته های چند صفحه پیش و چند صفحه بعد خود را فراموش میکنند . آنان در همان مقاله (صفحه ۶۸) مینویسند :

" در هر صورت چریک شهری و قشر خیره آن از عناصر آگاه و پیشرو تشکیل شده اند . توده ها با کمیت غول آسای خود که کیفیت آنها نیز از این کمیت برمیخیزد و در این مبارزه مسلحانه شهری نمیتوانند شرکت کنند . روشنفکران برای شرکت در این مبارزه از کارگران و دیگر زحمتکشان شهرآمدادی بیشتری دارند . بهمین دلیل عمده ترین نیروی مبارزه مسلحانه شهری از روشنفکران انقلابی تشکیل شده است . این ترکیب با تغییراتی بسود کارگران بطور کلی در مراحل آتی نیز حفظ خواهد شد . "

در یک مسئله ما چریکها موافقم که برای عملیات تجربیکی کارگران آمادگی ندارند و در رجه اول روشنفکران جوان آماده دنبال کردن این شیوه مبارزه هستند . و این تنها با اینجهت است که روشنفکران جوان بر پایه مواضع ایدئولوژیکی طبقاتی خود ، یعنی ایدئولوژی خرد مبرورواشی ، باین شیوه مبارزه غیر پرولتاریائی کشیده میشوند . خود چریکها هم زمانی که در بار تجارت تلخ اقدامات آنارشستی و ماجراجویانه رفقای خود ، که دیگر با هزار خوار عسل هم شیرین نمیشود ، اندکی به تفکر میپردازند ، ناچار اعتراف میکنند که اصولاً در شرایطی که ساخت عمده نیروهای متشکله جنبش از قشرهای خرد مبرورواشی برخاسته است ، در شرایطی که این خرد مبرورواشی در یک پیروسه انقلابی تربیت ایدئولوژیکی نشده است ... جنبش در مجموع در معرض انحراف از منشی انقلابی قرار دارد ... این گرایشها عملاً در درون جنبش ، وجود داشته و هم اکنون نیز ، با این گرایشها درگیر هستیم " (صفحه ۸۷-۸۸)

در جای دیگر :

" این گرایشها در مجموع زمینه مساعدی برای دچار شدن جنبش به آوانتوریسم بشمارا مبرود . اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم خود بخود نمیتواند در برابر این انحراف مصونیت ایجاد کند . در جنبش ما که در حال حاضر اساساً یک جنبش روشنفکری است ، زمینسه طبیعی برای این قبیل انحرافات وجود دارد . "

حزب توده ایران تمام این جملات اخیر را تایید میکند و معتقد است که مجموعه اقدامات چریکی در آن کنونی در ایران دارای این خصوصیات است .

ریشه مناسبات خصمانه چریکها را با حزب توده ایران باید در همین ویژگی اساسی طبقاتی گروههای چریکی دانست . بقیمه مطالب بهانه برای بروز یک برخورد طبقاتی است که در مواردی حتی ناآگاهانه و حتی علیرغم خواست خود چریکها که خود را پیرو مارکسیسم - لنینیسم اعلام میکنند ، بروز میکند .

این برخورد ضد پرولتاریائی ، که در آن بی اعتقادی به نقش تعیین کننده طبقه کارگر در موارد

بسیاری تحقیق نسبت به آن دید می شود ، تنها در صحنه درونی ایران نیست . موضع گیری چریکها فراروی جنبش جهانی کارگری درست در همین چهارچوب است . قسمتی از این نشریات ، بهمنی نشریاتی که طبق تحلیل نشریه " ۱۹ بهمن " متعلق به جناح " آنا رشیست و ما جراجو " است و در مواضع مائوئیستی قرار دارد ، در عین اینکه پرازنسواشی سیاست خارجی مائوئیسم در سراسر جهان مجبور است در مواردی حساب خود را از حساب گروههای بدن نام شده مائوئیستی جدا کند پیروان پشده مائوئیسمه دون است . این جناح که نشریه " نبرد خلق " ، ارگان سازمان چریکهای فدائی را منتشر می سازد ، به صراحت مینویسد :

" ما مائوئیسمه دون را یک مارکسیست - لنینیست کبیر می شناسیم . اندیشه او بیان خلاق مارکسیسم - لنینیسم عصر ماست " .

ولی هنگامیکه بایک افتضاح سیاسی مائوئیستی روبرو می شود ، میکوشد آنرا مسکوت بگذارد و یا افکار را منحرف سازد . مثلا هنگامیکه موضع گیری ننگین دولت چین مائوئیستی ، که پهاده کننده اندیشه مائوئیسمه دون در سیاست جهانی است ، در مورد فاشیستهای شیلی در همه دنیا مطرح میشود ، نشریه " نبرد خلق " (در شماره ۴ ، صفحه ۵۶-۵۷) خود اینطور مینویسد : " حکومت فاشیستی شیلی با چنان مشکلات عظیمی روبرو است که دولت امریکارا وادار کرده است کمکهای خود را به آن افزایش دهد . . . ولی تحیر انگیز ادامه روابط سیاسی عده ای از کشورهای سوسیالیستی با این حکومت است " .

آنها که بیشتر اخبار جهانی نشریه خود را از منابع چینی گرفته اند ، اصلا " فراموش " کرده اند که نام آن کشور سوسیالیستی ، که با حکومت فاشیستی شیلی مناسبات سیاسی دارد و نمایند محکوم انقلابی شیلی را از یک بیرون کرد و صمیمانه ترین مناسبات اقتصادی و سیاسی را با جلادان طبقه کارگر در شیلی هر روز بیشتر توسعه میدهد ، دولت چین توده ای است .

البته برای کسانی که اندیشه مائوئیسمه دون را بیان خلاق مارکسیسم - لنینیسم عصر ما میدانند و شواراست اعتراف کنند که بیان خلاق این اندیشه در سطح جهانی بصورت حمایت از فاشیسم در شیلی و در همه کشورهای دیگر رمیاید . در مقابل این " چشم پوشی " نسبت به شگرف ترین جریان انحرافی در جنبش کارگری جهانی چیز دیگری که در تمام نوشته های چریکها چشم می خورد ، مناسبات غیر دوستانه آنهاست نسبت به جنبش اصل انقلابی کارگری در سراسر جهان ، که در مورد جناح " آنا رشیست ها و ما جراجو ها " بمرزهای دشمنی میرسد .

اگر نوشته های چریکها نسبت به انقلاب کوبا و ویتنام و پیروزیهایشان ابراز همدردی و خوشنودی میشود ، درباره نقش تاریخی و تعیین کننده همدردی سوسیالیستی بین المللی و در پیشاپیش همه ، کمکهای بیدریغ نظامی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی اتحاد شوروی ، بزرگترین سنگر انقلاب جهانی که از سالها باین سود در رهبر آمد رسمی رهبران ویتنام و کوبا بر آن تکیه شده است یک کلمه هم یاد آوری نمیشود . از تغییر شگرف تناسب نیروها در صحنه جهانی بسود خانواده کشورهای سوسیالیستی چیزی نمی بینیم . گوئی برای این مارکسیست ها - لنینیست ها جنبش عظیم ونیرومند طبقه کارگر و بزرگترین دشمنستان پذیران ، که امپریالیست ها را به زانو آورده همانطور که فیدل کاسترو بیان داشت ، تنها وجودش مانع اینست که امپریالیست ها بتوانند به کوبا حمله ورزند ، اصلا وجود ندارد .

و اگر حزب ما این واقعیت را که چریکها آگاهانه به سکوت برگردار میکنند و یاد مواردی بانیش های ناسیونالیستی تاثیر آنرا در گرگون جلوه میدهند ، مانند همه احزاب انقلابی جهان بازگو میکنند و همه کارگران و زحمتکشان ایران ندانند امید ده که " بر خیزید ! بزرگترین نیروی جهان معاصر پشتیبان شماست "

چریکها ما را در ناله رو " قطب " ، " غیر مستقل " ، " اجرا کننده بی چون و چرای سیاست شوروی " و و اعلام میدارند .

درست همین برخورد نشان دهنده و آشکار سازنده ماهیت ناسیونالیستی - خرده بورژواشی نویسندگان نشریات چریکی است ، " از کوزه برون همان تراود که در اوست " در وستان گرامی ! شما مارکسیسم - لنینیسم را صادر قانه پذیرا شده اید ، ولی تا انطباق همه جانبه همه اصول آن در کار و برخورد روزمره خود فاصله زیاد دارید .

فراروی این تناقض آشکار آشتی ناپذیر ، نویسندگان ارگان سازمان چریکها چه میکنند ؟ اگر واقعا مارکسیست - لنینیست بودند ، میبایستی به این اشتباه چندین ساله خود اعتراف کنند ، ریشه آنرا جستجو نمایند و برای از بین بردن آن و درست کردن راه روشن و برخورد های خود تلاش نمایند .

ولی چون از مارکسیسم - لنینیسم دورند ، آنها راه را در فحاشی کین توزانه نسبت به حزب توده ایدر آن میجویند ، که از همان آغاز پیدایش جریان انحرافی در جنبش جهانی کمونیستی بر پایه آموزش مارکسیسم لنینیسم راه درست را شناخت و با پیگیری در آن گام برداشت .

این موضع گیری ضد جنبش پرولتاریائی تنها ویژگی جناح " آوانتوریست و ما جراجوی " چریکها نیست ، بلکه جناح دیگری که خود را طرفدار واقعی مارکسیسم - لنینیسم و مشی انقلابی معرفی میکند و نمایندگانش مقالات نشریه های " ۱۹ بهمن " را مینویسند ، در همین حال که سیاست ضد انقلابی دولت چین توده ای را برملا میکند و در مقابل مائوئیسمت ها موضع گیری درست مینماید ، ولی از آنجا که خود در اردوگاه خرده بورژواشی قرار دارد ، عاجز است که ریشه این انحراف را در جنبش کارگری جهانی بشناسد و مانند همه خرده بورژوا های ناسیونالیست در مواضع " استقلال " از جنبش کارگری جهانی جا میگردد و انحراف رهبران چین را تنها " رقابت " چین و شوروی مینامد .

این نویسندگان در موضع گیری جهانی خود بطور روشن در مواضع اپورتونیست های جنبش کارگری که بهرگونه پیوستگی جهانی پرولتاریا بر چسب به " قطب گرای " میزنند ، قرار گرفته اند (۱) .

نویسندگان نشریات چریکی نمیتوانند اعتراف نکنند که حزب توده ایران ، با وجود یک رژیم استبداد سپاه شاه صدها بار نابودی نهائی آنرا اعلام کرده ، با وجود یک خود چریکها با استفاده از شور و جهانی که همیشه اقدامات چریکی در یک لحظه کوتاه بوجود می آورد و مانند فشفشه های آتش بازی برای تماشاچیان یک لحظه لذت بخش و جاذب ایجاد میکند هنوز برپاست و هر روز بیشتر نیرو میگردد و شیلهای آنها کوشیده اند با تکیه به اشتباهات و نواقص کار حزب توده ایران ، که هر قسود هم بزرگی با جنبه فرص دارند و تعیین کننده ماهیت حزب توده ایران بعنوان حزب طبقه کارگر ایران نیستند ، حکر توده ایران و راه روش انقلابی را تخطئه کنند .

در این راه نویسندگان نشریات چریکی حتی از این روگردان نیستند که نظریات روشن همسرب ما را در گرگون سازند و بصورت بخشش ناپذیری برای کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست معرفی میکنند ، تحریف کنند .

۱ - باید یاد آور شویم که این نظر ما تا تاریخ نوشته شدن مقالات نامبرده در بالا درست است . زیرا ممکن است و ما امید داریم که این نویسندگان با روبرو شدن با حوادث سالهای اخیر و ارزیابیهای جنبش های انقلابی سراسر جهان از نقش خلق ، حزب کمونیست و دولت شوروی در پشتیبانی از جنبشهای انقلابی سراسر جهان در این ارزیابیهای خود تجدید نظر کرده باشند .

اینک چند نمونه :

از نشریه " ۱۹ بهمن " شماره ۳، صفحه ۸۰، فروردین ۱۳۵۴ :
" حزب توده ایران معتقد است که باید در شرایط حاضر، مبارزه تنها بشکل مسالمت آمیز آن انجام گیرد . . . حزب توده هرگونه توسل به قهر را مادامکه شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم - لنینیسم نمودی از ماجراجویی خرد به بورژوازی مسی شناسد ."

در این ادعاها نویسندگان چریک یک سلسله مفاهیم اجتماعی نظریات حزب توده ایران را به هم ریخته ، و امیدواریم ناگاهانه موضعگیری حزب ما را درگون جلوه داده اند .
در مهمترین سند دوران اخیر حزب ، یعنی طرح برنامه که در فروردین ۱۳۵۲ یعنی دو سال پیش از انتشار این مقاله چریکی منتشر شده و بارها بوسیله پیک ایران پخش شده و دهها هزار نسخه آن بمباران رسانده شده است ، صریحا (در بند ۴ از بخش " برای تحول بنیادی جامعه ما ") یک اصل لنینی یادآوری شده است :

" انقلاب . . . میتواند بر حسب شرایط تاریخی ، از دروازه یعنی راه مسالمت آمیز و باره غیر مسالمت آمیز (و یا عبارات دیگر غیر مسلحانه و مسلحانه) انجام گیرد . چگونگی راه انقلاب زائیده اراده و تمایل پیشاهنگان نیست . . . لذا نمیتوان این راه را قبل از نضج یافتن وضع انقلابی تنها بر اساس تمایلات ذهنی معین ساخت ."

این حکم حزب ما بزبانه حکم بی چون و چرای لنینی است که میگوید :
" سوسیال دموکراسی دست خود را نمی بندد و فعالیت خویش را بیک نقشه و یاشیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمی سازد . سوسیال دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می پذیرد ، فقط بشرطی که این وسایل با نیروهای موجود متناسب باشد ."

از همین حکم حزب ما نتیجه گرفته و در برنامه خود اعلام داشته است :

" حزب ما روش کمانی را که بدون وجود شرایط لازم تحول انقلابی شعارهای غیر واقعی مطرح میسازند و مراحل استراتژیک و تاکتیک مبارزه را با هم مخلوط میکنند ، به بازی باقیام میبرد ازند ، صرف نظر از نیات این افراد ، بطور عینی معارض با مبنای انقلابی و منافی با مارکسیسم - لنینیسم میدانند . . ."

نشریه " ۱۹ بهمن " (شماره ۳) در حالیکه عین این نظر حزب ما درباره موضعگیری نادرست آن جناحی از چریکها ، که بقول مقاله نویس آنارشویست و چپ گرا هستند ، در بخش مربوط به چپ گراشی در جنبش چریکی مطرح میکند ، بخود اجازه میدهد که برخلاف واقعیات حزب ما مخالف هرگونه اعمال قهر انقلابی در مبارزات سیاسی پیش از آماده شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب نشان دهد . برای اینکه ترور و روش حزب را بیان کنیم ، ما باریک بار روشنی بیان میکنیم که :
اعمال قهر انقلابی مفهوم وسیعی است و یکی دانستن آن با مجازات افراد وابسته به هیئت حاکمه و یا اقداماتی برای از کار انداختن بخشی از تاسیسات فنی که در اختیار هیئت حاکمه است بدون در نظر گرفتن شرایط ضروری اشتباه است . مارکسیست - لنینیست ها برای اعمال قهر انقلابی بلکی مفهوم دیگری دارند . ترور سرخ و اقدامات مربوط به تخریب تاسیسات نظامی و اقتصادی دشمن تنها در شرایط آمادگی توده ها برای انقلاب و تنها در پیوند با جنبش و در صورتیکه بر پایه ارزیابی درست از نیروهای خودی و دشمن ، به جنبش انقلابی نیروبخش و دشمن را بطور محسوس ضعیف سازد و برای پیشرفت انقلاب ضروری باشد ، مجاز است .

همانطور که لنین گفته است ، ما آنچه را که در شرایط کنونی ، چریکها و مجاهدین خلق بنام مبارزه مسلحانه انجا میدهند ، از آن جهت نادرست میدانیم که در شرایط کنونی به تجهیز و جمع نیروهای انقلابی کمک نمیرساند . ما اقدام افسران انقلابی را در برهه انتقال و یا حبشه ، که در مورد اول در ارتباط نزدیک و وسیع با طبقه کارگران انقلابی برتقال و در مورد دوم مورد پشتیبانی آرام اکثریت زحمتکشان حبشه بود ، اعمال قهر انقلابی میدانیم و برای دست زدن به آن هرگز عقیده نداریم که قبلا باید تظاهرات را توسیع توده ای و اعتصابات عمومی سیاسی و غیره در جریان بوده باشد .

در این باره توجه به دو نکته اساسی زیر ضروری میدانیم : بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و دموکراتیک است . شرط تقدم این انقلاب سرنگونی رژیم ترور و اختناق محمد رضا شاهی است که بلاواسطه در مقابل نیروهای انقلابی و همه مبین پرستان و دموکراتهای ایران قرار دارد . شعار سرنگونی دارای محتوی صرفا سیاسی است و میتواند حتی در درون هیئت حاکمه طرفدارانی داشته باشد . تحولات اخیر یونان بهترین نمونه برای روشن کردن بنیان ماست . یونانی ممکن است حتی بخشی از هیئت حاکمه ، که از هوای و وحشتناک ادامه رژیم کنونی برای تمام نظام سرمایه داری در بر دارد هراسناک است ، در لحظه معینی طرفدار تغییراتی نظیر یونان در ایران گردد . با این تغییرات رژیم اختلافی برچید میشود و آزاد بهای محدود دموکراتیک تامین میگردد ، بدون اینکه پایه های نظام فارتگر سرمایه داری کنونی و وابستگیهای امپریالیستی آن متزلزل گردد . این تغییرات هم ممکن است بطور مستقل ، با عمل توده ها و نیروهای انقلابی و یا در مواردی با شرکت موثر این نیروها ، یعنی با اعمال قهر انقلابی از طرف نیروهای انقلابی در ارتش و در جامعه بوقوع پیوندد ، ولی طی آن نیروهای انقلابی آنقدر قدرت نداشته باشند که بتوانند مهر خود را بر پهنای تحولات بزنند .

در شرایط معینی ، در صورتیکه توده ها با آمادگی پیشین بطور وسیع و موثر در جریان چنین حوادثی شرکت کنند ، خواهند توانست تحولات را از چهارچوب آنچه که محافل بورژوازی شرکت کننده در آن در نظر دارند ، بیرون کشید و تحولات را بسمت یک تحول انقلابی بنیاد بی به پیش برانند .
دوم - در مورد عوامل عینی و ذهنی انقلاب دموکراتیک ملی :

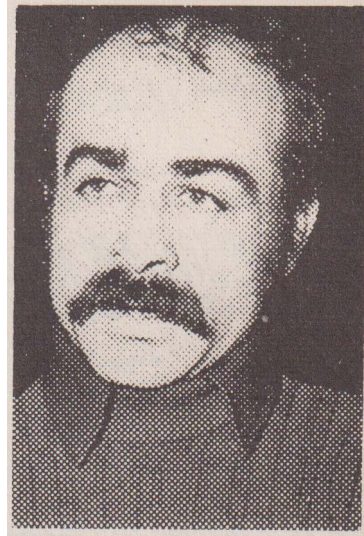
در این مورد حزب توده ایران بر آنست که بر اثر پیروزی انقلاب اکثر ، پیروزی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، پیروزی عظیم و تاریخی اتحاد شوروی و طبقه کارگر سراسر جهان بر فاشیسم ، پیروزی انقلابهای سوسیالیستی در عدای از کشورهای اروپا و آسیا و کوبا و هند ایش و تحکیم سیستم جهانی سوسیالیسم ، از هم پاشیدن امپراتوری استعماری و پیروزی خلقهای ستمدیده ، شکست شانازاتی امپریالیستی و جنگ سرد و درهم شکسته شدن هممنقشه های شوم امپریالیسم علیه کشورهای سوسیالیستی که بارزترین آن را در ویتنام دیده ایم ، چیزی که در نتیجه آن امپریالیسم مجبور شده است به همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای سوسیالیستی تن در دهد ، تغییرات شگرفی در جهان بوجود آمده است . در عرصه جهانی پروسه انقلاب با سرعت در حال گسترش است و هر روز بخشهای نوینی از نیروهای خلقی را بسوی خود میکشاند .
با یک نگاه ساده میتوان دید که در دنیا کنونی وضع به آنجا رسیده که ضرورت درگونیهای بنیادی در سراسر دنیا زیر سلطه سرمایه داری به صورت ضرورت بی چون و چیرا و تاخیر ناپذیر تاریخ به تمام سوزان طبقه کارگر و سراسر زحمتکشان درآمده است . این حکم بویژه در مورد کشورهای همانند کشور ما صادق است که در آنها درآمد و ثروت هیئت حاکمه و ثروت های ملی از طرف امپریالیست ها فراروی فقر سیاه اکثریت زحمتکشان و دشواریهای روز افزون زندگی اکثریت مردم متوسط

حساسه خسرو گل سرخی

بمات اختناق سیاهی که در ایرانت حکمفرماست نده ای از
 دوستانت و همدزمان خسرو گل سرخی برآن شده اند که در اروپای غربی
 جنگی از بهترین اشعار اینست قهرمانت جوان توده ای که در دل همه
 آزاد مردان ایران جانی گرفته است بیچاپ رسانیده و منتشر سازند .
 هوسان گل سرخی کوشیده اند بکنک پیشگفتاری به این جنگ سیاهی
 راستین این مبارز دایر را بدون کم و کاست نمایان سازند . از آنجا که
 این پیشگفتار هم قهرمان توده ای جوان ' خسرو گل سرخی را با دست
 می شناساند و هم آئینه ای است از مبارزات اندیشه ای در درونت
 گروه ای انقلابی در ایرانت ' مجله ' دنیا ' آرا بدون کم و کاست
 درج میکند و غراندل و بررسی همه جانبه آن را به همه خوانندگان
 خود توصیه مینماید .

ما از نویسندگان این پیشگفتار و منتشر کنندگان جنگ
 از اینکه بدون اجازه آنلت به چاپت کاری دست زده ایم پوزش
 می خواهیم .

ویدت تحریریه



" این تنها تجدید دیدار با خاطره های رفیق شهید ی
 است که جهان بزرگ تری را طلب میکند ، اما از همه
 جهان برای خود شریح نمیخواست " .

گل های سرخ ایران گلگون تر شده اند .
 در قلم ترین فصل تاریخ ، این کدام شهید است که در گل های سرخ
 ماسرود میخوانند ؟

گل سرخ راهموطنان ماسمیل انقلاب ایران شناخته اند . این انتخاب علاوه بر گویایی طبیعت
 گل سرخ ، یک بهانه پرشور و خاطره انگیز هم دارد .
 در شهید دمی که خسرو گل سرخی - شاعر انقلابی و قهرمان توده ای - در میدان چیتگرد روبرابر
 جوخه اعدا امپستاد ، رایحه ایمانی وجود او ، مثل بهار او بدیت فضای ایران را پر کرد و در آنستد م که
 " سرو " سرفراز ملت ما ، به رسم همه آزادگان " ایستاد مرد " در قلم هر مصیبن پرست ایرانی یک
 گل سرخ ، خونین و پرتش شکفت .

معلم انشا' از شاگرد ها خواسته بود در باره قهرمان تاریخ بنویسند .
 پسر چه شروع به خواندن کرد :

- قهرمان باید مردم را دوست داشته باشد . از مرگ و خطر نترسد . قهرمان باید مثل خسرو
 گل سرخی باشد . . .

هر روز بیشتر چشم میخورد و همه راهسوی عصیان میراند .
 در چنین شرایطی نقش تعامل ذهنی یعنی نقش انقلابی حزب طبقه کارگر هر روز بیشتر مصورت
 عامل تعیین کننده بروز و مستگیری تحولات تاریخی در میآید .

پیروزی جنبش انقلابی در کوبا و پرتغال و یکسلسله کشورهای دیگر بهترین مویده این تغییر متناسب
 نیروها در صحنه جهانی است . تجربه این کشورها نشان میدهد که چگونه امکانات رنگارنگ تازه ای
 برای تحولات دموکراتیک و انقلابی در کشورهای نظیر کشور ما وجود دارد . البته باید در اینجا
 یادآور شویم که بنظر حزب ما ، اگر چه باید از تجارب سایر کشورها استفاده نمود ، ولی چگونگی پیروزی
 انقلابی در هیچ کشوری نمیتواند برای جنبش انقلابی کشور ما الگو قرار گیرد . فقط قوانین عام جنبش
 انقلابی است که در همه جا قابل انطباق است و سرپیچی از آنها جنبش را به باطلت گمراهی و
 ناکامی میکشاند .

در چنین شرایطی فرسود کردن نیروهای خودی در جنگهای تن به تن بیحاصل و پاکتانیسر
 جزا ز دست دادن نیروها و امکانات نتیجه ای به بار نمیآورد . باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات
 بهبوده در دروازه اساسی بکار انداخت :

یکی در راه افشا' رژیم وسیع و تجمع نیروهای انقلابی و پیروزه در آنچه که مربوط به مارکسیست
 لنینیست ها است در جهت آماده ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالی
 ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است .

دیگری در راه جمع آوری و تمرکز خون سردانه ، با حوصله وبدون شتاب نیروها برای وارد آوردن چنان
 ضربه هایی بمقاطع ضعف دشمن که در تناسب نیروها بسود نیروهای انقلابی تغییر محسوس بوجود
 آورد و در شرایط مساعد شا هرگ دشمن را بهر دوامکان نظا هروسع ناخشنودی توده های مردم رابسه
 وجود آورد .

ما از همه گروهها و کمیائیکه خواستار برانداختن رژیم اختناق سیاه کنونی هستند دعوت میکنیم
 که صرف نظر از عقاید سیاسی واجتماعی خود ، با حزب توده ایران برای ایجاد جبهه وسیع ضد دیکتاتور
 محمد رضا شاه همکاری نمایند .

ما از همه گروههایی که خود را مارکسیست - لنینیست میدانند و صادقانه در راه تدارک دگرگونی
 های بنیادی جامعه کنونی ایران گام برمیدارند دعوت میکنیم که در راه تدارک بهترین شرط پیروزی
 هرگونه حرکتی در این سمت ، یعنی در راه وحدت پیشاهنگ طبقه کارگر و احیا' سازمانهای حزب طبقه
 کارگر ایران متحد شوند . ما در این زمینه صادقانه آماد ه هستیم هرگونه پیشنهادی رابه گفتگو و
 بررسی بگذاریم و در صورت درستی ، در راه عملی شدن آن گام برداریم .

ما یکی از پایه های بنیادی اشتباهات تئوریک نویسندگان نشریات چریکی را در شناختن
 نادرست آنها از تئوری لنینی ، حزب طبقه کارگر و برداشت و ارزیابی نادرست آنان در مورد حزب طبقه
 کارگر ایران ، حزب توده ایران میدانیم . در این باره در مقاله آینده گفتگو خواهیم کرد .

کیانوری

معلم باد ستاچگی کلام شاگرد را برید . در حالیکه زلزله به این شاخه شکستی وتکیده کسه گونه های بپرنگ ، چشمهای گود افتاده ، لبهای قبطانی بی خون ولباس پروصله ومندرسش شناسنامه گویای او بود ، نگاه میکرد ، ترسند و مضطرب و در عین حال کنجکا و پرسید :

— کی به تو گفت که قهرمان تاریخ باید مثل گسرخ باشد ؟
شاگرد بی خیال و مطمئن بود .

— پدرم گفت آقا . . . من از او پرسیدم قهرمان تاریخ یعنی کی ؟ او عکس گسرخ را تـسوی روزنامه بمن نشان داد و گفت : " یعنی این ! " .

پیش از آنکه معلم بخود آید ، شاگرد دیگری از تکلا من انگشت سبابه اش را بلند کرد و صدای زهر و سوت مانند اش در فضا ریخت :

— آقا ، ماهم درباره گسرخ انشا نوشته ایم . . .



این نیک بختی شگرفی نبود ، این کمترین حق گسرخ بود که پیش از مرگ پهلوانی اش ، پیروز شعرین و خلقی اش را ببیند . او از فردای دادگاه نظامی ، که فریاد محکوم کننده اش چون يك مسارش همچنان انگیزانقلابی از تلوپزیون و از طریق روزنامه ها به گوش مردم رسید ، به انشای شاگردان مدارس بمترانه ها و خاطره ها و گویا گفت و گویای کوچک و بزرگراه یافت .



مثل يك شعار خشمگین و سوزان بود . به آسانی نمهند باورش کرد . تا حد اغراق و گزافه پرشور و باغی مینمود . در ابراز تقایدش آنقدر بی پروا و شورشی بود که اگر شناخت عمیقی از او نداشتی ، خیال میکردی نظاً هر میکند .

وقتی حرف سیاست بمیان میآمد ، کینه در وجودش منفجر میشد . این انفجار درونی در صدا و نگاه او مریخت و در این حال حرف او پرچم سرخی بود که بر سنگریک شهید زنده در اهتزاز است . میگفت :

— سکوت ؟ نه ، موافق نیستم . این شرم آور است . با این سانسورروانی باید جنگید . من اصلاً با این ضرب المثل که " دیوار موش دارد و موش گوش " مخالفم . این يك حکم محافظه کارانه و خشک است که اعتماد را از میان مردم میدزد و آنها را از هم دور میکند .

" آنها " به عمد و با تندی این وضع را بوجود آورده اند . چرا هر کسی باید از سایه خود ش بترسد ، صدایش را در گلو خفه کند و زخمش را از دیگران بپوشاند ؟ چرا باید توی جمجمه هر يك از ما يك ماورسانسورنشسته باشد و افکارمان را قیچی کند ؟

گسرخ این حرفها را موقعی میزد که هنوز کار مخفی و سازمانی نمیکرد . يك روشنفکر دموکرات بود که از فقدان شرایط دموکراتیک کلافه بود و رنج میبرد . میگفت :

— اگر همه ما در باره همه چیز حرف بزنیم ، ساواک را مستاصل میکنیم . دیوار سانسور را گرد درون ما فرو بریزد ، در بیرون از ما هم فضاهای بازتری بوجود میآید .

غرض گویا هاد رسپا هکل در وجود او چنین پد امنه ای داشت . چريك نومید و دلیری که در وجود او خفته بود و خوابهای سرخ آینه را میدید ، از بوی باروت بیدار شد .

گسرخ به وجد آمده بود :

— شعر من ، باید لباس رزم بپوشی . تفنگ چریکی ات را بدوش بگیر .
و شعر او قدم در سنگر گذاشت .

" برپام های ناشناس
در معا بری نام

این خون من لاشی و جوان رفقا ست
ای گرم ترین آفتاب

برشانه هامان بتاب

ای صمیمی ترین آغاز

ای تفنگ ، ای وفادار ، یاریاش .

میرویم که فتح کنیم فردا را " .

اما گسرخ هنرمندی نبود که در برج حاج بنشیند و از سرسری و بیدردی ، یاد لنگی های روشن فکرانه شعر بگوید . شعر ایمان او بود . قلب او قطره قطره در شعرش آب میشد و جویبار شعر او در زمزمه محزونش با مردم در دل میکرد . او در شعرش شلیک میکرد ، در شعرش رنج میبرد ، در شعرش میگریست ، در شعرش زبان میکشید ، دشنام میداد و حتی عشق میورزید . زندگی گسرخ سر مشق شعرش بود .

" ما فتح میکنیم

ما فتح میکنیم

باغهای بزرگ بشارت را

با خون و خنجر خفته در خونمان " .



وقتی با او آشنا شدم ، هنوز روپاهای چریکی او زنده و شعله ور بودند و او با این سوداهای پهلوانی تا مرزهای شهادت و ایثار خود پیش میرفت .

در آنروزها جاذبه نام چريك كوچه و خیابان را بر کرده بود . چريك در قصه ها و تخیلات جوانها قهرمان نجات و پیروزی بود ، اما توده های میلیونی به این پها میرفتند بدوش و طاقی ، با تریب و و نا باوری مینگریستند . گسرخ با یال و کویال مردانه خود تجسم يك چريك بود .

چشمهای میشی رنگ روشنش ، مثل نگاه افعی تیز و آمیخته به سحر بود . موهای کم پشتی داشت که هر چه به پیشانیش نزدیکتر میشد رویش آن به سستی میگرائید و پیشانی بلند او را از آنچه بود بلند تر مینمود .

در سراپای او آنچه در اولین نگاه جلب نظر میکرد سهیل پر پشت و گورکی وارش بود که به سیاهی او قاطعیت میداد و صلابت درونی اش را برملا میکرد . سبیلهای خشن و مهاجمش با صورت او که باید که جوهر مهربانی و طراوت در رایحه لبخند ملایمی میدرخشید ، تضاد آشکاری داشت .

فرنج مستعمل و نخب نمای امریکائی ، که سه فصل از سال از تن او بیرون نمیآمد ، در هما هنگی با پیراهن مخملی سیاهی که نزدیک به نیمی از سال او را همراهی میکرد ، اگر چه فقر نهان او را افشا میکردند ، در عوض به احوالت بی نیازی و برآزندگی يك انقلابی را امید اند که در زندگی متلاطمش جایی برای ظاهرا رانی و زمانی برای نگرستن در آئینه وجود ندارد .

گسرخ حقیقی در موقع بحث و مجادله های سیاسی و اجتماعی یا هنری عریان و فاش میشد . در

این لحظه‌ها شانه‌هایش را پایی بالا می‌انداخت ، دستهایش را با هیجان به اینطرف و آنطرف تکان میداد ، ابروهایش را گرمیکرد و میگشود و لبهایش بالرزه‌های خفیفی که تا حد نامشخصی می‌زیوتند بود ، می‌جنبید . فک‌هایش مثل سنگهای آسیاب بهم فشار می‌آوردند و با هر انقباضی گونه‌های گوستالودش ، چین‌هایی روی پیشانی‌ش مریخت و دوار محو میشد . اگر در این دم سیگاری لای انگشتهایش بود ، بانفس‌های بلند آنرا میکشید و دودش را تا عمق ریه‌اش می‌فرستاد . صدایش رگه‌دار و منقطع میشد :

— لطفاً آیه‌های روشنفکرانه را مثل کامولف جلوی ما نریزید . چرا شعر نباید شعرا باشد در جای که زندگی کمترین شباهتی بخود ندارد . این کفر است که دنبال شعرناب و جوهر سیال شعری سینه چاک بدیم . من بمنفع زندگی ، از شعر این توقع را دارم که اگر لازم باشد نه فقط شعار ، بلکه خنجروطناب و زهر باشد ، گلوله و مشت باشد .

و در یکی از این گونه بحث‌ها بود که بایک توده‌ای جوان — بایقول خسرو توده‌ای نسل جدید آشنا شد . این آشنائی توفان‌های فکری شدیدی در پی داشت . اولین برخورد ها در وئل عقیده و کلام بود . خسرو گفته بود :

— کاری که امروز چریکها میکنند ادامه خلاق لنینیسم است . اگر لنین امروز در جامعه مابود تفنگ بدست میگرفت .

و رفیق توده‌ای با ملامت جواب داده بود :

— لنین را بدانچه که هرگز نمی‌پسندید متهم نکنیم . و نقل قولی از لنین کبیر آورده بود که :

— تنها به نیروی پیشاهنگ نمیتوان به پیروزی رسید . کشاندن پیشاهنگ تنها به پیکار قطعی هنگامیکه هنوز تمام طبقه توده‌های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برخاسته اند ، و مسا دست کم به بیطرفی خیر خواهانه‌ای در برابر آنها پیش نگرفته اند ، اقدامی است نه تنها نابخردانه بلکه حتی تبهکارانه .

خسرو گفته بود :

— توجان بازی‌های انقلابی را تخطئه میکنی ؟

رفیق توده‌ای جواب داده بود :

— آنچه باید تخطئه شود جان بازی انقلابی نیست ، ایدآلیسم انقلابی است .

و توضیح داده بود :

— خطرناکترین پرتگاهی که پرشورترین مبارزان را تهدید میکند ، ذهن‌گرایی است . ذهن‌گرا موجود یک بُعدی و خشک‌اندیشی است که خواست‌ها ، ایدآلها و تجربیات پراکنده و محدود خود را بر واقعیات جامعه و طبیعت مقدم می‌شمارد . تنها معیار و محور و احکام ذهنی جامدی است که رابطه زنده و فعال خود را با دنیای خارج از دست داده‌اند و پلاسیده‌وی اثر شده‌اند . این موجود یک بُعدی منظره‌عام قوانین طبیعت و جامعه را نمی‌بیند و با اگر می‌بیند نمی‌فهمد . ساخته ذهنش را جان‌نشین و اقمیت عینی میکند ، ذهنش مستقل از عین فتوی میدهد و با آنکه ممکنست خودش را ماتریالیست بداند و همچنان بینی پرولتاریائی یقین داشته باشد ، در عمل در برابر آن می‌ایستد و احکام آنرا لگدمال میکند . او با مقدم شدن ذهن بر عین در ورطه ایدآلیسم می‌غلتد .

تا وقتی پرولتاریا مستقیماً قدم در میدان نگذاشته و درفش نبرد را بدوش نگرفته و دفاع از ایدآلیسم خود را فعلاً نه عهده دار نشده ، اینگونه کج فکری‌ها و انحرفات مجال خواهند یافت ، چراکه ذهن‌گرای بیشتریک بیماری خرد پیروزی‌وروشنفکرانه است و روشنفکران وقتی پرولتاریائی نشود میکرب این بیماری سری را با خود حمل میکند .

ما اینک در مرحله تدارک انقلابیم . قشرهای پائینی پیروزی‌طلبی و خرده پیروزی‌طلبی را بر سر خود میدان وسیعی می‌بینند . در این مرحله ایدآلیسم انقلابی به اشکال متنوع و متفاوت ظهور میکند . چریک یکی از این شکل‌هاست .

گسرخ‌ی برافروخته شده بود . رفیق توده‌ای لحن بی‌رحمی داشت . گسرخ‌ی جواب داده بود :

— این اتهام بزرگی است . چکمی میتوانم منکر این واقعیت باشم که چریک ، انقلابی‌ترین عنصر تمام تاریخ جامعه ماست . جان و خون او گواه صداقت اوست . او خودش را نشان خلق کرده . فضیلت ناپاب او در آشتی ناپذیری است . او همه فرصت طلبان و حزب‌سازانی را که توی آفتاب لسم داده اند و کتاب میخوانند و فلسفه می‌یافند و منتظرند تا به اصطلاح شرایط پخته شود و انقلاب با پای خود بسوی آنها بیاید ، رسوا کرده است . رفیق ! چریک‌های ما را همین برآ انتخاب کرده‌اند .

— اما در انقلاب راه‌میان‌بری وجود ندارد . نزدیک‌ترین راه یگانه راه است و انتخاب این تنه‌راه باید با توجه به مقتضیات اجتماعی ، رشد تناقضات و چگونگی صف‌آرایی طبقات جامعه ، انتخاب متحدان طبقاتی و آگاهی به حد و طبیعت این اتحاد و نیز تعیین نقش نیروهای خارجی بعنوان عامل ترمزکننده یا تسریع‌کننده تحولات اجتماعی و جهانی صورت بگیرد . می‌بینی که مسئله بغرنج‌تر و عملی‌تر از آنست که جانی برای تصادف و راهی برای میان‌برزدن در آن بتوان پیدا کرد . آنها که میخواهند به همت جسارت و پهلوانی و با دادن خون و جان ، جامعه را به دلخواه به جلو هل بدهند و حرکت‌های درونی آنرا تنظیم کنند عملاً این قانونمندی را ندیده میگیرند . آنها تاریخ را به قهرمان‌ها میسپارند ، بی‌آنکه بدانند قهرمان‌ها با همه جاذبه و عظمت خود میوه‌های درخت تاریخ اند .

گسرخ‌ی گفته بود :

— حکم تو آنقدر رخسک و جامد است که نقش خلاق انسان را در تحول جامعه و تسریع دنیاشی مهربان‌تر و انسانی‌تر از او میگیرد . این فورمول‌های بی‌روح ما را اسیرتقدیر میکنند و بصورت پیچ و مهره‌ها بی‌اراده‌ای برای ماشین عظیم تاریخ در می‌آورند . من با هر حزب و آئینی که سعی کند انسان را در یک‌تئوری یا فورمول حبس کند و او را تا حد برده نیروهای دیگری که در خارج از وجود اوست در بیاورد نمیتوانم موافق باشم .

انسان محراب و مسجد و مسجد گاه گسرخ‌ی بود . او با این کلمات که همه ندا‌های باطنی‌اش در آنها طنین می‌انداخت ، از ایمان و از مقصد شعرو جهاد خود دفاع میکرد .

رفیق توده‌ای گفته بود :

— من با معجزه انسان موافقم ، اما این فقط نیمی از حقیقت است . انسان با همه معجزاتش در شرایط جبری زمانه و محیطش محصور است . اما در این حصار برای خلاقیت اوحد و مرزی نیست . مهم اینست که حرکت انسان را در عرصه‌های تاریخی بر حرکت کندولی بزرگ شرایط اقتصادی و نظام اجتماعی مقدم نشمریم و در عین حال رابطه نامتناهی و دیالکتیکی این دو حرکت را از نظر نیندازیم . انسان با درک این قانونمندی است که میتواند وارد تاریخ شود و با تاریخ به میازد و زندگی خود را فتح کند .

رفیق توده‌ای ادامه داده بود :

— مساله امروز ما درک دیالکتیکی این اصل است که شرایط عینی مستقل از ما اراده و خواست ماست . مناسبات تولیدی ، نظم سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مناسب خود را تحصیل میکند و علاقه

واشتیاق بانفرت و دشمنی ماد رتمین و تغییر این شرایط بطور مکنیکی و ساد متاثری ندارد . اما شرایط ذهنی را ما برشالوده شرایط عینی میسازیم . رسالت ما بعنوان مارکسیست در این میدان است . باید سنگرهای پرولتاریا را تدارک ببینیم ، به اوپاری د هیم تا خود را بنامه یک طبقه باز یابد و بقول لنین "حزب طبقاتی خود را بر سنگ خارا ش از ثنوری انقلابی بنانهد" بقیه کارها به خود او مربوط است . او میدانند چگونه حق و سهم خود را مطالبه کند و آینده را در مشت های خود بگیرد . ما با شرکت در آماده کردن شرایط ذهنی انقلاب ، تحولات عینی را دامن میزنیم . اینست راه میان بر و یگانه راه . اینست تنهاراهی که معجزه انسانی را به ظهور میرساند . در هر راهی جز این راه محتمل اگر یک قطره خون ازین عینی یک مبارز چکد ، این خون قصور ماست ، چه رسد به اینکه دلیرترین فرزندان خلق قربانی شوند . خلق ما با هر یک از این قربانی ها زخمی تازه بر پیکر خود احساس میکند . این بهای گزافی است

رفیق توده ای با این توصیه درخشان لنین برای حرفهای خود حجت آورده بود :

— قربانی کردن یک انقلابی برای اینکه پست فطرتی برود تا پست فطرت دیگری جای او را بگیرد عاقلانه نیست ."

گسرخنی قانع نشد ، اما این گفتوگوها ذهن او را با مسائل جدیدی درگیر کرد . وجدان انقلابی گسرخنی در برابر هر سؤال مرتعش میشد و بانوئی مسئولیت مناسبتترین پاسخ را جست و جو میکرد .

غریزه او چه بسیار که از آگاهی اش چابک تر بود و پیشاپیش آن میرفت . او بعد د این غریزه تیز که گوئی از الهامی باطنی پیروی میکرد ، حساسیت فوق العاده ای یافته بود . این غریزه هشیار او را بسوی رفیق توده ای میخواند ، اما هنوز بیچ پچه ها ی چریکی در وجودش بیدار بود . هر بار که گولوله ای در یک گوشه کشور صغیر میکشید ، این بیچ پچه ها اوج میگرفت و رساتر میشد . روح شاعرانه و بیتاب او از آتش و باروت این گولوله ها خود را گرم میکرد .

در بحث های پراکنده با رفیق توده ای بتدریج از موضع دوئل لفظی و مجادله دور شد و حالت یک پرسنده و محتاط و شکاک را بخود گرفت .

یکبار از رفیق توده ای پرسیده بود :

— در شرایط ما مبرم ترین وظیفه برای یک مبارز خلقی کدام است ؟

جواب یک جمله کوتاه بود که بالحنی قاطع ادا شد :

— افشاگری سیاسی .

رفیق توده ای برای بسیاری از حرفهای خود پشتوانه آهنینی از نصایح و رهنمود های مارکس ، انگلس و لنین و دیگر مرشدان و رهبران پرولتاریا داشت . در این باره هم با کلام لنین توضیح داده بود :

— برای پیشبرد کار مبارزه ، تشکیل حزب پرولتاریا ، تحکیم مبانی آن و تدارک انقلاب هیچ امری مهتر از کار تبلیغاتی و افشاگری سیاسی نیست ."

و اضافه کرده بود :

— به این تا کنیک عمومی باید یک وظیفه ویژه ، اما حیاتی افزوده شود . جد و جهد برای اتحاد همه نیروهای پراکنده خلقی که هدف سیاسی واحدی دارند . مشت خلق ما با این وحدت سنگین تروکاری ترمیشود . باید بهم تکمیل همیم . جز این ، جنگ و دندان ما آنقدر برنده و قوی نیست که گوی خصم طبقاتی را از هم برد و استخوانهای او را درهم بشکند . باید بتوانیم قانون طلائی " وحدت و مبارزه

اضداد " را در عمل و در محیطه جامعه خود بطور خلاق تفسیر و تمبیر کنیم . این وجدان مارکسیستی ماست ."

در حالیکه کشش های تازه ای در گسرخنی پدید آمده بود ، ناگهان این ملاقات ها و مباحث قطع شد . رفیق توده ای غیبش زد . گسرخنی که در اندیشه اش یک مرحله برزخی و انتقالی را طی میکرد از این غیبت ظاهری دلیل تکان نخورد .

شعرا به او اشاره میکرد :

— افشاگری ؟

این کلمه در دهانش مزه تازه ای میداد .

— شعر من بی رحم باش . تو باید رسوا کنی ، باید زمین را در زیر قدمهایت به لرزه در آوری .

— وحدت تنبیرها ؟

— باشعرا هم کبوتران آشتی را پرواز میدهم . بگذار در صلح و پیوند رفیقان گورد شمن حفر شود .

فریاد های ما گرچه رساتر نیست
باید یکی شود
.....
باید در هر سپیده و البرز
نزد یک ترشوبیم
باید یکی شویم
اینان هراسشان ز یگانگی ماست
باید که سرزند طلیمه خاور
از چشمهای ما
.....

دستگیری گسرخنی برای خود شیش از همه نا منتظره و غافلگیر کننده بود . او در نیمه راه یک کنکا و بازیابی درونی و یک نگاه دوباره به دوروبرش گام برمیداشت . نزدیک به یکسال میشد که از یک محفل کوچک مارکسیستی ، که بقول خودش تنها شوخوار انقلابی اش حرف و خیالی باقی بود ، بریده بود و زندگی برزاتامل و کنجگامی و جستجو کننده ای را میگذراند .

در باره این محفل مارکسیست نماگا هسته گریخته حرفه سائی بر لب میآورد :

— آنها که بیشتر وراجی میکنند ، کم تر اهل اقدام اند . یک مشت جوجه انقلابی روشن فکر میخواه جای پای " چمگوارا " قدم بگذارند و خیال خودشان با آتش بازی و صدای ترقه مردم را بیدار کنند . مکث میکرد . باقیافه ای اندیشناک و ناباور ، حرفش را جوییده جوییده ادامه میداد :

— اما اینها خودشان بیشتر احتیاج دارند که یکی بیدارشان کند ."

گسرخنی از آن محفل ، که از آن بعنوان محفل ویت کنگ ها دانفمنشین یاد میکرد ، کلافه و سرخورده بود . خشم و کینه اش را از این کافه نشین های پرافاده باغرو لند های زیریلی ابراز میکرد :

— وقتی پای شعرا و ادعا در میان است ، از لنین هم بلشویک ترند ، اما اگر به آنها بگوئی : خوب رفیق دیگر وقتش رسیده . این گوی و این میدان . زبان ببند و بازو بگشا . ناگهان از قله ادعاهای خود پائین

میافتند ، هزارویک دوزوکلک لفظی جور میکنند تا جازدن خودشان را توجیه کنند .
گسرخ حق داشت . اوپهلوان پنبه های انقلابی را بد رستی محک زده بود . این قارقاریک های پرهیاهودرجریان دستگیری و بازجویی و آنگاه دادگاه منظمی ، صداها و وزوه های گوشخرا و چندش آورخود را نشان دادند و بصورت طوطی های دست آموز ساواک بر سر مدیحه سرائی و مجبوزگویی دژخیم و جلاد باهم به رقابت غم انگیزی پرداختند .

گسرخ با بریدن از محفل این مترسک های انقلابی به خود مجال داد تا بیشتر وجودی یـــــــر بنهند بشد . زمزمه های رفیق توده ای دوباره در وجود اوطنین انداخت :

— نمیتوان ادعای مارکسیست بودن داشت ، اماروی تابناک ترین سخنان مارکس و لنین خط قرمز کشید . آنهاکه امروز بنام مارکس دست بهترور میزنند و یاد رزیر پرچم نام لنین پرولتاریای انقلابی را به دهقان مرد میفرشند ، با مارکسیسم — لنینیسم را نمیدانند و پامیدانند و تنبهارند
رفیق توده ای گفته بود :

— خیلی وقت ها کم دانستن خطرناک تر از ندانستن است .
پشت این جملات تجربیات تلخی خفته بود . گسرخ حالا با این منطق بیشتر احساس انس و الفت میکرد . با اشتیاق نوظهوری به جستجوی رفیق توده ای پرداخت ، امارد پائی که از او بافت به زندان ختم میشد . رفیق در شکنجه گاه بود . . .



محفل سیاسی کوچکی که گسرخ با سوداها و انتظارات پرشوری به آن روی آورد و با آزمون های تلخی به آن پشت کرد ، مانند تارهای عنکبوت دستوپاگیراوشد . گسرخ عقیده داشت :
— کمترین اشتباه در شرایط مابرای مبارز انقلابی حکم طنابدار را دارد . طنابدار اراد و سار نمیتوان تجربه کرد .

اما خود او از این سرمشق حیاتی پیروی نکرد و برای این اهماال گرانترین بهائی را که میشناخت پرداخت . در آغاز ورود به آن محفل کذایی به آن امید بسیار بسته بود . خیز برداشت تا خود را به قلب گردابه های پرحادثه بیندازد . برای اینکه همسرو تنها پسرش را از این گرداب و تلاطم های احتمالی آن دور کند ظاهر از خانواده مخود برید . با تبهائی با همسرش عاطفه (۱) که او نیز به نحوی با این محفل ارتباط داشت کوشید تا در انظار اینطور جلوه دهد که بعلت اختلاف و عدم تفاهم جدا از خانواده خود زندگی میکند و این رشته خانوادگی در حال گسستن است . عاطفه در این ظاهر سازی مصلحتی او را باری میداد ، امار در آن محفل جز حرف و خیالهایی و احیاناً چاپ روی های نمایی و خطرناک هیچ نبود . وقتی ساواک به این محفل راه یافت نزد یک به یکمال میشد که گسرخ با آن قطع رابطه کرده بود ، اما خطای یک انقلابی در شرایط خفقان و شکنجه جامعه ماهرگز مشمول مرور زمان نمیشود . این خطا تر و تازه و شاداب باقی میماند و گاه حتی رشد میکند و مثل باطلاقی مبارز انقلابی را بدرون خود میکشد .

گسرخ هم از این باطلاقی رهائی نیافت . وقتی اعضای محفل دستگیر شدند ، دژخیمان ساواک ب سراغ او آمدند .

(۱) — "عاطفه گرگین" پس از دستگیری همسرش گسرخ بازداشت و در دادگاه نظامی به چهار سال زندان محکوم شد . عاطفه از شاعره های سرشناس جامعه ماست .

در شکنجه گاه انسان بانگای تازه بخود مینگرد . مبارز انقلابی در برابر خود میبایست زبانگای غریبه ، اما موشکاف و بیرحم سراپای خود را براندازد . روی اعماق نیمه تاریک و ناشناخته وجود خود خم میشود و به جستجو میپردازد و گاه از بدین قیافه واقعی خود در این جا ه تیره و مرموز وحشت میکند .

در شکنجه گاه کشف و شهود درونی و در دنیا ک آدمی شروع میشود . او در آن قسمت از وجود پنهان خود که در شرایط عادی و روزمره کمتر به آن رجوع میکند ، غولهای اساطیری و موجودات نیمه خدائی را کشف میکند که نیروی ابدی آنها به شکست و تسلیم و زبونی پوزخند میزند . و گاه بجای این افسانه ها و حماسه ها با شیخ ترسنده و لرزان خویش که تاکنون از وجود آن در زیر پوست خود بی اطلاع بود ، روبرو میشود ، شیخ عاجزی که از شدت ناتوانی و اندوه و یاس در حال تلاشی شدن و فرور پختن است . آنها که قیافه اساطیری و خدائی خود را بازی پابند ، شکنجه گارافتخ میکنند ، دژخیم را به زانود رمیآوردند و به نام " انسان " عقق بیشتر و وطنین پر فرورتری میدهند .

گسرخ از این قماش بود . مثل شعرش از خلق بود و مثل خلق به مقاومت و حقانیت خود تکیه داشت . خبرهایی که بطور خلاصه و پراکنده از شکنجه گاه و آنگاه از زندان به بهرون درزمیکرد ، از روحیه مبارزه جو و شورشی گسرخ حکایت میکرد . یکی از هم زنجیران او پس از آزادی نقل میکرد :
— وقتی خسرو را برای شکنجه میبردند سعی میکرد روی پاها ی مجروح خود که نیش صد ها تازیانه را تحمل کرده بود بپایستد . نمیکذاشت نگهبانان زیر بغلش را بگیرند و کمکش کنند . دندان هایش را رویهم میفشرد ، ابروهایش را بهم گره میزد ، سینه اش را جلومیداد و با آن قیافه باشکوه و شکنجه دیده ، لنگ لنگان ، اما محکم قدم برمیداشت .

هم زنجیری گسرخ ماجرای تکان دهنده ای از او با یادداشت :
— با آنکه پلجای سالم در بدنش نبود و اتهام سنگین و مرگبار را بدک میکشید ، از هر فرصتی برای تقویت روحیه رفاقا استفاده میکرد .

این رفیق تاکید میکرد :
— خسرو به خاطر جرورش ، بخاطر شهامتش اعدام شد .
یکی دیگر از هم سلولی های گسرخ خاطره تابناکی از او با یادگار دارد :
— مشت های گرم کرده اش را به رفاقا که روزهای دشوار شکنجه و بازجویی را میگذراندند ، نشان میداد و میگفت :

— از کتیرائی روزبه به ما موزیم .
کتیرائی قهرمان نامد از شکنجه گاهای شاه است ، امار روزبه همیشه — حتی در آن موقع کسه گسرخ به اقتضای گرایشهای چریکی اش میانه خوشی با توده ای ها نداشت — قهرمان محبوب او بود . بارها گفته بود : " یکروزه برای تیرته تمام ندانم کاریها و اشتباهات یک حزب کافی است " .
وسرانجام وفادارانه همان جایی پا گذاشت که روزبه بزرگ پیش از او گذاشته بود .



گسرخ پیش از آنکه به دادگاه برود محکوم شده بود . حکم اعدام او در شکنجه گاه ۷ شام ساواک صادر شد . وقتی تازیانه ، اجاق برقی و شوک الکتریکی دژخیم در پیکر پهلوانیش کارگر نیفتاد و وعده ها شیرین و تهدید های رعب انگیز و تحقیرهای روانی ، چون سحر و افسون در برابر ایمان راسخ او باطل شد ، زنده ماندن او دیگر خطرناک بود .
مهم نبود که اتهام او چیست و حد اکثر مجازات قانونی که میتواند شامل او شود چقدر است ؟ مهم

این بود که این حریق سرکش مهار نمیشد و فطرت شعلهورش با شب وظلمت و طلسم و کفر و اهریمن سازگاری نداشت .

دادگاه نظامی صحنه خیمه شب بازی مضحکی بود . در این خیمه شببازی بی مایه ، تعیین جای واقعی و کیل مدافع و دادستان مشکل مینمود . رئیس دادگاه مرعوب برق شوم قبه هاش بود که بردوش داشت . دادستان به عروسکهای میباندند که چشمهای شیشه ای و نگامات و چهره های مسخ شده شان کمترین نشانی از فکر و حسی و طراوت زنده بودن نداشت .

از چند روز پیش از تشکیل محکمه ، ساواک شعبده بازی و قیچی راصحنه آرائی کرد . روزی نامه های دستوری بیورش به متهمانی را ، که هنوز مجرم بودن آنها ، در هیچ مرجع قضائی و قانونی محرز نشده بود شروع کردند . ساواک اجتماعات و تظاهرات متضمنی و دلک و آری راه انداخت تا به اصطلاح خشو انزجار توده ها را از متهمان و مقاصد و آرمانهای آنها نمایش دهد . اما مردم از کنار این نمایشهای کهنه بی رونق ، بی تفاوت و بیابا پوزخند میگذشتند .

در این جو خفقان آور حکم دادگاه پیش از شروع دادرسی قابل پیش بینی بود . وظیفه این دادگاه قانون کش تنها صدمه و رجوع از رسمی دهن بود . در پشت صحنه این شامورتی بازی پرد و زو کک قیافه ساواک کاملاً مشخص بود .

دادگاه نظامی پیش از هر چیز به بازار کاره ای شباهت داشت که همه فروشندگان آن با عریضه جوئی و هوچیگری و دلال بازی يك کالا را عرضه میگردند : تبلیغات . هدف این تبلیغات بازاری فقط يك نفر بود : شاه .

ساواک برای رونق بازار کاره عروسکی خود متهمان راهم بکار گرفت . اکثر متهمان مانند عروسک های کوکی یکی پس از دیگری روی صحنه آمدند و کلمات جنون آمیزی را که ساواک در دهان شان گذاشته بود تکرار کردند . بهم گفتند ، چه چه زدند ، خوش رقص کردند . بانجسب ترین جملات تعلق ساواک را گفتند ، با چرك ترین کلمات اصلاحات شاهانه را ستودند و از بیت اعظم طالب توبه کردند . و سرانجام در لحظه ای که میرفت تالین رضایت و پیروزی بر صورت کربه درخیم و شاه بنشیند ، صدای رعد آسای گسرخ چون شلاق صغیر کشان فرود آمد :

— به نام نامی مردم " .
صدایش از انفجار يك نارنجك توانا تر بود .

— من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آنرا قبول دارم ، از خود دفاع نمیکنم . بعنوان يك مارکسیست خطابم با خلق و تاریخ است . هر چه شما بر من بیشتر تازید ، من بیشتر بخود میبالم ، چرا که هر چه از شما دورتر باشم به مردم نزدیکترم . هر چه کینه شما به من عقاید من شدید تر باشد لطف و حمایت توده از من قوی تر است . حتی اگر مرا به گور سپارید — که خواهید سپرد — مردم از جسد من پرچم و سرود میسازند " .

رئیس دادگاه با بعد از آوردن رنگ دنباله مدافعات گسرخ راقطع گرد . سرهنگ غفارزاده با دای که سعی میکرد مثل يك دستور خشک و جدی باشد گفت :
فقط از خودتان دفاع کنید . حاشیه رفتن و تبلیغات برای رانکار بگذارید .
و به ماده ۱۱۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش استناد کرد .
گسرخ پوزخند زد :

— از حرفهای من میترسید ؟

رئیس دادگاه با عصبانیت فریاد زد :

— به شما دستور میدهم که ساکت شوید . بنشینید .

در چشمهای گسرخ حریق افتاد . صدای هیجان زده اش بلند تر شد :

— بمن دستور ندهید . بروید به سر جوجه ها و گروه بانهایتان دستور دهید . خیال نمیکنم صدای من آنقدر بلند باشد که بتواند وجدان خفته ای را بیدار کند . خوف نکنید . می بینید که در این دادگاه با اصطلاح محترم هم سر نیزه ها از شما حمایت میکنند .
و در حالیکه می نشست با سر به ردیف سپاهان مسلحی که دور تا دور دادگاه ایستاده بودند اشاره کرد .

پس از گسرخ صدای بی تزلزل کرامت اله دانشیان در دادگاه پیچید و پس از او جغد ها ، شغال ها ، وازده ها ، معلولین سیاسی ، باهای وهوی و عو ووزو زوزه های کرکننده خود دوباره شروع کردند

وقتی منشی دادگاه نظامی حکم اعدام گسرخ و دانشیان را قرائت کرد ، آن دو فقط لبخند زدند ، بعد دست یکدیگر را به گرمی فشردند و در آغوش هم فرورفتند . گسرخ گفت :

- رفیق .
- و دانشیان تکرار کرد :
- بهترین رفیقم .

دادگاه تجدید نظر نظامی تکرار ملال آور معرکه نمایشی دادگاه بدوی بود ، اما در فاصله این دو دادگاه نام گسرخ و دانشیان مانند داستانهای جذاب ملی دهان به دهان گشت و تکرار شد و در هر يك از این تکرار شدن ها تصویر ذهنی آنها بیشتر در حالهای از نور و افتخار فرورفت . در حالیکه قهرمانان مایه سفرهای پاهان خود در قلب توده ادامه میدادند ، دستگای تبلیغاتی رژیم خبیطنی بزرگی مرتکب شدند . آنها بلندگوهای رادیو ، دوربین های تلویزیون و خبرنگاران دست آموز مطبوعات وطنی را به صحنه دادگاه بردند . به خیال خود آتش چرب و لذیذی برای دهان گشاد تبلیغات در بهاری می بختند ، اما این آتش آنقدر گرم از اجاق پائین آمد که دهان آتشپزاشی خود را سوزاند . از وازده متهم دادگاه تجدید نظر ، هشت نفرشان با اشک و لا به وزاری تقاضای عفو کردند . آنها به سجده درآمدند ، به دست جلا بدوسه زدند ، چکمه های دیکتا توریالیسیستند و آزادی جسم کرم زده و حقیرشان را گذاشت کردند .

شکوه فرهنگ گفت : " موج پشیمانی و شرمساری همه وجودم را گرفته است " .
ابراهیم فرهنگ رازی گفت : " از اینکه نتوانستم اقدامی در جهت خنثی کردن افکار ریلیست توسط مکرران انجام دهم ، با تمام وجود خود را گناهکار میدانم " .
رحمت اله جمشیدی گفت : " ایدئولوژی مارکسیست ها تنها میتواند وسیله خوبی برای ویرانگری باشد اینجا موضوع تخدیر افکار انسانی مطرح است " .
مریم اتحادیه گفت : " دستگیری من سبلی محکمی بود که چشمهایم را باز کرد . بیخ های ذهنم آب شدند و فهمیدم که کورگورانه به راه خطرناکی میرفتم " .

تنها طیفوربطحائی وعباسعلی سماکارکی همه وجدان خود گوشه دادند .
در خلال این بازی حقارت آمیز و ننگین ، هربار که در بین تلویزیون روی قیافه های مردانه گسرخي ودانشیان ثابت میماند ، تماشاگران لبخند تمسخر آمیزی را که گوش روی لبهای آنها خالکوبی شده بود میدیدند . آنها حتی با سکوت خود حرف میزدند ، زخم میزدند و این فکاهی بیمزه و مبتذل را افشا میکردند .

وقتی نوبت آخرین دفاع به گسرخي رسید ناگهان سکوت سنگین و سردی بر محکمه سایه انداخت . همه میدانستند که رد آ ماده فریدن است .

دفاعیه گسرخي این بار مختصر بود . او با آنکه به تجربه دادگاه بدوی دریافته بود که محکمه نظامی حتی در آن فضای بسته نمیکند ارد صدای او را بگیرد و از عقاید و افکارش دفاع کند . هر باید مفصل ترین حرف ها را در مختصرترین کلام میفشارد . باید عصاره وجودش را در محدودترین کلمات جا میداد . و این همان کاری بود که گسرخي کرد .
صدایش مثل آینده ، روشن و پیروز بود :

— جامعه ایران باید بداند که من در اینجا صرفاً با خاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم به مرگ میشوم . جرم من نه توطئه و سو قصد بلکه عقاید من است . من در این محکمه که آقایان روزنامه نویسان خارجی هم در آن حضور دارند ، علیه این دادگاه ، علیه سازندگان این پرونده و علیه صادرکنندگان بی مسئولیت رای دادگاه عادی اعلام جرم میکنم . من تمام مراجع و کمیته ها و سازمانهای حقوقی و قضائی جهان را به بذل توجه به این صحنه سازی ها ، به این جنایت دولتی که در شرف وقوع است دعوت میکنم . این مساله ای است که در واقع باید به آن توجه شود . دادگاه نظامی حتی این زحمت را به خود نداده که پرونده را بخواند .

من که يك مارکسیست — لنینیست هستم ، به شریعت اسلام ارج میدارم و عقیده ام را که برای آن میبرم با صدای بلند فریاد میزنم که : در هیچ کجای دنیا ، در کشورهای وابسته و تحت سلطه استثمارچون کشور ما ، حکومت و قاطعی نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه نخست يك زیربنا ی مارکسیستی در آن جامعه بوجود آید " .

دانشیان آخرین دفاعش را تبدیل به دشنه ای کرد که قلب رژیم را هدف گرفته بود . او از تجربه تاریخ سخن گفت که هیچ روزنه ای برای طبقات غارتگر و استثمارکننده و هیات های حاکمه قدر بی ریشه و چکمه پوش سراغ ندارد .

حکم اعدام گسرخي ودانشیان تایید شد . این نا منتظر نبودند . گسرخي ودانشیان بهیاری شیپورهای تبلیغاتی و وسائل ارتباط جمعی مزدوری که تنها وظیفه شان تحریف واقعات و تخدیس افکار است و به حکم این وظیفه کمره قتل آنها بسته بودند ، بطور وسیعی به میان مردم رفتند ، مردم قیافه های نجیب و پهلوانی آنها را دیدند ، سخنان ایمانی آنها را شنیدند و همدلی و همدردی عمیق خود را با آنها به اشکال و طرق گوناگون نشان دادند .

یکی از این طرق هجوم بهیاسبقه ای بود که به سوی آثار گسرخي شروع شد . در ظرف چند روز تمامی جنگ ها و مجلات و نشریاتی که در گذشته های دور توسط يك اشعار و مقالات و انتقادات او را با نام واقعی بابا امضای مستعار " دامون " چاپ کرده بودند ، به چند برابر قیمت روی جلد به فروش رسیدند . (۱) .

(۱) گسرخي علاوه بر کار مستمر در روزنامه آیدگان و بعد در سرویس هنری روزنامه آیدگان ، با بسیاری جنگها و نشریات مترقی و روشنفکری همکاری میکرد .

در طی چند ماه در حدود ۵۰ هزار نسخه از کتاب او به نام " سیاست هنر ، سیاست شعر " بطور نیمه علنی و با مخفی چاپ شد و به فروش رفت . در کشوری که زیر تیغ سانسور ولتی تیراز کتاب به سختی به هزار نسخه میرسد و این هزار نسخه هم ۳۵۰۰۰ نسخه صافی گذشته ماهها و سالها باید روی دکه های کتابفروشی خاک خورده یا پشتویترین بنگاههای انتشاراتی انتظار کشد ، این تیراز سرسام آور و بهیاسبقه (که بعد از آثار صمد بهرنگی رکورد تازه ای است) بهترین تجلی بود که مردم از شاعر انقلابی خود بعمل آوردند و بدین وسیله با دهن کجی کردن به میر غضب و اعوان و انصارش حرمت و تحسین و حرمت خود را نشان فرزند ان خلف خود کردند .

محبوبیت بالنده و کم همتای گسرخي ودانشیان مشت محکمی بود که به پوزمخونین رژیم فرود آمد . گسرخي چه بجا گفته بود که : " هر چه کینه شما بمن و عقاید من شدید تر باشد ، لطف و حمایت توده ها از من قوی تر است " .

ساواک که از بازتاب گسترده و پرولوله نام گسرخي ودانشیان و رشد روز افزون اشباح انقلابی آنها دست و پای خود را گم کرده بود ، به تکیا پوفاتاد تا شاید در آخرین لحظه ها در این دو قلعه تسخیرناپذیر فروسوخ کند . به قهرمانان که اینک با صبوری پرآرامی در انتظار سپیده دم تیرباران بودند ، پیشنهاد شد که از شاه تقاضای عفو کنند . ساواک به آنها قول داد که در صورت چنین تقاضای تخفیف های ویژه در مجازاتشان منظور میشود . اما آنها فقط پوزخند زدند . قهرمان در شکنجه گاه يك کلمه بیشتر نمیاند :

— " نه " .

و این آخرین حربه اوست . کلمه " نه " در زندان و شکنجه گاه تد او سنگراست .
وقتی هیچ وردی بهمن مبارزان کارگرنیفتاد ، ساواک از دردی بگری وارد شد . به گسرخي پیشنهاد شد که دامون پسرش را در يك ملاقات خصوصی بپذیرد . اما گسرخي به این پیشنهاد هم جواب منفی داد . ساواک اصرار کرد ، گسرخي با سماجت گفت : " نه " .

و این نه را در شرایط روحی ای گفت که اشتیاق دیدن دامون تا مغز استخوانش را میسوزاند . همه سلولهای وجودش فریاد زنان نام دامون را تکرار میکردند . اما شاعر میدانست که ساواک میخواهد از دامون برای او يك دام بسازد . دامون تنها نقطه ضعف او بود . تنها موجودی بود که میتوانست حصار سرسختی گسرخي را بشکند و او را به لرزه درآورد . دامون میتوانست وسوسه زندمانان و گریس از مرگ را در او بیدار کند . در موقعیتی که او مرگ را بعنوان يك وظیفه قبول کرده بود ، دامون شور و وعده زندگی بود .

گسرخي با تلخی بغض آلودی گفت : " نه " .

گسرخي ودانشیان در سحرگاه بیست و هشتم بهمن ماه ۱۳۵۲ تیرباران شدند . اما احتسای خبر مرگ آنها اعلام نشد . روزنامه تنها نوشتند : حکم دادگاه تجدید نظر درباره گسرخي ودانشیان ابرام شد .

از اجرای این حکم بی آبرو حرفی بمیان نیامد . آنها خیال میکردند میتوانند جسد شهیدای خلق را از اونیپنهان کنند ، ولی گسرخي به حکمت راهی که میرفت و قوف کامل داشت که پیش از مرگش سرود :

تورفتی

شهرد رتسوخت

باغ د رتسوخت

اما د و دست حوانت

- بشارت فردا -

هرسال سبز میشود

و با شاخه های زمزمه گرد تمام خاک

گلی میدهد

گلی به سرخی خون

اولین وظیفه من پس از شهادت رفیق گسرخ، دیدار از بتم او، فرزند مردم، دامون بود. من میدانستم که خسرو با یک عشق عصبی و جنون آمیز با دامون پیوند داشت. میدانستم که دامون کوچولو با آن چشمهای درشت و غمزده و موهای صافی که مثل یک بچه گریه طوس توی صورتش میریخت، این توانائی را داشت که در یک قطره اشک خود قهرمان خلقی ما را غرق کند و با یک بوسه و لبخندش او را به معراج ببرد.

چشم که به دامون افتاد قلبم فروریخت. این گسرخ کوچولو نمیدانست... او نمیدانست که چه اتفاقی افتاده. نمیدانست چه جواهری از دست رفته. آه، اگر بفهمد، اگر بتواند بفهمد... خاطره ها... خاطره ها ناگهان زنده شدند، منفجر شدند و در زخم آتش بازی برانداختند. در روزی مه خشکی که چشمهایم را میسوخت، طرح کمرنگ خسرو ظاهر شد، با لبخندی که انگار بر لب های او ابدی شده، لبخندی که تفسیر بیخبری از تمسخر و فروری و سبکالی و دوست داشتن بود.

دامون... خسرو... گذشته... حال... بی زمانی...

خاطره ها به تلاطم افتاده بودند، اما زخم مغشوش و سرسام گرفته بود:

- خسرو تا زگی شعری نگفته ای؟

- یک بغض توی سینه ام هست که اگر بترکد... کاش زود تر بترکد و خلاص کند...

خسرو را به چوبه اعدام می بندند. هنوز لبخند میزند. رفیقش دانشیان را زود تر از او به چوبه بسته اند. حالا دارند دستمال سفیدی را که از چرکی و کهنگی به زری میزند به چشمهایش می بندند. خسرو است که حرف میزند:

- می ترس؟

دانشیان شانههایش را بالا میاندازد:

- وقت فکر کردن به ترس را ندارم.

خسرو با یک نفس عمیق هوا می تازد و شاداب سحر را با عطر حریفانه ای می بلعد. سر بازی که چشمهای دانشیان را می بست از کار خود فارغ شده و بطرف خسرو میآید.

این خسرو است که حرف میزند:

- داداش، چشمهای مرا ببند. میخواهم طلوع خورشید را تماشا کنم.

و با نگاهش به گوشه آسمان باز که از اولین نفس های گرم آفتاب برافروخته و نارنجی شده، اشاره میکند.

... موجهای خاطره یکی پس از دیگری میآیند، زیر و رو میشوند، می شکنند، محو میشوند و

دوباره ظاهر میشوند.

خسرو است که حرف میزند:

- دلم برای کوچه پس کوچه های جنوب شهر لک زده. یک هفته که به کود باغ چالی، قلعه کوران، نازی آباد و جواد به سر نمیزنم، احساس گنگی و کوری و کوری میکنم.

همان فرنج سبزخ نمای امریکائی را به تن دارد. با ناخنهایش سبیلش را شانه میزند: - من خیال میکنم الکی در شمال شهر بر سر میزنم. ریشه های من توی زمین های خانی آباد و شوش و میدان غار است.

فوران گذشته ها... فرورفتن در اعماق نیمه تاریک ضمیر... خود را از قید و منطق زمان رها کند... رها شدن، رها شدن در فضای نرم و فشار آلود ذهن و وهم و خیال...

خسرو خوشگین است. دادگاه نظامی از برق سر نیزه سر با زانی که دور تا دور ایستاده اند ابهت مضحکی برای خودش ساخته است.

- صدای من این دیوارها را خواهد شکافت. شما نمیتوانید این صدا را مثل جسد سوراخ سوراخ شده من در خاک پنهان کنید... .

قیافه دامون مثل یک شبح دادگاه را میپوشاند. گیسوان بلند عاطفه در میدان تیر چیتگر از باد صبحگاهی موج میزند.

- آتش...

لوله های تفنگ قلب خسرو را نشان نمیگیرند. گلوله ها مانند پرند ه های آتشین به پرواز میآیند شقایق های سرخ روی سینه خسرو شکفته اند...

- وقتی یک چریک، یک توده ای، یک مجاهد بخاک میافتد چطور این مرد میتواند این طور آرام و خونسرد توی خیابان قدم بزنند و سر سفره لقمه های چرب و بزرگ بردارند؟

صدایش به آما پوسانه ای میماند.

- مگر به آنها مربوط نیست؟ چرا ککشان نمیگردد؟ چرا بروی خودشان نمیآوردند که برای هر قطره خونی که بریزد، آنها هم مسئولند؟

کمتر بوی ناامیدی در صدای خسرو حس میشود. این حرف شعرا است که هیچوقت از پرواز نمیایستند:

- هر نومی ی یک شکست است. مبارز اگر خودش را به نومی ی بسیار سنگین را خیالی کرد ه. لوله های تفنگ با چشمهای مهیبشان به سینه خسرو خیره شده اند.

- آتش...

دامون دارد گریه میکند. باد گیسوان بلند عاطفه را در سراسر میدان پخش میکند.

این پهریزن کیست که صورتش را توی دستهای چروکیده اش پنهان کرده و شانه های استخوانیش از حق گریه تکان میخورد؟

این صدای قهقهه خسرو نیست؟

موجی از خون به صورت خسرو می پاشد... شقایق های سینه خسرو گل داده اند... گل داده اند...

صدای نرم و کود کانه دامون اشباح و خاطره‌های پریشان را می‌تاراند. هذیان فکری تمام شده است. این دامون است که روی زانوهای من نشسته. خسرو چقد رد لاش میخواست برای آخرین بار این قیافه تسکین دهنده را ببیند و این گونه‌های گوش‌تالود و ابریشمی را ببوسد. چرا در شب پیش از اعدام هر چه اصرار کردند حاضر نشد دامون را ببیند. حالا معنی این کار را من نفهم ... حالا میفهمم ...

سیامک

خیمه شب بازی انتخابات!

سرانجام پس از چند ماه جار و جنجال و هیاهو و خیمه‌شب بازی انتخابات به پایان رسید و ۲۶۸ نماینده شو را وسی سناتور، "انتخابی" شسته و رفته و اتوکشیده سر از صند و قهقهه بیرون آوردند تا بر کرسیهای و مجلس تکیه زنند و یکصد ابگویند: چه فرمان قانون چه فرمان شاه! و سنانچه شاه دستور میدهند لباس قانونی بپوشانند! گرافه نیست اگر بگوئیم که در تاریخ مشروطیت ایران اینگونه انتخابات سابقه نداشته و رنوع خود شاه انتخاب است!

در بسیاری از ادارات انتخاباتی، انتخابات آزاد نبوده و توده‌های مردم در آنها نقشی نداشته اند، یا مانند دوره رضا شاه اصلا سروصدائی از انتخابات در بین نبود و شاه شخصا نمایندگان را تعیین میکرد و فرمانداران و شهرباغیها ابلاغ میشد که انجمن‌هایی انتصابی تشکیل دهند و در سر نامزد های شاه را از صندوق هائیکه خودشان پر میکردند بیرون بیاورند. آنها هم بچگونگی و چرایی اینگونه مزاحم توده مردم شوند کار را به پایان میرسانند. با اینکه نفوذ آنها و پولدارها با اعمال نفوذ در دستگاه دولتی، با خرید آرا، با انواع تقلب و ایجاد احزاب خلق الساعه کفایت برای دوران انتخابات بوجود می‌آید و باز برای رسیدن بکرسی‌های نمایندگی بودند، صندلیهای مجلس یا مجلسین را اشغال میکردند. در این حالت بازم اکثریت مردم که میدادند استند نمایندگان واقعی آنها بعلت دخالت دولت و دربار و اعمال نفوذ آنها بیرون خواهند شد. وارد مبارزه نمیشدند و کسی هم بکار آنها کاری نداشت، تنها نفوذ البها کشاروزان را با زورکد اعدایان یعنی نمایندگان محلی دولت و ارباب و همچنین آنها که نان و آبشان در دست نامزد ها بود، بهای صند و قهقهه‌های آوردند تا برگزینی را که در دستشان میگذاشتند بصدق و قهقهه بریزند. بهر حال در هر دو صورت اکثریت مردم مجبوریدان رای و شرکت در مجاری ننگین انتخابات نبودند. اما حالا بدستور شاه همه افراد صاحب رای عضو "حزب واحد رستاخیز" هستند و در برگل انتصابی این "حزب" هویدا از آنها خواسته است که به "وظیفه حزبی" خود عمل کنند و ناچار باید بهای صند و قهقهه بیرون دهند و نامزد های دستوری برخلاف عقیده و میل خود رای بدهند! این است تفاوت این دوره با دوره واریکه در بالا ذکر شد. آنوقتها هم انتخابات آزاد نبود، اما نمایندگان رای برای بسیاری آزاد بود ولی حالا هیچ جور آزادی نیست. با این جهت شاه انتخابات است!

تدبیر تازه شاه

حقیقت اینست که شاه همجور انتخابات را آزمایش کرد: از انتخابات بی حزبی "تسا" انتخابات و حزبی "و در هر دو حال آنجور که دلش میخواست کار را از دست در نیامد، انتخابات بی حزب" از یکسو موجب مزاحمت در بارود و ولت و با اقتضای همراه بود و از سوی دیگر با وجود اختیارات وسیعی که در دستش بقانون اساسی بشاه دادند، در مجلسین گاه و بیگاه مقادیمت‌هایی از طرف پاره‌ای از نمایندگان "بر اساس منافع خاص آنها در مقابل لویای دولت بوجود می‌آید و خاطر ملوکانه را می‌آزرد. بیکار هم کاربرد انجام رسید که شاه از جاد رفت و مجلس را منحل کرد و بار دیگر مجرای انتخابات تجدید شد! برای پایان دادن باین وضع و حفظ ظاهر شاه دستور داد که در "حزب" بسازند و نقش آنها را هم شخصا تعیین کرد. اما با اینکه این دو حزب، "مردم" و "ایران نوین"،

چین مائوئیستی به جلادان شیلی کمک میکند

مجله "سیگنال" منتشره در برلین غربی در باره پشتیبانی همه جانبه گروه مائوتسه و انجلادان شیلی مقالهای منتشر کرده که در آن از جمله گفته میشود: "در پایان سال ۱۹۷۳ دولت چین اعتبارات هنگفتی بحساب صد و هشتاد و پنج میلیارد ریال از شیلی به چین در اختیار رژیم پهنوشه گذارد، تا خونتهای شیلی بتواند به مشکلات مالی خود فائق آید. ... طی سال ۱۹۷۴ ابراز اطمینان و اعتماد در باره دوستی مائوتسه و ون با پهنوشه بحدی بود که معاون وزیر امور خارجه خونتهای شیلی کلاود پروکولیاوس طی اظهارات خود در مصاحبه مطبوعاتی مناسبات بین شیلی و چین را یک مناسبات "سیار عالی" ارزیابی نمود. ... کولیاوس همچنین گفت که دولت چین از طریق سفارت خود در سانتیاگو به اقدامات فعالی دست زده و خونتهای هم در پکن به همین نحو عمل میکند."

در این مقاله در باره گسترش بیشتر مناسبات رهبران چین و خونتهای شیلی و ارسال اسلحه چین به شیلی گفته میشود: "در آینده نزدیک يك يك هيئت نمایندگی در سطح عالی از جمهوری توده ای چین به سانتیاگو خواهد رفت. این هیئت با رژیم پهنوشه موافقت نامه ای امضا خواهد کرد که در آن ارسال سلاحهای چینی به خونتهای فاشیستی پیش بینی شده است."

مجله "سیگنال" تاکید میکند: بدین ترتیب رهبران پکن در راه پشتیبانی مستقیم از خونتهای شیلی گام نهاده اند.

ساخته خود آید و بد ، هنگا هاری انتخابات ویا اجرای نقش اکثریت واقلمت در مجلسین گاه فراموش میگردند که آنها فقط بازنگر هستند و باید حد و مرز کار خود را بدانند . بازی مبارزه انتخاباتی گاه جنبه جدی بخود میگرفت و شبیه سازی اقلیت و اکثریت در مواردی بافشای تناقضات درونی قشرهای طبقات خاکهمیکشید . شاه چندین بار کوشش کرد که احزاب خود ساخته را بجای خود بنشاند و آنها را با شلاق انتقاد های شاهانه رامکند . اما در عمل دید که این بازی هم اشکنک و سرشکستنک دارد !

سرانجام مصمم شد که ۱۵ زبازی چند حزبی هم چشم ببوهد .

داستان " حزب رستاخیز " و " انتخابات "

راستش را بخواهید شاه اصلا بمجلس و سازمانهای توده ای ، ولواسی ، ولوشه ساخته ، عقیده ندارد . او حکومت دیکتاتوری ، آنها از نوع فاشیستی را بهترین رژیم برای طبقات خاکهمیداند . با " مشروطه بازی ، با " حزب بازی " و با " دموکراسی بازی " از بیخ مخالف است و آنها را بحال خود و طبقات استثمارگر مضر میداند ! ولی خود را ناچار می بیند که رژیم فاشیستی را یک جور بی مشروطه هفتاد ساله که ملود قانون اساسی است رنگ آمیزی کند . شاه از همین ۲۷ علیه قانون اساسی قیام کرد و بتدریج تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد بهاد ستبرد های مکرر بر اختیارات خود افزود تا آنکه آنرا به شهری بیال و دم و واشکم تبدیل کرد و فقط اسمی از آن باقی گذاشت . اگر چه این اسم هم مورد پسند او نیست و بهر حال میتواند روزی مزاحمت فراهم کند اما چاره ای ندارد جز اینکه آنرا بنگهدارد ، زیرا اگر چه از نظر داخلی فرمان او بازور سرتیبه و سواک ب مردم تحمیل و هر صدائی با گولمو زندان خفه میشود ولی از نظر خارجی که حکومت ایران را مشروطه میداند و میخواهند که قرارداد های تحمیلی آنها پایه " قانونی " و محکمی داشته باشد و باینند بتصویب آنها از طرف مجلسین هستند ، ناچار باید شکل ظاهری مشروطه را بنگهدارد . این تناقضی است که رژیم فاشیستی ایران ببدان دچار است . برای حل این تناقض و آسوده شدن از شر بازمانده قانون اساسی است که شاه با " بنوع خود " راه حل یک حزبی ، آنها بمعضویت تمام مردم ایران را بپرزاسلها بتجربیهافته است . " حزب رستاخیز " مولود چنین فکر بگری است ! از آن برای تبلیغ ایدئولوژی فاشیستی شاه میتوان استفاده کرد ، مردم را زبیر عنوان " عضویت " آن میشود " تجهیز " کرد و از این سوبان سوکشید . در انتخابات هم که هر چهار سال یکبار انجام میگردد باید از آن برای ایجاد مجلسین گوش بفرمان و یکپارچه " حزبی " بهره برداری نمود . گرچه این " حزب " نوزاد هنوز دست پانگرفته و جانیافتار ولی از جانب شاه ما موریت یافت که کار " انتخابات آزاد " را انجام دهد و مجلسینی یک حزبی بوجود آورد ! باین ترتیب خیمه شب بازی شاه انتخابات بر اساس افکار و ستورات شاه بکارگردانی هویدا در بیرکل " رستاخیز " آغاز شد .

جریان انتخابات شاهانه

برای آنکه نتیجه انتخابات از همان آغاز معلوم و طبق " نیات ملوکانه " باشد اعلام کرد بد که چون همه مردم عضو " حزب واحد " هستند نامزد های نمایندگی شور و سنا را " هیئت اجرائی حزب " تعیین خواهد کرد ، بدین ترتیب یکباره حق نامزد شدن و نامزد کردن از همه مردم بطریقی " حزبی " سلب شد ! سپس این " هیئت اجرائی " ریاکارانه اعلام نمود که هر کس میتواند خود را نامزد نامزدی کند منتها " هیئت معتمدان " هر محلی یعنی " معتمدان دولت و سواک " باید صلاحیت او را تایید کند . آخر سرفهرستی از اساسی تمام این اشخاص به هیئت اجرائی " حزب واحد " فرستاده شد که بقول شاه برقم ۷۵۰۰ نفر رسید . این نکته را باید گفت که در جریان رسیدگی " هیئت معتمدان " نمایندگان " هیئت اجرائی " برای جلوگیری از هرگونه " تبعیضات " ویا بهتر بگوئیم برای اینکه

مبادا اشخاصی " ناهب " از هفتخوان ساواک و " هیئت معتمدان " بگذرند و در ردیف نامزدان نامزدی قرار گیرند ، بر اساس کشور اعزام شدند . سرانجام خود " هیئت اجرائی " به صلاحیت این ۷۵۰۰ نفر رسیدگی و از بین آنها اشخاص مورد نظر را برای نامزدی ، بتعداد ۶۵۰ نفر برگزید (برای هر کرسی از ۲ تا ۳ نفر) و سبط بطلان بر روی نامزدی هزاران نفر برگزید ! در حقیقت کار " شاه انتخاب " بالین گزینش پایان یافت و هدف اصلی بدست رهبری " حزب " که در راس آن شاه قرار دارد بدست آمد . سپس نوبت آن شد که مردم را ببروی صحنه بازی انتخابات " آزاد " بیاورند .

برای اینکار هویدا بعنوان دبیرکل " حزب واحد " آستین هارابالا زد ، از شهری بشهری و از داری بداری پرواز کرد و در باره " آزادی انتخابات " داد سخن داد ! چشم ها و گوشه های " آریامهر " ، یعنی سازمان بازرسی شاهنشاهی برای تامین " آزادی انتخابات " راه افتادند تا چهارچشمی جریان کار " انتخابات " را بنگرند ، مبادا بازگری دست از پا خطا کند و خاطر عا طسر همایونی را آزرد سازد ! بازرسان " حزب رستاخیز " ووزارت کشور نیز بیکار ننشستند . آنها هم بمتک و افتادند و مانند دبیرکل از حوزه ای بحوزه دیگر بریدند و فرهاد کشیدند که مردم بشتابند " انتخابات آزاد است " ! آنها از خود چیزی در نیاورده بودند ، بلکه این گفته شاه را در اجتماع " اند بشمندان " نشخوار میکردند که " انتخابات صرفا برآرا " مردم متکی است ! "

راد بوتهران نیز هر روز بنوعی در باره " هیجان و فعالیت زنان و کارگران و دهقانان " کپه بی نهایت است " باد و ربوق انداخت و گوش فلک را کر کرد . هزاران حوزه ثبت نام برای صدور " برگ انتخاب " در سراسر کشور گشایش یافت و هزاران نفر از ما موران ساواک و " انتظامی " ما مور شدند تا مردم را بزور تهدید از اول تا ۲۸ خرداد باین حوزه ها برانند . هر چه روز ۲۸ خرداد نزد یکتر میشد فشار این ما موران بر مردم افزایش مییافت و برآما شرکت کنندگان نیز بطور عجیبی می افزود ! مثلا روز ۲۶ خرداد راد بوتهران اعلام کرد که در سراسر کشور بیش از ۴ میلیون و نیم نفر برگ انتخاب " دریافت کردند و روز ۲۸ یعنی در فاصله دو روز همین راد بوقت که تعداد برگهای " انتخاب " صادر شد ۱۲ رزمز ۱۲ میلیون گذشت ! باید گفت که بامعجزه ای روی داده و بیا اینکه من باب احتیاط چند میلیون برگ انتخاب را یکبار در اختیار کارگردانان گذاشته اند تا از یکسوم شماره شرکت کنندگان را مصنوعا بالا ببرند و از سوی دیگر در مورد لزوم از آنها برای نامزد های مورد نظر خود متقلبان به بهره برداری کنند ! در باره شماره گیرندگان " برگ انتخاب " راد بولندن خبر داد که بتمام کوشش ها و تهدید های که در انتخابات کردند بیش از ۴۰٪ از صاحبان رای در انتخابات شرکت نکرده اند . راد بوتهران ناچار شد این خبر را تکذیب کند و آموزا روزیکشور و رئیس ستاد کل " انتخابات " اظهار کرد که شماره شرکت کنندگان به ۷۰٪ رسیده است !

تقلید رتقلب !

از روی اخبار روزنامه ها و گفتارهای راد بوتهران معلوم میشود که در " انتخابات " متقلبان شاهانه نامزد های بسیار شایسته " حزبی " نیز انواع تقلب ها را بکار برده اند که چند نوع از آنها را ذکر میکنیم :
 ۱ - گروهی از نامزدها با استفاده از سوابق ذهنی مردم چنین انتشار دادند که کار آنها از بالا پایان یافته و انتخاباتشان قطعی است و رقبای آنها فقط برای حفظ ظاهر و وزن شعر نامزده شده اند . استفاده از این نوع تقلب تا آنجا ادامه پیدا کرد که شاه هویدا دستگای تبلیغاتی اجبار ببدان اعتراف و نامزدهای خود ساخته را به " مجازات " تهدید کردند . شاید هم گناه آنها این بوده که از روی دستپاچگی سری رافاش ساخته اند ! ۲ - عده ای از نامزدها بوسیله دلالت انتخاباتی دست بخبرید رای زده اند . ۳ - مقداری " برگ انتخاب " تقلبی چاپ و برای استفاده هنگام رای آماده

کرده اند. ع - عده ای از نامزد ها با فرمانداران و اعضای انجمن های " نظارت " بسود خود بسند و بست کرده اند. روزنامه اطلاعات ۲۴ خرداد خبر داد که " فرماندار کرمانشاه برکنار شد. بخشدار مرودشت و ع نفر دیگر با اتهام ضد ورکارتهای الکترول جعلی دستگیر شدند. دربار زسی از منزل حمزه زارع حد و بسید کارت الکترول کشف شد. متهمین با استفاده از شناسنامه های جعلی و اثر انگشت تعدادی کارت الکترول صادر کرده اند ". روزنامه کیهان ۲۴ خرداد در صفحه اول بسا خط درشت نوشت: " امروز تدا بپیرجیدی اتخاذ میشود تا از خرید و فروش رای جلوگیری شود ". همین روزنامه نوشت که " ... بر اساس گزارش هاییکه بمركزررسیده است چند نامزد انتخاباتی در صد و جمع آوری کارتهای الکترول هستند. وزارت کشور اعلام نمود که از کار این افراد جلوگیری خواهد کرد ... ". انصافا باید گفت " جلوگیری از تقلبات نامزد های حزبی که پایه آن ها بر تقلب شاهانه قرار گرفته و برای ریاکاری و هوا مفریبی جزئی از آنرا خود دستگه بر ملا کرده بی انصافی است! این ها کاری جز تقلید از شاه رهبر خود نکرده اند که الناس علی دین ملوکم ... ه - امروز که روز چهارم تیسر است و چهار روز است که آراء تهران را می شمارند هنوز شمارش آراء پایان نرسیده است! چرا؟ برای اینکه شماره آراء موجود در صندوقها بیشتر از شماره " برگ های انتخابی " است. معلوم میشود کسه نامزد های " برجسته حزب واحد " با همدستی ناظران انتخاباتی شاه، مقداری آراء بدون ثبت نام به صندوقها ریخته اند! روز دوم تیر را بولندن این جریان را بر اساس اخبار تهران منتشر کرد.

مردم و انتخابات شاه فرموده

در کشوریکه بقول سعدی سنگه ها را بسته و سگهارا رها و با اعدام و شکنجه وزندان نفسهارا در سینه ها خفه کرده اند، مجالی برای ابراز نظر آزاد مردم وجود ندارد. مردمی کمشب میخوانند و صبح همینکه چشم باز میکنند خود را عضوماد رزاد حزبی شاه فرموده می یابند و زیر نظر هزاران مامور عذاب بسا تهدید بحوزه های " انتخاباتی " راند میشوند، امکانی برای مقاومت علنی ندارند. شاه هنگام ایجاد " حزب رستاخیز " میلیونها مردم ایران را که بخوانند از شرکت در آن خود داری کنند بنا بوی بزندان، به اخراج از مبین و محرومیت از حمایت قانون تهدید کرده و با اعمال وحشیانه سازمان " امنیت " خود نشان داده که از هیچ جنابتی روگردان نیست و اینک این " حزب " است که با اتکا بچنین تهدیدی مردم را بشرکت در بازی انتخاباتی مجبور میکند. اما با اینحال باید گفت که طبق آخرین آمار (ستاد انتخاباتی) ۴۸ درصد مردم با وجود این تهدید ثن بشرکت در این خیمه شب بازی نداده اند. عده ای هم با رزوی زیرکی و بسادگی بی خبری در راد بیود مصاحبه بسا خبرنگاران و اقمیت مسخره آمیز و چندش آوری این " انتخابات " را افشا کرده اند. روز ۲۹ خرداد راد بو تهران با زنی که " برگ انتخاب " گرفته بود مصاحبه کرد و از او پرسید برای چه میخوانی رای بی دهی؟ او جواب داد: برای اینکه میخوانم بکرهلا بروم. از او پرسید ند چه رابطه ای بین شرکت در " انتخابات " و کرهلا رفتن هست؟ گفت آقا اگر ای ند هم بمن گذرنامه نخواهند داد! یکی از خبرنگاران از خانمی پرسید برای چه آمده اید؟ گفت آقا والله من خود نمی دانم! مخبر راد بو تهران خبر داد که " آقایی آمد در حوزه انتخاباتی و کارت الکترول خود را پاره کرد و رفت! " دستگه های جهنمی رژیم فاشیستی شاه بنا بپارزوی و مراقبت در صحت " انتخابات " دستور داده اند که علاوه بر " برگ انتخاب " شناسنامه هم باید همراه داشت تا مهرانجمن بدان بخورد و معلوم گردد که صاحب آن رای داده است یا نه. بدین طریق " حزب رستاخیز " بوسیله سازمانهای گوناگون دولتی میتواند اعضای مادرزاد یرا کسه سر از فرمانش بپچیده اند کنترل و آنها را با اشکال گوناگون دچار زحمت و مجازات کنند. علاوه ککنیم گه انتشار مصاحبه های فوق و اخبار تقلب در انتخابات را بوسیله راد بو جراید فقط میتوان به کوشش

ناشیانهای برای پوشاندن واقعیت نفرت انگیز این خیمه شببازی حمل کرد.

علاوه بر خود داری ۴۸ درصد مردم از شرکت در این صحنه سازی سه تظا هر صد رژیم لکمندگ تازه ای برجبین این " انتخابات " زد: دانشجویان دانشگاه تهران روز ۱۵ خرداد کسصادف باروز کشتار بیرحمانه هزاران نفر از مردم تهران بدست دژخیمان شاه بود دست بتظا هر زد و ولویه رژیم خود کامه وفا شیستی ایران شیعار دادند، در شهرمذ هبی قم گروهی از طلاب و روحانیان نیز بیاد ۱۵ خرداد تظا هر کردند و عده زیادی از مردم بد آنها پیوستند. این تظا هرات که موازی با سرو صدای چاکران شاه دافرنه " آزادی انتخابات " انجام گرفت مانند همیشه بدست ماموران ساواک و کماندوهای شاه بخاک و خون کشیده شد. عده ای مجروح و ده ها نفر از دانشجویان و روحانیان و مردم قم بشکنجه گاههای ساواک برده شدند. بار دیگر روحانیان و مردم قم بسرای اعتراض باین عملیات و د نشانیه بتظا هر برداختند و ماموران " امنیتی " جنایات خود را تکرار کردند. بدین ترتیب " انتخابات " شاه فرموده در محیطی پراز ترس و هراس، پراز تقلب و تزویر و همراه با هجوم و حمله بد دانشجویان و اهالی شهر قم پایان یافت!

چهره نمایندگان " دواوری شاه "

از یک نظر بفهرست نامزد ها و از یک نگاه با سامی " انتخاب شدگان " روشن میشود که بیشترشان همان چهره های زشت و منفور شناخته شده پیشین هستند: پولداران، زمینداران، همکاران ساواک و نوکران مارکدار امپریالیسم: نیکپورها، شریف امامیهها، قوام زاده ها، فرزندان افسران ارتش و آزمونهای نمونه های از این نمایندگان " ملی " هستند. عده ای نیز از چهره های تازه ای هستند که بعنوان کاد رهای جوان دستگه حاکمه باید بد آنها نگریست. آنها باید زیر دست پالان ساینده ها برای جانشینی از کار افتاده ها پرورش یافته و آماده خدمتگذاری بطبقات حاکمه شوند و ضمنا بمجالس دستوری لقیافه ای جوان و مدرن بد دهند.

روز و دمیتر شاه ضمن ابراز خوشنودی از جریان " انتخابات " نظر خود را درباره " انتخاب شدگان " بدین نحو ابراز کرد که آنها افرادی " منضبط و مطیع " هستند. با این دواوری، شامیکاره هدف خود را از " انتخابات یک حزبی " بروی دایره ریخت: " انضباط " و " اطاعت "! اطاعت از کی؟ اطاعت از دیکتاتور " انضباط " در اجرای فرمانهای او؟ بدین طریق معلوم است که خیمه شببازی " انتخابات " با وجود همجوار و جنجال ها و مانور ها هدفی جز تحکیم هر چه بیشتر رژیم فاشیستی شاه راند داشته است.

دواوری حزب ما

حزب ما دواوری خود را در اعلامیه کمیته مرکزی مورخ ۱۵ خرداد چنین اعلام کرد: " حزب توده این صحنه سازی ننگین و نفرت آور " انتخاباتی " را بقاد هر گونه اشراف تونی میداند و آنرا بسدت مفهوم میکند ". در این اعلامیه بد رستی گفته شده که هدف از این " انتخابات " است که " میدان ترک تازی برای حکومت فردی شاه در محیطی خفقان آور و مرگ زا هر چه بیشتر باشد ". شاه با پایمال کردن ابتدائی ترین حقوق انسانی مردم، خلقهای ایران را بزنجیر کشیده و بمعقیده خود " مطیع " کرده است اما چه کسی نمیداند که خشم و نفرت مردم ایران نسبت باوروز افزون و مبارزه برای سرنگون کردن رژیمش شعار مشترک هم میروهای ملی و ضد استعماری ایران است. برای این نیروهاست که برای اجرای این شعار مشترک قطع نظر از هر گونه اختلافات عقیدتی در صف واحدی متحد و مشترکا اثر مبارزه را تیزتر کنند و متجزیه نیروها کمتنها بسود دیکتاتور ایران است پایان بخشدند. ا. گویا

— ممکن است حزب در داخل دشمن ببقند و در صحنه ای وارد مبارزه اصلی شود که از طرف دشمن انتخاب شده و صحنه اصلی نیست. فراموش نباید کرد که ضد انقلاب هم در این زمینه بیگانه نیست. ضد انقلاب هم در مبارزه بر ضد نیروهای انقلابی میکوشد صحنه ای را انتخاب کند که بنا بر ارزیابی او نیروهای انقلابی در آن ضعیف اند و اقوی. ضد انقلاب هم میکوشد مبارزه بر ضد نیروهای انقلابی را در صحنه ای انجام دهد که به تصور او قاطع تر، آسان تر و سریعتر میتوان بر نیروهای انقلابی ضربه وارد آورد و موقعیت ضد انقلاب را تحکیم نمود. ضد انقلاب هم میکوشد نیروهای انقلابی را از توجه به صحنه اصلی مبارزه و فرستادن عمدتاً نیرو به این صحنه بازدارد.

— ممکن است حزب تحت فشار آن نیروهای انقلابی، که تشخیص و ارزیابی نادرستی از صحنه اصلی مبارزه دارند، ناآگاهانه و ناخواه، به صحنه ای از مبارزه کشانده شود که صحنه اصلی مبارزه نیست.

بدینسان صحبت بر سر این نیست که حزب باید صحنه اصلی مبارزه را بدرستی تشخیص دهد و عمدتاً نیروهای انقلابی را متوجه آن سازد. حزب این وظیفه را هم دارد که تلاش ضد انقلاب را برای منحرف ساختن نیروهای انقلابی از صحنه اصلی مبارزه افشا کند و مقیم سازد. حزب باید تحت فشار آن نیروهای انقلابی که تشخیص و ارزیابی نادرستی از صحنه اصلی مبارزه دارند، قرار نگیرد و بهیچ قیمتی به استفاده از عمدتاً نیروی خود در صحنه های فرضی کشانده نشود. اینک مثال مشخصی نمونه و اریزیم:

برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه وظیفه ای مهم تر و مهم تر از احیای سازمانهای حزب توده ایران و کمک به تحکیم و تقویت این پیشاهنگ مارکسیستی — لنینیستی طبقه کارگر ایران و اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری برپایه یک منشی و برنامه مشترک وجود ندارد. این واقعیت زاهدانه انقلابی صافتی که احساس مسئولیت دارد، درک میکند. زیرا مسلم است که بدون وجود سازمان سیاسی مستحکم و نیرومند طبقه کارگر، بدون اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری نه سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه امکان پذیر است و نه انجام انقلاب ملی و دموکراتیک.

در چنین شرایطی که نیروهای انقلابی باید عمدتاً نیروی خود را متوجه این صحنه اصلی مبارزه سازند، می بینید که بحث درباره تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران و ویژه تاریخ حزب توده ایران "گرم" میشود، و اگر هشجاری حزب توده ایران و سایر نیروهای آگاه انقلابی نباشد، به مسئله اصلی در این روزها تبدیل میگردد. چرا؟ منشاء این بحث کجاست؟ بجهت منظور انجام میگردد؟ چه نتیجه ای دارد؟

همه نیروهای انقلابی، و قبل از همه پیش از همه حزب توده ایران، معتقدند که بررسی تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از جمله بررسی تاریخ حزب توده ایران، که سهم عمده ای در این جنبش دارد، برای جمع بندی تجارب جنبش و استفاده از آن برای مبارزات حال و آینده و حائز اهمیت جدی است. این وظیفه مهم و در عین حال دشوار و غیرنجی است که همیشه پدیدانجام میگردد و حزب توده ایران خود در انجام این وظیفه پیشگام بوده است و همچنان در انجام آن کوشاست.

ولی دنیویو، با هدف متضاد، یکی آگاهانه و دیگری ناآگاهانه، میکوشند این بررسی تاریخی را، که مهم و ضروری است، ولی در شرایط کنونی وظیفه اصلی نیست، به صحنه اصلی مبارزه تبدیل کنند.

نیروی نخست ضد انقلاب است. ضد انقلاب از علاقه نیروهای انقلابی، به ویژه مبارزان جوان انقلابی، به دانستن تاریخ جنبش و حزب آگاه است. ضد انقلاب از برخورد ها و ارزیابی های گوناگون

صحنه مبارزه و شیوه مبارزه

حزب طبقه کارگر را خود حزب باید انتخاب کند

در برورد حیاتی و سهمگینی که بین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در جریان است، انتخاب صحنه مبارزه و شیوه مبارزه حائز اهمیت فراوانی است. اهمیت مسئله در اینست که اگر نیروهای انقلابی صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را بدرستی انتخاب و به ضد انقلاب تحمیل کنند، گام نخستین را در راه پیروزی خود برداشته اند و اگر ضد انقلاب موفق شود صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را، بطرف مقابل و آمادگی نیروهای انقلابی، به آنها تحمیل کند، نیروهای انقلابی در آن صحنه و با آن شیوه با شکست روبرو خواهند شد. و از آنجا که حزب انقلابی طبقه کارگر نیروی پیشاهنگ جنبش انقلابی است، مسئولیت اساسی در این زمینه بر عهده اوست. اوست که از یکسو باید صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را در برابر ضد انقلاب انتخاب کند و بوی تحمیل نماید و از سوی دیگر باید سایر نیروهای انقلابی را برای این انتخاب قانع و جلب کند.

در شرایطی مانند کشور ما که در جنبه نیروهای انقلابی متأسفانه هنوز پراکندگی و نفاق حاکم است، اهمیت و حساسیت مسئله بیشتر میشود. حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران، با درک این اهمیت و این مسئولیت است که در حل درست مسئله انتخاب صحنه مبارزه و شیوه مبارزه کوشاست.

صحنه مبارزه

مبارزه برای تحول بنیادی جامعه تمام شئون زندگی جامعه را در بر میگیرد. بسختی دیگر صحنه ای از زندگی نیست که مبارزه بین نو و کهنه، بین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در آن وجود نداشته باشد. ولی با اینکه مبارزه در تمام صحنه های زندگی جریان دارد، و با اینکه مبارزه در هر صحنه بجای خود لازم و در سر نوشت نهائی پیگام موثر است، با اینهمه صحنه های گوناگون مبارزه در لحظه معین اهمیت وحدت و شدت یکسانی ندارند.

برای حزب توده ایران ملاک اهمیت وحدت و شدت یک صحنه مبارزه در لحظه معین آنست که مبارزه در این صحنه تا چه حد منعکس کننده و وظائف اصلی و مهم مبارزه در لحظه معین است و تا چه حد به انجام این وظائف اصلی و مهم کمک میکند. بسختی دیگر حزب موظف است که اولاً اهمیت وحدت و شدت صحنه های مبارزه را بدرستی ارزیابی کند. ثانیاً متناسب با اهمیت وحدت و شدت هر صحنه مبارزه نیروهای انقلابی را متوجه آن سازد. ثالثاً و مهمترین از همه اینکه صحنه اصلی مبارزه را، که بوسیله آن قاطع تر، آسان تر و سریعتر میتوان بر ضد انقلاب ضربه وارد آورد و نیروهای انقلابی را بهتر، آسان تر و سریعتر میتوان در راه انجام وظائف اصلی و مهم به پیش برد، بدرستی تشخیص دهد و عمده نیروهای انقلابی را متوجه آن سازد.

در انتخاب صحنه مبارزه و حزب با دشواریها و خطرات چندی روبروست:

— ممکن است خود حزب در انتخاب صحنه اصلی مبارزه و در نتیجه اختصاص عمدتاً نیروهای انقلابی به این صحنه اصلی دچار اشتباه شود و

وگه متضادی هم که درباره تاریخ جنبش و حزب در بین نیروهای انقلابی وجود دارد، مطلع است. ضد انقلاب از پشنداورها و پرخورد های غیردوستانه ای که متاسفانه هنوز در بخشی از نیروهای انقلاب نسبت به حزب توده ایران وجود دارد، باخبر است. و بر این اساس ضد انقلاب میکوشد اولا از بحث درباره تاریخ جنبش و حزب - که در آن امکان سفسطه و مغلطه و تحریف و حتی جعل وجود دارد - برای سردرگم ساختن مبارزان جوان انقلابی سوء استفاده کند. ثانیا پراکندگی و نفاق بین نیروهای انقلابی را حفظ و تشدید کند. ثالثا به حیثیت و اعتبار حزب توده ایران در بین سایر نیروهای انقلابی لطمه زند. رابعا نیروهای انقلابی و ویژه مبارزان جوان انقلابی را از توجه به صحنه اصلی مبارزه بازدارد.

نیروی دوم بخشی از نیروهای انقلابی است که در تشخیص صحنه اصلی مبارزه موفق عمده نیرو های انقلابی به این صحنه اصلی دچار اشتباه است. این قبیل مبارزان فکر میکنند که سرنوشت مبارزه به بررسی تاریخ جنبش و حزب وابسته است، و اگر مثلا روشن نشود که در ۳۰ یا ۲۵ سال پیش فلان تصمیم و فلان عمل حزب درست بود یا نبوده، کار مبارزه کنونی بر ضد رژیم شاه لنگ میماند. متاسفانه باید گفت که نتیجه این هرد و پرخورد در عمل یکی است، و آنهم منحرف شدن و منحرف ساختن نیروهای انقلابی از مبارزه در صحنه اصلی است. وجه کسی میتواند انکار کند که این نتیجه با اینکه با هدف این بخش از نیروهای انقلابی در تضاد است، و با اینکه عمل این بخش از نیروهای انقلابی نا آگاهانه انجام میگردد، در عمل آب به آسیاب ضد انقلاب میریزد؟ چگسی میتواند انکار کند که شور انقلابی، صداقت انقلابی، حقیقت جوئی انقلابی و ارزیابی نادرست این بخش از نیرو های انقلابی از صحنه اصلی مبارزه، آگاهانه مورد سوء استفاده ضد انقلاب قرار میگیرد؟ و قرار گرفته است؟

شیوه مبارزه

لنینیسم میآموزد که: استفاده از تمام شیوه های مبارزه در پیکار انقلابی نه فقط مفید، بلکه ضروری است؛ آن شیوه ای از مبارزه در لحظه معین عمده میشود که بهترین شیوه دیگری میتواند در لحظه معین به پیشبرد امر انقلاب کمک کند. شیوه های مبارزه فقط با تحلیل مشخص شرایط مشخص، با ارزیابی عینی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب بدست میآیند و انتخاب میشوند. حزب انقلابی طبقه کارگر باید آماده و قادر باشد که با تغییر شرایط، بسرعت شیوه متناسب با شرایط جدید را بیابد و جانفشانی شیوه کهنه سازد. حزب انقلابی طبقه کارگر باید انتخاب شیوه مبارزه را درست خود گیرد نه اینکه به ضد انقلاب واگذارد.

اگر حزب انقلابی طبقه کارگر این آموزش گرانمایه لنین را بکار نیندازد، با خطرات زیرین روبرو میشود:

- ممکن است حزب در انتخاب شیوه مبارزه دچار هنجیری شود، شیوه ای از مبارزه را مطلق کند، سرعت کافی برای تغییر شیوه هسانشان ندهد.
 - ممکن است حزب در دام دشمن بیفتد و آن شیوه ای از مبارزه را انتخاب کند که دشمن به او تحمیل کرده، بدون اینکه حزب آماده و قادر برای بکار بردن آن شیوه باشد.
 - ممکن است حزب تحت فشار آن نیروهای انقلابی، که شیوه نادرستی از مبارزه را در لحظه معین انتخاب کرده اند، نا آگاهانه و ناخواه، به استفاده از این شیوه کشانده شود.
 - تحقق هر یک از این امکانها به شکست حزب و جنبش انقلابی در لحظه معین منجر خواهد شد.
- مثال مشخصی بزنیم:

مبارزه چریکی شهری از جانب بخشی از نیروهای انقلابی ایران بعنوان تنها راه سرنوشتی رژیم دیکتاتوری شاه در شرایط کنونی اعلام شده است. بنظر نمیرسد که با تجربه ای که از چند سال مبارزه چریکی شهری در پیش داریم، تجربه ای که متاسفانه به بهای خون عدلگری از شجاع ترین عناصر انقلابی بدست آمده، نیازی به تکرار تحلیل های منطقی و مستدل از حزب مادر نادرستی و زیان بخش بودن این شیوه مبارزه در شرایط کنونی باشد. آنچه مهم است یادآوری و تاکید این واقعیت است که بخشی از نیروهای انقلابی در اثر اشتباه در انتخاب شیوه مبارزه زبرضبه دشمن قرار گرفته است. در واقع بیک معنی دشمن از این اشتباه استفاده کرد و شیوه های از مبارزه را به بخشی از نیروهای انقلابی تحمیل کرده است که شکست حتمی این بخش از نیروهای انقلابی را در شرایط کنونی در بر دارد. آنچه مهم است یادآوری و تاکید این واقعیت است که چه میشد اگر حزب ما هم در اثر اشتباه و ماتحت فشار این بخش از نیروهای انقلابی و محیطی که در او پیوسته غیرتوده ای حکمفرما بود - و هنوز هم تا حدودی حکمفرماست - این شیوه مبارزه را در شرایط کنونی انتخاب میکرد؟ آیا حزب هم بدون اینکه ضرورت مبارزه ایجاد میکند، تلفات بیشتری نمیداد؟ آیا جنبش لطمه بیشتری نمیکشید؟ آیا جبران این اشتباه و این لطمات و تلفات دشوارتر نبود؟ آیا پیکار انقلابی در مجموع بفرنج ترود دشوارتر و طولانی تر نمیشد؟

صحنه مبارزه و شیوه مبارزه حزب طبقه کارگر را خود حزب باید انتخاب کند

اگر حزب انقلابی طبقه کارگر صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را بدستی انتخاب کند، اگر حزب انقلابی طبقه کارگر صحنه مبارزه و شیوه مبارزه را به ضد انقلاب تحمیل کند و تلاش ضد انقلاب را برای تحمیل صحنه مبارزه و شیوه مبارزه به نیروهای انقلابی عقیم گذارد، اگر حزب انقلابی طبقه کارگر در برابر اشتباه سایر نیروهای انقلابی در انتخاب صحنه مبارزه و شیوه مبارزه اصولیت و استحکام نشان دهد، آنوقت نتایج جلادونه شمشیر اتهام به چنین حزبی کارگر نیست. و حزب توده ایران، حزب انقلابی طبقه کارگر ایران در چنین راهی است که ربه تکامل میبرد و تکامل خود تضمین واقعی برای پیروزی جنبش انقلابی میهن ما بوجود میآورد.

منوچهر بهزادی

اتحاد همه نیروهای ملی و دموکراتیک و تشدید مبارزه
شرط بنیادی برای برانداختن رژیم
ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی است

داستان نگاری فارسی به پیش می‌رود

داستان (Epos) و داستانسرایی یک نوع مهم و اساسی در میان انواع آثار ادبی است؛ زندگی شخصی انسانی، از خلال چهره‌ها و منظره‌ها و سازها، بکمال توصیف‌ها، استعاره‌ها و تشبیه‌ها، بصورت سجاها و خصال گوناگون، مسائل، تضادها و تنازعات حیاتی منعکس می‌گردد و اشکال بفرنج روند زندگی بشر، بیماری‌شرح و سبب‌های روانی، تحلیل و واگشوده می‌شود و بدینسان بی آنکه داستان‌سرا مجبور شود بر منبر خطابه بنشیند، خود این نسج داستانی، سخنگوی شیواکی است با دانی پراز حکمت و اندرز روزنها را بشاها و پادشاهان و هاک افشاگر، معرفت‌آموز، به‌دراستاز بسپیند، پرورنده و فرهنگ آفرین است.

بمان داستان‌سرا و سبک این بیان و دید ویژه او در شکل‌گیری داستان نقش مهمی دارد زیرا بگفته خردمندانه دنی‌دید و روفیلسوف مادی فرانسوی: "هنرمند اشیا" را با خورشیدی روشن میکند که از آن طبیعت نیست" (۱) در این پیوند دیاکتیکی واقعیت‌مینی از سوشی و ذهن آفرینشگر هنرمند از سوی دیگر، البته تقدم با واقعیت‌مینی است و الا ذهن‌گیری در هنر کار را باجه‌های پارسیک و احیاناً لغو می‌کشد.

بر حسب چگونگی تضادها و مسائل مربوط به روند حیاتی انسان، که بناچار در فرنجی و با تفصیل سوز داستان موثراست، داستان را معمولاً به کوچک (حکایت و قصه)، متوسط (نوول و افسانه) و بزرگ (رمان) تقسیم می‌کنند.

در مین داستان‌سرا، اعم از داستانهای حماسی و پهلوانی با فانی و عاشقانه، اعم از داستان‌های به‌شیر با منظم، اعم از کوچک و بزرگ، سابقه و سنت چند هزار ساله دارد. به‌ویژه در دوران پس از اسلام، از جمله با بهره‌گیری از آنچه که در این زمینه پیش از اسلام وجود داشته، آثار گرانبایی در رشته داستان‌سرا از همه نوع بوجود آمده که گنجینه کلاسیک ما را از این بابت تشکیل می‌دهد. این خود صحتی جداگانه است و در مورد تحقیق وسیع، زیرا از این جهت هنوز بسیار سخن‌گفتنی گفته نشده و نقد علمی و تحلیل هنری و بررسی فلسفی آثار جلیل داستانهای ایرانی هنوز در آغاز آغاز است. مثلاً بررسی جالب‌آقای مسکوب از داستان سیاوش که در این او خرم‌نشر شده نشان‌می‌دهد که در این گنجینه‌ها چه گوهرهای دلا و بی‌زنده است که باید بچنگ خود و اندیشه برآمیخت و مرصه داشت.

از آغاز پیدایی ایران و آشنایی آنان با مدنیت اروپایی و از آنجمله داستان‌سرا، رشد یافته با خترو پیدایش فرهنگ معاصر ایران بجای فرهنگ کهن سنتی اشکال نوین داستان‌نویسی بتدریج در ادب ما رخنه کرد. این دوران را میتوان بطور خوشن (Grosso Modo) بد و مرحله تقسیم

1- Eclairiez les objets selon votre soleil, qui n'est pas celui de la nature.

کرد و مرحله دیگری که بتدریج اسلوب هنری موسوم به "رمانیسم" راه خود را می‌گشاید. معنای این اسلوب چیست؟ رمانیسم بمعنای اضم این کلمه، اسلوب ویژه ای از انعکاس چهره‌های زندگی است، که طی آن نویسنده می‌کوشد، بر پایه برخورد ساده شده و باصلاح "سیاه سفید" بمسئله بفرنج خیر و شر، روابط شخصی و احساسی خود را نیز در مورد حوادث و قهرمانان، ضمن داستان نشان دهد و هرگاه این‌ها داخله احساس و قضاوت نویسنده، بردقت انکاس فاکت‌های واقعیت بچرید، احساساتی بودن مطالب (احساس‌گرایی یا سانسق مانتالیسم) بالا می‌گیرد و در نتیجه داستان با زتاب خون‌سردانه، عینی و دقیق از واقعیت نیست.

اما اسلوب "رمانیسم" (که خود در تاریخ انواع مختلف دارد) اسلوبی است که بنا بگفته معروف فریدریش انگلس: "علاوه بر حقیقی بودن جزئیات، مواظب حقیقت‌گویی در ایجاد خصلت‌ها (کاراکترها) می‌نمونه وار (تیبیک) در شرایط و احوال نمونه و راست". بد بگرسخن اجزا" "تعمیم هنری" (تعمیم علمی که بکمال مفاهیم و مقولات علوم طبیعی و اجتماعی بر پایه تجربه انجام می‌گیرد) تنها از راه دادن چهره‌های نمونه‌وار در شرایط نمونه وار، میسر است و الا نمی‌توان سخن از "رمانیسم" بمان آورد. زندگی جامعه، طبقات و انسانهای جداگانه بسیار چند سطحی، بفرنج، متضاد و پیچیده است و بازتابان در دقیق و منطبق (آیه کوات) این واقعیت بر صفحه داستان کار بازی نیست. لذا نویسنده واقع‌گرا باید علاوه بر قریحه (نیروی پندار هنری و تکرش تیزبین) از معرفت و تجربه لازم و قدرت تفکر فلسفی برخوردار باشد و الا تصویرش راستین و غصه اش شنیدنی نخواهد بود.

تاریخ ادبی ایران معاصر از جهت اسلوب هنری هنوز تقسیم بندی نشده ولی برای روشن شدن مطلب ما در اینجا بعنوان مثال و مشکل اشاره و اجمال می‌گوئیم داستانهای مانند "روزگار سیاه‌شاه" (عباس خلیلی)، "منهم گریه کردم" (جهانگیر جلیلی) از نوع اول است و در فارسی نظایر زیادی دارد ولی در نوع دوم، از همان آغاز تکامل داستان نگاری معاصر فارسی، نمونه‌هایی بوجود آمد مانند "تهران بخوف" (محقق کاظمی)، "زها" (حجازی)، "تفریحات شب" (محمد مسعود) وکی در پرتو حاجی آقا" (صادق هدایت)، "فلتشن دیوان" (جمال زاده)، "چشمهایش" (بزرگ علوی)، "دختر رهیت" (به‌آذین). تردیدی نیست که این آثار هم از جهت هنری و هم از جهت رمانیسم در سطوح مختلفی است و چنانکه گفتیم در اینجا برای مشخص کردن مطلب ذکر شده، نه بیش.

نوع داستانهای بزرگ (رمان)، به‌مثابه تابلوی وسیع و فرنجی از زندگی انسانها در یک دوران معین، در سالهای اخیر وارد مرحله تکاملی جدیدتری شده است. تراکم سنت و تجربه در این زمینه و نمونه‌های کهن‌های اول نویسندگان داده اند، آشنایی بیشتر ایرانیان با مدنیت کشورهای رشد یافته از راه ترجمه، فیلم، تئاتر، روابط و تماسهای مختلف و گسترش نقد هنری، رشد عمومی مادی و معنوی جامعه که علیرغم نقش ترمزکننده رژیم، در زیر فشار زمان بهر صورت انجام می‌گیرد. همه و همه به‌تحقق این تحول کیفی مد در رسانده است.

ما بین نسل مقدّم تر و نسل نوین داستان‌نگاران، نویسندگانی از نسلین مختلف و با سبک‌هایی گوناگون مانند صادق چوبک، به‌آذین، سمین دانشور، جلال آل احمد، صمد بهرنگی، جمال میرصادقی، ابراهیم گلستان، محمد علی افغانی، ایرج پزشک‌زاد و دیگران پل رابطی بوجود می‌آورند. نسل جدید با همچنان و تمهید تازه و گاه بسیج بیشتر هنری (که زمینگان دیگر تذکر شده بود) بمان می‌آید و کسانی مانند محمود دولت‌آبادی، ساعدی، سعید سلطانپور، فریدون

تنگانی ، گشیری ، بهرام صادقی ، دانش آراسته ، احمد محمود ، موزن ، رهبر ، ناصرایرانی ، اصغرالمی و ناصیای دیگر وارد عرصه میشوند و ناشران هرروزه عنوان تازه ای از مجموعه داستانها که کوچک باد استان متوسط و بزرگ عرضه میدارند و تردیدی نیست که این کالاهای معنوی کاملا در سطوح مختلف ارزش هنری است .

آینده نشان خواهد داد که این روند چگونه شکل خواهد گرفت . ازسوی جانب ، سنن نجیبی ووالای هنرنویسندگی و داستان نگاری ، اندیشه های مثرقی ، خواستههای اصیل مردمی این نویسندگان یا برخی از آنان را بسوی خود میکشد ، ولی ازسوی دیگر شکنجه های ساواک و سوسه نوکران سفسطه با زاعلیحضرت شاهنشاهی در برابر آنان دام گستر میزند . شخصیت هنری این نسل در داخل این دونیروی مثبت و منفی تکامل می یابد و بدینسان نویسنده گویی بمعنای جدی گمسه بیک قهرمانی بدل میگردد . ساواک رسماً اعلام میدارد که هنری که در خدمت اندیشه های مثرقی باشد در نظر او از گولتروویست خطرناکتر است . روشن است که در قبال این مبارزطلی ساواک ، زمانه از جوانان هنرمندی که بر پایه یک تدارک نسبتاً طولانی چند نسل ، با سازوبرگ بهتری دست بقلم برده اند ، توقع دارد که در خورد آن قهرمانی بزرگی باشند که از آنها طلبیده میشود .

اما این سازوبرگ که از آن سخن گفتیم یکی زبان ادبی معاصر است که با زبان کلاسیک داستان نگاری مادیرگطور جدی از جهت گنجینه لغوی و از جهت ترکیب گرامری ، فرق دارد . از هدایت تادولت آبادی ، در راه پیدایش این زبان کار خلاق زیادی انجام گرفته است : زبانی که بتواند سایه روشن عواطف پیچیدمانسانی ، زیرکارهای زندگی و طبیعت را ، نه با عباراتی قالبی و سوده و فرسوده ، بلکه نو و گیرا و دل نشین ، دقیق و دارای ابعاد ، مجسم سازد . در پیدایش این زبان نود استان نگاری : زبان ادبی کهن ، لفظ عوام ، زبان مردم و لایات ، استعارات ترجمه شده از ادبیات خارجی ، آفریده های مبتکرانه خود نویسندگان ، همه و همه دست بدست هم داده اند : در داستان " شاد کمان دره قره سو " از محمد علی افغانی ، " تنگسیر " از صادق چوبک ، " سوو - شون " از سیخین دانشور ، " اوسانه ی باها سبحان " از دولت آبادی ، این تکامل ویژه زبان خود را با چهره های مختلف نشان میدهد و ویژه آثار نامبرده اسناد ادبی رخنه تدریجی و ضرور زبان سردم شهرستانها در زبان ادبی است ، چیزی که باید آنرا در حد معقولش تهنیت گفت .

همچنین این سازوبرگ یافتن " کاراکترها " و " سوزهای " اصیل ایرانی است . درام زند ایرانی نیز در خطوط بسیار کلی خود نظیر همه خلقهای همانند خود میگردد ، ولی در هر چارنگ ، آهنگ ، ویژگی خاصی است که تا هنر آنرا لمس و منعکس نکند ، هنراصیل نیست ، مصنوعی ، تقلیدی و غیرواقعی و کلی باقی است . از زمان نگارش داستان رمان مانند " شمس و ظغری " تا دوران اخیر تخته رنگ نویسنده ایرانی با سایر نویسندگانی سوزهای فراوانی مزین شده است . شهروده ، طبقات مختلف ، تپ های روانی گوناگون در زیر نور افکن هنرمند قرار گرفته اند و با آنکه همه اینها هنوز از مراحل ابتدائی تکامل رمان فارسی خارج نشده ، با اینحال میتوان گفت برخی آثار در سطح متوسط یا خوب جهانی بوجود آمده است . از آنجا که به تصور نگارنده ، پس از هدایت از جهت صرف هنری ، یکی از بارآورترین قریح نویسنده گویی در محمود دولت آبادی دیده میشود ، در این نوشته کوتاه ، تخصص چند سطر با و ضروری است .

از محمود دولت آبادی نگارنده مجموعه داستانهای کوتاه موسوم به " لایمهای بیابانی " و

داستانهای " هجرت سلیمان " و " اوسانه ی باها سبحان " و نقد او را بر فیلم " خاک " بکارگردانی مسعود کیمیائی خوانده است . انتقاد دقیق و مقنع دولت آبادی از فیلم " خاک " که از روی داستان " اوسانه ی باها سبحان " دولت آبادی تهیه شده ، نشان میدهد که این نویسنده پدیده های اجتماعی را با سنجش تحلیل و ارزیابی میکند و لذت اخوروشن باین پدیده ها از روی آگاهی و مسئولیت است و قریحه اش تصادفی ، بوج ، گاه گیر نیست .

" اوسانه ی باها سبحان " ، در میان آن چند اثری که از دولت آبادی خوانده ام ، همیشه از بسیاری لحاظ اوج آفرینش هنری اوست . زمانی نگارنده با رمان یک نویسنده نامدار لهستانی بنام ریچونت (W.S. Reymont) که " بزرگان " نام دارد آشنا شدم . بان ریچونسکی (Jan Rybkowsky) کارگردان معاصر لهستانی از روی این داستان فیلم سریال استادانه ای تهیه کرده است و بر خلاف فیلم " خاک " آقای مسعود کیمیائی ، با درک عمیق ریچونت ، داستان طولانی و پرحادثه و سخت جالب واقع گرایانه او را به صحنه آورده است . در آن هنگام که من با این اثر آشنا شدم ، بقرم گذشت که کاش زمانی در باره روستای ایران چنین اثر هنری واقع گرایانه نیرومند پدید آید و شکنجه روحی و جسمی هزاران ساله زن و مرد روستائی ایران در تار و پود سنگ شده نظام سنتی با چهره های حقیقی و آشنایی نیرنگ عرضه شود . در آن هنگام بفرم میگردد این جریسانی است طولانی و باید مدتها چشم براه ماند . ولی دیری نگذشت که داستان " اوسانه ی باها سبحان " را خواندم . این کتاب ، مانند اثر تفصیلی س. ریچونت یک رمان بزرگ نیست و از جهت حجم داستان متوسطی است ولی بهر جهت یک تابلو قوی از همان زندگی است که من آرزو مند انعکاس هنری آن بودم داستان درین بکار تئیک ویدی در یک در یک بکار کویر ، بین باها سبحان و پسرانش صالح و مسیب و هوش شوکت ازسوی و عناصری مانند عادل و ظلام ازسوی دیگر ، با آنچنان خود بودگی و رنگ محلی ، با آنچنان ادراک عمیق عواطف انسانی ، با آنچنان واقع گرایی و زنده بودن مسائل و تنازعات روز مره ، وصف میشود که سزاوار آفرین است . خواندن این داستان برشکاکیت من در مورد داستان های معاصر ایرانی غلبه کرد و مرا بویژه بخواندن آثار دیگری از این نویسنده : " لایمهای بیابانی " و " هجرت سلیمان " تشویق نمود و سرفا آشنائی وسیع تری با قریحه های نوظهور شد و این خود یک سیر و نگاه شاد آوری بود .

دولت آبادی با قهرمانانی که معرفی میکند و گذران آنها و گره تارهای حیاتی آنها و اشتغالات آنها و سخن گفتن و منطلق و تفاوت آنها خوب آشناست و یک نوع " دید مستقیم " (Vision directe) دارد که میتواند هر کس را در جایش بشناسد و بدون آنکه فلسفه بافی کند ژرفای کار را بیرون کشد و پیرنجهای مختلفی را بگشاید . داستانهای او ، از این رو ، بصورت اسناد زند مافشا یک مشت نظامات و مقررات ضد انسانی در میآید که بشر را تا پایه برده ویا جانور تنزل میدهد و در تنگای دوزخی خود روح های معصوم و بی دفاع را بحد کشت شکنجه میکند . این اصالت توصیفها در نزد دولت آبادی ناشی از آنست که وی آنچه را که واقعا میشناسد ، نه آنچه را که تنها می پندارد به موضوع داستان سرائی بدل میکند . شاعر رومی هراسیوس (از ۸ تا ۶۵ میلادی) در " دانش شگرد ستوری " میدهد که برای همه نویسندگان آثار ادبی معتبر است . وی میگوید :

" Sumite materiam vestris, qui scribitis, aequam vivibus "

(دانش شمر - بخش ۳۸) یعنی ای کسانی که می نویسید مطالب خود را موافق نیروی خود انتخاب کنید . شخصی محیط روحی و اجتماعی خود را بهترین شناسد و هرگاه نویسنده این محیط آشنا را توصیف کند ، کلامش به خود واقفیت مانند شد . و در واقع نیز چنین باید باشد . در اینجا یادآوری

يك سخن اد موند گنگورنو پستند ه فرانسوی در باره رمان ، كه گرچه بی خدشه نیست ، ولی بهر جهت حكیمانه است ، بیجان نیست . گنگورنو میگوید : " تاریخ رمانی است كه واقع شده ، ولی رمان تاریخی است كه میتواند واقع شود " (۱) . یعنی اگر رمان تا سطح يك احتمال تاریخی ، تا سطح يك واقع ممكن تاریخی ، دقیق و واقع بینانه باشد ، نه تنها دارای ارزش ایجاد لذت هنری است ، بل دارای ارزش علمی و معرفتی است . مارکس در باره بالزاک میگوید كه وی جامعه فرانسه زمان خود را با رمانهای خویش با جانان دقی معرفی کرده كه فلاسفه جامعه شناس زمان او بدان پایه هرگز دست نیافته اند .

از جهت زبان ، دولت آبادی در نوشتههای خود نه فقط واژه های محلی خراسانی ، بلکه ترکیبات خاص عبارتی متداول و ستایشان این نواحی را آزادانه و جسورانه بکار میبرد و آنها هم نه فقط در گفتگوها ، بلکه گاه حتی در توصیفات خود مولف . با وجود جذابیت و شهرتی بدون تردید این زبان و نقش موثری كه در ایجاد فضای روحی خاص و رنگ محلی ایفا میکند ، گاه از عرف زبان ادبی سخت جدا میشود ، بدون آنكه بتواند ترجیح بلا شرط خویش را ثابت كند . بهر حال این يك نشیمن بیخ و خود بوده ای است كه از آن بوی خاک و روستاهای خاور ایران و نواهی غم آور جانهای سرگرفته شنیده میشود .

در حالیكه هدایت برای زمان خود پدید آمده كه همیشه یگانه ای بود و علمبرغم برخی دوریهای حساب شده و خلاف عدالت باید تصریح كرد كه از معاصران هنری خویش بالا تری ایستاد ، محمود دولت آبادی قاعد تا چنین پدید آمده استثنائی نیست زیرا چنانكه گفتیم زمینه عینی پدیدایش نویسنده گان خوب در این دوران فراهم تراست . با اینحال هم اکنون وی به آنچنان اوجی دست یافته است كه او را در انبوه همكاران خویش بناچار نمودارتر میسازد .

ولی تاسفی كه از زبان آن نمیتوان خود داری كرد آنست كه قریحه های آفریننده ای كه اكسون در ایران پیدا شده اند ، نه تنها از شرایط سالم و مثبت رشد محرومند ، بلکه باید با پتیاره يك زندگی بهرحم و بی صفت با تمام عزم و دندان بزجرگشتی گیرند ، تا بتوانند در امن هنرا پاك نگاهدارند . آرزوی ما آنست كه آنها در این رزم دشوار و نابرابر برای هنر انسانی و اصل ازبای در نیایند ، زیرا درست است كه بقول گوته قریحه و تالانت در خاموشی و عزلتس زاید ، ولی كاراكتردر رزم و طوفان آید پدید میشود و برای يك هنرمند واقعی هر دو آنها سخت ضرور است .

احسان طبری

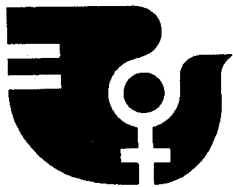
هنرمندان ! میدان خدمت به خلق و آرمانهایش در

گستره هنر وسیع و تأثیر آن در جانها شگرف است . با

سخن و تصویر و نغمه ، دیو استبداد و استعمار را بگو بید!

1 - " L'histoire est un roman qui a été- le roman c'est l'histoire qui aurait pu être".

مادر



بمناسبت

سال

جهانی

زن

سال ۱۹۷۵ را سال زن اعلام کرده اند و بزرگترین گروه هم آئسی جهانی ، سازمان ملل ، این پیشنهاد را كه از طرف نیروهای دموكراتيك شده ، پذیرفته است و ماهم این سال را گرامی می داریم و امید زیاد داریم كه در باره زنها و مادرهای ایرانی ، بخصوص آنانكه در نبرد و مبارزه میباشند و با عزیزی را در راه آزادی و حق مردم ایران از دست داده اند ، بنویسیم و بگوئیم ، تا بتوانیم حده ای زیاد تر را با این چهارماد درخشان آشنا سازیم و راه و رسم مبارزه را برای همه زنان روشن تر نماییم .

" بگذرید زن و مادر را ستایش نمائیم ؟

اگر مادر نمیبود ، نه سراینده ای وجود داشت و نه قهرمانی . هیچ دلی بر مهربانتر از دل مادر نیست ، و هیچ وفايي پایدارتر از وفای مادر " ماکسم گوركي

در کدام كشور و در کدامین گنجینه ادبیات و هنر است كه مادر را نستوده ؟ باشند ؟ و از گذشت و بزرگواری او نگفته باشند ؟ مادر ! از روزی كه پای گهواره ای ای ایستد ، تا روزيكه مردان و زنان بر موندی به جامعه میبخشد و خود چشم فرومی بندد ، با سد ارجانهاز ، سهیلا ، و سراپا مهربرای فرزندانش میباشد . همه گفتفاند و میسروند ، و هر كس در زندگی خود از این مهری بسیار ن چشمیده و بی آن بار آمده است .

قلب خونین مادر است كه در دست پسر فرهاد میكشد : وای ، پای پسرم خورد به سنگ !

و این دل مادر است كه در مرگ فرزند سوخته میشود و برای همیشه داغ بر میدارد !

این گفته و سروده ها افسانه نمیشد ، ناله شاعری در بر تو صفت نیست و با قلم بردازی و زیبایی نیست . چیزی است كه هر چند به ای از آن به نام مادر وجود آورنده موجود دیگر بهره مند است و هر چند به وجودی به نام كودك و بچه از آن بهره وراست .

در انمان ، این حس به حد كمال میرسد و هرگز از میان نمیرود . تا زنده است و نفس میكشد ، مادر است و صحبت او در دلش فروزان و پایدار .

در همه جا و در هر گوشه این روشنائی میتابد و شعله چراغ زندگی را حافظ است .

در تاریخ اقوام و ملل به چهره های درخشانی بر میخوریم ، با زنها و مادرانی آشنا میشویم كه پارا از خانه و كاشانه خود فراتر گذشته اند و دیگر جوانان را نیز با چشم مادری مینگرد و گذشت

و فداكاری را در باره همه - در باره خلقی - احساس مینمایند ، و در این راه از هیچ جاننازی دریغ ندارند و حتی بزرگترین قربانیها را در این راه میدهند و باه زبان دیگر فرزندانی را كه از گوشت و پوست آنها است و مانام آنها را جگر گوشه میگذاریم ، در راه حق و دوستی بگشتن میدهند و بزرگواری و سرسختی ، همچون كوهی ازاراده ، اما برای همیشه داغدار در این راه ایستادگی مینمایند ، و این كار و وظیفه

مادری خود میدانند - مادر برای همه مظلومان ، مادر برای همه مبارزان راه درستی و راستی ،

مادر برای مستبدگان !

وجه شکوهمند هستند این زنان که مایه سروری و بزرگی خلقی میباشند. وجه بااهبت و نیرومند میباشند این مادران ، که دشمنان زهرخورد با آنها و بدن ضعف خود دیوانه زنجیری میشود ، و از هیچ دشمنی ، از هیچ تنهتی ، و از هیچ شکنجه ای روگردان نیست تا مگر اینهارا به التماس و زاری وادار نماید . اما خود زبون تر و نگویند بختی تجلوسمینمایند زیرا با همه نیروی جسمانی و قدرت و زوری که در دست دارد ، در برابر این زنیهای ارجمند ، کاری از دستش ساخته نیست .

کشور ما ایران هم از این قانون دور نمانده و زنیهای بسیاری از میان مردم برخاسته اند که مرگ پرافتخار فرزندانشان را بر زندگی پر از نادرتی و ناراستی ترجیح داده اند و آنها را در راه نبرد در راه حق پشتیبان بوده اند و هر مرگ فرزند تنها زاری نکرده اند ، بلکه با استادگی خود ، جوانان بسیار را به مبارزه کشانده اند و تنها با بودن خود دیگران را در سداکاری و یاری در عقیده و راه مبارزه آموخته اند . در تاریخ کهن ایران ، و تا امروزه داستان زندگی زنان بشمار بیست و هفتاد که برای هر یک از آنها باید کتابی نوشت . اما امروز هدف ما یاد ازمه آنها نیست ، زیرا این کاری است بسی بزرگ که نیازمند به پژوهش زیاد و طولانی است .

امروز میخواهیم از سعادتمند گوئیم : سعادتی که فرزندان خود را در مبارزه برای آزادی خلقها از دست داده اند . سعادتی که میتوانند در هر دورانی و مخصوص در روزگار امروزی ایران نمونه و سرمشق برای دیگر مادران و زنان بشوند .

بگذریم به روزگاران گذشته برگردیم - آن روزها که خلفای جاه طلب و تجمل پرست بنی امیه و عباس بر امپراطوری عظیمی منجمله ایران تسلط داشتند ، و در راه جمع کردن ذخایر و ثروت ، میلیاردها مردم را وحشیانه استثمار میکردند و به نام اسلام از هیچ پستی و ظلمی دریغ نمیکردند .

مردم ایران خیلی زود از این فشار به ستوفا شدند و در گوشه و کنارها خاستند و با این حال ظلم و ستم جنگیدند و هر اندازه از این مبارزان کشته شدند نیروی مقاومت و یاری قوی تر گشت . نهضت خرم دینان که در واقع نهضتی دهقانی علیه اشراف و زمینداران بزرگ بود آغاز شد و بارها پایهای امارت خلفا را به لرزه درآورد ، چنانکه پس از کشته شدن بابک - رهبر بزرگ خرم دینان چنین نوشته اند :

" بابک در دلهای مردم جای بزرگ داشت و کاری بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد و مردم را منقلب سازد " (۱) .

و یازمید انیم که اگر بابک شکست خورد و دستگیر شد بهنا سبب خیانت سرداری چون افشین است . بابک که بود که تا این اندازه بزرگ شد ؟ این مرد توانا که روز بروز ، قرن به قرن ، نامش بزرگتر و روشنتر در تاریخ ایران نوشته میشود ، از چه خانواده ای بود ؟ پدر و مادرش که بودند ؟

در اینجا همانگونه که در تاریخ ایران برای بسیاری از بزرگان دیگر رسم است درباره زندگی و خانواده او بسیار کم گفته اند ، بخصوص در دورانی که بابک گرفتار شد میخواستند حتی نام پادشاه و پادشاهان آن زمان و تاریخ بشنوند . و اگر هم بادی از او کرده اند بابتی و بنا ساز و تاجت و دشنام است (۲) . همانند آنچه بزرگوار مردم ، مزدک ، که میتوان گفت خرم دینان تا اندازه زیادی به پسر و اقین او بودند اینها را هم به اشتراکی کردن زنان متهم مینمودند ، تنهتی که امروز هم برای مرد آزاده ، مردم پشرو و کمونیستها با یکدیگر میزنند - حربه ای فرسوده - اما در آن دوران حربه ای کاری که میتوانست در مردم بهخبر اثر فراوان بگذارد . مینویسند که مادر او جامه شویی بوده است ، و از قول این و آن میگویند که او زنی

۱ - از کتاب " دیدگاه ها " - مصطفی رحیمی (اقتباس از مروج الذهب سعودی) .
۲ - " سیاست نامه " خواجه نظام الملک .

بدکاره بود ، و با هر مردی میخواست بید ، مینویسند که پدر بابک معلوم نیست ، و حتی کسی ادعا کرده است که بابک پسر حرم مزاده او است ، مینویسند که خود بابک هفت زنی را ، چه خواهر و چه مادر را بر همه حلال دانسته و خود هم دست به این کارها میزد ، است و مینویسند و میگویند !

دشمنی که سالها از وحشت بابک و جنگهای او خواب آرام نداشته ، دشمنی که میدیدد پایسه های سروری و بزرگیش به دست این راد مرد و پارانیش به لرزه درآمده است ، دهان را به هرزه گوئی باز میکند و ماد را و ارجن مال مینماید !

اما برستی اگر لای جملها و کلمات را درست بشکافیم ، چمنی بنیم ؟ اگر اجتماع آنروز را در نظر بگیریم چمنتیجی ای بدست میآوریم ؟

بابک از میان مردم برخاسته بود . مادرش با جامه شویی و پدرش با روغن فروشی زندگی میسی گذراندند و خود بابک در آغاز جوانی شیان بوده است .

آیا چکسی بهتر از او میتوانست از نزد یک ، ستم را بچشد و ببیند که چگونه تا زبانه خلفای عباسی بی امان بر پشت مردم فرود میآید و چگونه مال و ناموس همه را میبرند و میچاپند .

و باز میتوانیم بگوئیم که مادر بابک باید زنی پسر خرد مند و بزرگوار باشد ، و محتما پسر را در راهی که برگزیده بود ، یاری کرده است که سبیل دشنام دشمن خواسته است این زن را برای همیشه خسرند سازد .

آیا میتوان پذیرفت که برستی اگر چنین بود که دشمنان بابک میگویند ، مردم آن روز و آن به پسر چنین زنی میگردیدند . چگونه میتوان این را پذیرفت ؟ برعکس باید از میان همه این لجن مالیهها سیاهی این مادر را بیرون کشید و پذیرفت که او است که بابک را پروراند ، است و نه تنها بابک پسر را بلکه دو پسر را چنین روحیه ای با آرزو و است و این امر نمیتواند تصادفی باشد که دو پسرمان به این بزرگی و به این دلوری ، در دامان زنی هر جانی و خود فروش با آید باشد . تناقض و روغ در همه گفته ها هست - اگر این زن ارجمند بدکاره بود ، پس چرا او خوشبختی میکرد ؟ اگر این زن هر جانی بود چگونه میتوانست بابک پسر خرد در آن زمان جاویدان - رهبر خرم دینان - برد و برای چه مدتی چنین میکند ؟

این نبود و مگر اینکه مادر بابک خود در مبارزه شرکت داشته است و خود با خرم دینان هماهنگ بوده و برای نبرد آماده ، و دو پسر را در این راه " میدهد ، که مادر در حرکت مردم آنی چنین دلوری وجود آورده است . آن روز که بابک با معتصم خلیفه رهبر میشود ، نغمه میشود و نه رنگ مبارز و هنرگس که دست او را میبرند ، هنگامی که به او میگویند از خلیفه بپوشش بخواهد برادرش به او میگوید :

" ای بابک ! تو کاری کردی که کسی نکرده و اینک تا بیایم که کسی نیاید . است " . (۱)

بابک پاسخ داد :
" خواهی دید که چگونه تا بیایم " (۲) .

این برادر در همه مبارزات با بابک همراه بوده است و همانگونه که بابک را گفتند ، او را هم میکشند . هنگامی که دست و پای او را بریدند او به دشمن میگوید :

" سلا چهار به فلان دهقان برسان که حتی در این حال او را زنده نبرد " (۳) .

۱ - " سیاست نامه " خواجه نظام الملک .
۲ - " تاریخ نهضت های ملی ایران " از مهد الرضیع حقیقت .
۳ - کتاب " دیدگاه ها " - مصطفی رحیمی (اقتباس از جوامع الحکایات محمد عوفی) .

تا بود جنگیدند ما" دهقان وجوانان و آزاد مردان هم آواز" (۱) و هم رنگ بودند و هنگام سرگ هم دلشان آکند از محبت دهقان ستم دیده بود .
بزرگ و ارجمند باد مادری چون مادر این دهلوان که هر روز، هر سال و هر قرن قیامت اش در خشان ترویز و سوزند تهرای مردم ایران جلو میکند !

در ایران امروزی هم دشمن خلق میکوشند که مادرها را به زانو در آورند ، آنها را بد نام سازند و با آنها را زمین کنند و از زاری آنها در مرگ فرزند بر خود بهالند و به آنها بخندند .
پای بند های اخلاقی ، فداکاری در راه مردم ستم دیده ، رفته پاره نشدن و وجود انی است که به دست مادرهای ارجمند ایران در طی سده ها ساخته شده و همچنان باید اراست .
اگر به پیش آمده های امروز و سوز مردم ایران بنگریم ، فراوان هستند مادرانی که فرزند و خاموش ، اما سرسخت ، فرزندان بی پروا و بی رحم جامعه داده اند ، و دانسته و خواسته آنها را در زنبور بی امانی که در گریاست ، باری نموده اند .

بگذرید داستان دو مادر را از میان همفان آنها برگزینیم ! اینها در واقع نمودار مبارزات مرد ایران میباشد و نمونه برجسته از آنچه که مادر در ایران امروزی باید باشد .

مادر حکمت جو - شهید دلاور را آزادی - یگانه پسر خود را از دست داده است . او هرگز به این فکر نداشت که بکوشد تا فرزندش را از این راه بیرون بکشد . او بدانت پیری را که در دامن خود پرورانده ، اراد های آئین دارد و دلیر مرد ارجمندی است . این مادر کوشید که در هر سختی با او همراه باشد ، تا شاید بتواند با کمک خود از بارگران او بکاهد . به هر گوشه ای که پسرش را بر بند این مادر همچون سایه اوزاد نیال میکرد و هر دو شواری را با نیروی اراده خود از میان میبرد ، تا بعد ایدار پسرش برسد و با لبخند و گرمی دل ، این دهلوان نبرد امروزی مردم ایران را نیرومند تر کند . در هر شهری که پسرش زندانی بود این مادر در میان زنان نفوذ پیدا میکرد و همه با دیده احترام و محبت به او مینگریستند و فراوان بودند خانواده هایی که از این مادر سرگردان و چوپنده پسر ، پذیرائی نمودند . اما بالا تر از همه این گفته ها ، خوب است شای او را به پسرش واگذار نمانیم . این مرد دلاور ایرانی از پشت میله ها ، از میان سردابهای هولناک زندانها ، رویش را همیشه به مادر میکرد و با او صحبت و آواز میخواست ، با خنده خود به او نیرو میسراند و از مهر بی پایان او برای خود نیروی اندوخت .

چه زیباست این سروده حکمت جو برای مادر ! او سوگند میخورد که پایدار ماند ، به میهن و حزب خود وفادار ماند . و ایستادگی و دلاوری خود را با ساروجی که هرگز نمیتوانست پاشیده بشود ساخت ! او سوگند به مادر خود ، و این سوگند را تا دقایق آخر زندگی حافظ و نگار هان بود .

مادر تو شکی منت این خصم که شرم	هر چند که در نجه دژخیم اسیرم
هر چند که شد بیکرم خسته ز آزار	مادر به تو سوگند که سردانه بچرم
دشمن نتواند شکندم مزم گرانم	هر چند که گشته سگ خونخواه جانم
مادر به تو سوگند که من پسر آنم	درواه شرف یک نفس از پای نمانم
از دست ت آزار شد آرزو تن من	فرق است به خون جگرم پهرن من
مادر به تو سوگند که باشد سخن من	چا وید بود حزب عزیز و وطن من

۱ - از کتاب " دیدگاه ها " (اقتصاد از وظیفی بلعنی ترجمه تاریخ طبری) .

مادر حکمت جو سالها از این شهر به آن شهر رفت و مانند کارکردن محبت بی پایان خود ، نه تنها پسر را بلکه زندانها را بگیرا هم در لگوش میکرد . او نه سرما را درک نمیکرد و نه گرما را ، نه راهبهای سخت را و نه روزهای بی شماری را که باید در انتظار دیدن فرزند ، خون جگر بخورد ، دندان بهم بساید ، اما ایستادگی کند . شب و روز رنگا پیوسته اما از نگرانی خود کم نکرد و همانگونه که فرزندش آرزو میکرد ، دست به دامان این و آن نشد . خوش بود که پسر او در آن روز که هرگز سر را نخواهد کرد و هرگز چهار روز زندگی بیشتر کردن را ، به بهای شرف و درستی نخواهد خرید .

روزی هم رسید که دیگر امید دیدار را هم از او گرفتند و آن جوان کنگولس ، مادر را در پی او را از پولا ساختند بود ، در زندان تاریک گوری بی نام و نشان برای همیشه خوابید ؛ او را شکجه کردند تا مرد . حتی تن بی جان او را به مادرش ندادند . آنها از این زن نحیف و کوچک ، دستگای بی آنهمه زور و نیرو میترسید ؟ میتوان گفت ، آری میترسید ! از این مادری که به او سوگندی آنچنان بزرگ خورد شد ، از این مادری که هزارها جوان به نام او این سوگند را در دل و جان تکرار مینمایند ؛

مادر به تو سوگند که باشد سخن من چا وید بود حزب عزیز و وطن من

در همین سالهای مبارزه سخت در ایران به چهره درخشان مادری دیگر میخوریم که او پسرانش از راه دیگر ، اما با همان هدفی که حکمت جوها جان خود را برای آن داده اند ، مبارزه نمودند . بهترین است با زاین مادر را از گفته پسرش بشناسیم - پسر او که شهید شده است .
رخا رضائی - جوانی بزرگوار دلاور - که بدست دشمنان شاه کشته شد برای مادرش در روزها کمبازره میکرد و مصیفانیه زندگی مینموده است چنین مینویسد :

" مادر قهرمانم ! گاهی بطور ناخود آگاه سعی میکنم هراقتخاری که احمد و مهدی عزیز برای ما به جا گذاشته اند به خود مان متعلق بدانم . اما احمد و مهدی یحیی پسران دلاور تو ، مادر ! به همه خلق تعلق دارند . این دو ستاره تابناک همراهی همه ستارگان درخشان که در آسمان گلنای من مامید رخسند ، باید که شعاعها تیز شوند و درخشان خودشان را بزرگراه دشوار و خونین انقلاب بتابانند تا هر جوان مصمم و آرزومند و بیکر خلق ، راه نقد سبشان را در روشنائی ادامه دهند و همسایگان بر مانند .

مادر قهرمانم ! از اینکه برادرانم همواره مرا به خاطر داشتن مادری چون تو دوست دارند شرمند ام و آرزو دارم که بتوانم لیاقت فرزند ی تو را داشته باشم و آنچنانکه تو آرزو داری و اگر تو را می بینم روزی باشد که با تو پیروزی را بینم .

مادر قهرمانم ! مادر رهبر شکوهمند انقلاب خلقها پسر میهم . شاید خیلی ها باشند که شکوه و عظمت دورانی را که مادر آن زندگی میکنم نتوانند درک کنند ، نتوانند مسرود شورانگیزی را که در سراسر جهان ، و در هر گوشه جهان ، در کوه و دشت و شهر باطنین گوله های سرخ انقلابیون همراه میشود بشنوند . مادر رهبری پسر میهم که قهرترین دشمنان بشریت را ، با تپا و خفت به لانه اش میفرستند . مادر رهبری زندگی میکنم که اراده خلقها همه سلاحهای اهریمنی این دشمنان ناپاک بشریت را به سینه گرفته است " (بفصل از دفترچه " از زندگی انقلابیون درس بگیریم ") .

چه مادر پیدا و از خود گذشته است مادی که چنین نامه ای از سرش دریافت میدارد ! در این نامعازم برگ در پسر جوانش ، همچون فرهاد شورانگیز پیروزی ، یاد میشود و صدای پرطنین پسر سوم که با خطری بزرگ و بیرواست و بزودی هم در خاک و خون خواهد ظلمتید ، مژده آزادی و به شرف مردم ستندیده جهان و ایران را به مادر میدهد !

این مادر از پیروزی که چهار پسر بوجود آورد ، به آنها راه درستی و حقیقتی را نشان داد و آنها را برای جانفشانی آماده ساخت و در برابر هیچ درد و هیچ ضربه ای به زانو در نیامد . او همیشه به پسرهایش دل میداد و مرگ را برای آنها در لباس درستی و حق ، عروسی میدانست . و سه تن از آنها هم با همین حق و دوستی که مادر با شیرخود در وجود آنها پرورش داده بود ، سراپا فرق خون ، جان سپردند .

در تاریخ اسلام داستان مادر قهرمانی آمده است :

اسما دختر ابوبکر ، مادر عبدالله بن زبیر - هنگامی که حجاج مکه را در حصار گرفت ، به عبدالله پیشنهاد کرد که چون تهنیزی دستگیر خواهی شد ، بهتراست خودت را تسلیم کنی تا با عزت و احترام وی دستند ، تو را به شام بفرستم .

عبدالله نزد مادر آمد و جریان را برای او گفت . مادر پرسید :

" این مبارزه ای را که توطئه بنی امیه آغاز کرده ای برای چه بود ؟ برای دین بود یا برای دنیا ؟ "

عبدالله جواب داد :

" برای دین و تو خود مادر ! این را میدانی . "

مادر پرسید :

" آهای در این راه کامیاب شده ای چه پیروزی رسیده ای ؟ "

عبدالله پاسخ داد : نه !

اسما گفت :

" چگونه میتوان کاری را که پایان نیافته و حق است کنار گذاشت ! برهمنگ و کشته شو و بگذارتورا هم مانند برادرت مظلومکنند و نگاه کن که حسین بن علی چه کرد . او کریم بود و بر حکم پسرزاد تن در داد . "

عبدالله مردانه جنگید و کشته شد و حجاج سر او را نزد عبدالملک مروان به شام فرستاد و دستور داد که تن بی سر او بردار کنند .

هنگامی که خبر کشته شدن او را به مادر دادند ، او نهالهای گرد و نمزاری و تنهات گفت :

" اگر پسر من چنین کردی نه پسر من بودی و نه نوه او بگو کردی ! "

پس از چند ماهی حجاج از اسما پرسید . برای او مرد باری و گفتار اسما را نقل کردند . او با شگفتی و تحسین گفت : این است جگر و صبر ! باید کاری کرد که او نفسش بردارنده پسرش را ببیند و دستور داد که عده ای از زنان اسما را ازیر آن دار بگذرانند و چنین هم کردند .

اسما فوری دانست که نفسش پسرش است ، خم به ابرو نیاورد و تنه پسرش را به یکی از زنان کرد و گفت :

" آها وقت آن نرسیده که این سوار از اسب پائین بیاید ! "

تاریخ بارنگ دیگر در جای دیگر تکرار میشود :

آنگاه که احمد و مهدی رضائی را به فجیعترین شکلی میکشند ، مادرشان ند به وزاری راسرنداد

باده ای دیگر از مادران به راه افتاد و دست به تظا هرزد .

این است آنچه که پسرش برای او میبهد :

" امروز شنیدم که مادر قهرمانم را دشمن ، به سبب تظاهراتی که در دادرسی ارتش راه انداخته ، دستگیر و روانه شکنجه گاه اوین ساخته است . علاوه بر او خاله شجاعم و خواهران و مادران دیگری نیز دستگیر شده اند . من میدانم که دشمن چه تصمیمی دارد ، ولی میدانم که همکاران و یارانش در تسلیم ساختن شصاعت خواهند بود "

عبث همباند . مادرها ایستادگی کردند . چگونه میتوانستند از شکنجه بپهراسند ، هنگامیکه

عزیزانمان را زیر شکنجه گفته اند ؟

رضا رضائی راهم کشتند و از بهادر دادند ، خیر مرگ سوین پسر را دادند و دهه زیادی به دیدار او رفتند ، تا با او عهد ردی نمایند و او را دل داری دهند .

مادر رضائی ، بزرگوار و سرسخت ، با دلی آشفته به خون ، بی ند بهمزاری گفت :

" به من چرا تسلیم میکنید ؟ تبریک بگوئید ! فرزند چهارم دارم که در این راه تقدیم خواهم کرد . "

لرزه بر اندام هر شنونده ای می افتد . این همه توانایی و دلایری و باید با شگفتی و تحسین گفت :

این است جگر و این است برد باری !

حتی اولب نگشود که بگوید : سواران مرا از اسب پیاده کنید !

او گفت سوار چهارم دارم که باید بروم ، و پسر چهارم او را هم زندانی کردند .

بگذارید همه با هم مادر را ستایش کنیم - مادرانی که قهرمانان بوجود می آورند - مادرانی که

خود نمونه برای فداکاری و جانبازی میباشند .

قلبها را زبان کوتاه است ! چه میتوان در برابر این مادران گفت :

بمانید با هم آنها فیکه برای آزادی مردم ایران نبرد میکنند ، با آنها فیکه می بینند که چعد ستگاه ظالم و متجاوز و مستکاری بر این مردم تسلط دارد و خونشان را میمکد ، سوگند بخورم !

در راه شرف یک نفس از نهای نما من

مادر به توست و گوشت که من بر سر آنم

جاوید بود حزب من - زو وطن من

مادر به توست و گوشت که باشد سخن من



ظفار خون آلود میجنگد!

هجوم تازه لشکرکشی شاه بعمان اینک دامنه وسیعتری بخود گرفته و شماره نیروهای ارتش ایران در عمان در کنار نیروهای انگلیسی و مزدوران رنگارنگ خارجی به هزارها نفر رسیدند است. در جریان سه جنگ بزرگ تهاجمی در ماه دسامبر گذشته ارتش ایران بشکست سختی دچار شد، دهها نفر کشته و صدها نفر زخمی داد و بازماندگان بفراری ننگین پا گذاشتند. در این نبرد ها ارتش ایران ۶۱۵ نفر کشته و زخمی داد که هویت پنجاه و سه نفر از کشته شدگان را جبهه خلق آزادی عمان روشن کرده و از جمله آنها باید سرهنگ جواد حافظی را نام برد که نعلش در کنار همکاران انگلیسی او "ی. ی. براد ویل اسمیت" در میدان جنگ افتاده بود. واقعا چه سرنوشت شومی! جان دادن در کشوری بیگانه بفرمان شاه در کنار یک سرهنگ ارتش استعماری انگلیس برای نگهداری یکی از نوکران استعمار یعنی سلطان قرون وسطایی قابوس و منظور سرکوب جنبش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی مردمی که از فقر و ظلم بجان آمده و برای استقلال و آزادی کشور خود برپا داشته اند، نعتها افتخاری ندارد بلکه ننگ و نفرت بجای میگذارد.

برای جبران شکست های بی دریغ در جنگهای ماه دسامبر، شاه هزارها نفر سرباز تازه نفس را در ماه ژانویه امسال از راه دریای خلیج عمان بهاد مکرد. چترها از آن ایرانی باهلیکوپترهای ساخت آمریکا کوشش کرد که ملز بین راه در منطقه ظفار اشغال کنند و با محاصره این منطقه بکار جنبش مسلح خلق عمان پایان دهند. اما هنگام فرود آمدن چترها از آن، رزمندگان عمان که در کمین نشسته بودند پیشوا زشایانی از آنها کردند، جنگ سختی در گرفت که جنگ تن به تن منجر شد و دشمن نتوانست بهد فهای خود برسد. عامل اصلی در ناکامیهای ارتش ایران روحیه سربازان است که فهمید انستد برای چه میجنگند و مخاطر چه کسانی جان عزیز خود را بمخاطره میاندازند. وضع طور بیست که افسران ایرانی نعتها از رزمندگان ظفار بلکه از سربازان خود نیز بهم دارند.

سربازان سرپا میزنند هم اکنون ۱۶۰ نفر سرباز ایرانی در مسقط زندانی هستند زیرا آنها از شرکت در این جنگ کثیف خودداری کرده و حاضر نشده اند که بآدمکشی دست بزنند. روزنامه های تهران از انتشار اخبار شکست ارتش ایران و تمدد سربازان چیزی ننویسند. اما اگر میتوان هزاران سرباز و از خانه و خانواده شان دور کرد، بکشتارگاه کشاند، آنها را قربانی مطامع پلید شاه، امپریالیسم و ارتجاع کرد و باز زندانی نمود بدون آنکه کسی از این ماجرا آگاه شود؟! زمانی بود که شاه سربازان عمانی را "بکشت و وحشی و بیسواد" مینامید و فرمادند همان ارتش هنگام عزیمت بسربازان میگفتند شما بجنسگ علیه "کفار" میروید، اما این جنگ که بقول اطلاعات "فرساینده" است رفته رفته بسربازان میفهماند که آنها را بجنگ ظالمانه ای علیه مردمی بیگناه و زحمتکش که کترین کاری با ایران و ایرانی ندارند فقط علیه ظلم و ستم سلطان جبار عمان و اربابان استعمارگرا و قبا کرده اند، روانه ساخته اند. سربازان سربازان ایرانی آزاد مکشی همانند سربازان دهها هزار سرباز آمریکائی است که با حاضر بشکست در جنگ ویتنام نشدند و با هنگام جنگ فرار کردند و این رویداد که روزافزون بود یکی از عوامل شکست آمریکا در ویتنام بشمار میرود. شکی نیست که بدرازا کشیدن جنگ در عمان خود انگیزه ای برای روشن شدن هرچه بیشتر سربازان و آن گروه افسرانی است که وجدان انسانی در درون آنها بجای ماند ناست.

نمیوان باور کرد که خانواده های این سربازان از اعزام سربازانشان بکشوری بیگانه که بقول یکی از افسران بلند پایه ارتش همجنش از زمین و مردم و هوادشمن است، خوشنود باشند. کدام مادر است که از مرگ جگر گوشه اش آگاه شود و بخشم نباید وارته دل بآنکسی که فرزندش را بکشتارگاه فرستاد نفرین نکند و دشنام ندهد؟ کدام زن و فرزند است که از خود نبرد برای چه سربازانشان را بکشوری دور دست که نمیرزی با ایران دارد و نفاذی مردم آن میسرساند بکا هرگز فرستاده اند؟ آنها واژه عمان را فقط همراه با لیموشنیده اند و نمیدانند چه جایی است. از اینگونه پرسش ها برای صدها نفر سرباز خانواده های ارتش اعزامی مطرح است. جواب این پرسش ها را باید افراد آگاه که با این خانواده ها آشنائی دارند بدهند و بگویند که این شاه و لمریکا و انگلیس است که برای سرکوب خلقی کوچک و نگهدار تسلط غارتگران خارجی بر اقیانوس هند و خلیج فارس جوانان ایران را بدست زاندارشمان، محمد رضا شاه بآدمکشی و کشته شدن میکشاند. وظیفه کلیه مبارزان ضد رژیم روشنگری این خانواده ها بالاخص وهمه مردم بالاخص و سرانگیزش آنها بمقاومت و اعتراض علیه لشکرکشی بعمان است.

جنگی بزرگ علیه خلقی کوچک! اینک در عمان جنگی بزرگ علیه خلقی کوچک، اما دلبر در جریان است. در یکطرف ارتش ایران، ارتش انگلیس، ارتش اردن، ارتش مزدور مرکب از مزدوران پاکستانی، هندی، اردنی و استرالیائی و ارتش محلی قابوس و کارشناسان نظامی آمریکا با نوساخته ترین ابزارهای جنگی قرار دارد و در طرف دیگر چریکهای عمان در منطقه آزاد شده ظفار زیر رهبری جبهه خلق آزادی عمان! در واقع جنگ عمان جنگ بین امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه از یکسو و جنبش آزاد بپخش خلقی کوچک از سوئی دیگر است! امپریالیسم و ارتجاع از ارتکاب هیچگونه جنایتی برای نابود کردن منطقه آزاد شده عمان و ریشه کن کردن جنبش آزاد بپخش میهنی این کشور خودداری نمیکند. سربازان داعی مردم، دامها، منابع محدود آب، آتش زدن مزارع و بیشه ها در منطقه ظفار و حبس و شکنجه و اعدام میهن پرستان در مناطق دیگر جزئی از این جنایات است. همین چندی پیش بود که ۱۶ نفر از فرزندان خلق عمان را در مسقط در دادگاههایی نظیر دادگاههای نظامی ایران در راجش خلق محکوم کردند، از جمله سعید محمد المرزوقی، عضو رهبری مرکزی جبهه آزادی عمان و در ونفر دیگر اعدام و دیگران بزند انهای در از مدت. اما با وجود نابرابری شماره چریکهای خلق و سازوبرگ جنگی آنها با ارتشهای امپریالیسم و ارتجاع، رزمندگان عمان تاکنون توانسته اند حملات بی دریغ دشمن را دفع و تلفات سنگینی بآنها وار کنند. بقراریکه خبرگزاری تاس در ۱۷ ماه مه رسا پی اعلامیه جبهه آزادی عمان از مد گزارش میدهد مبارزان عمان از ۹۰ ژوئن گذشته تا ۱۲ ماه مه در جریان ۴۵۰ برخورد ۱۲۰۰ نفر از افراد دشمن را کشته و زخمی کرده و ۲۶ مرکز فرماندهی، ۲۲ مرکز قاعی، ۲۸ زره پوش و ده ای از هلیکوپترهای او را نابود کرده اند. روزنامه "الثوره" چاپ بغداد در بیستم ماه مه از مد خبر داد که چریکهای جبهه آزادی عمان بک هوایپهای نظامی را در منطقه میانه ظفار با سر نشینان آن بد نبال انفجار و هوایپهای دیگر در همین ناحیه، منفجر کردند. اخبار دیگر از "امان" پایتخت اردن حاکی است که هوایپهای حامل اجساد سربازان اردنی پشت سر هم بآردن میرسد و حکومت کوشش دارد آنها را از مردم بپوشاند. در این نبرد نابرابر خلق عمان، افکار عمومی کشور های عربی و نیروهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جهان از رزمندگان عمان پشتیبانی میکنند. مجامع و موکرات بین المللی نیز بد حالت ایران و اقدامات ظالمانه سلطان قابوس اعتراض مینمایند از جمله کنگره حقوقدانان و موکرات (۲-۶-۱۹۷۵) قرار دیل را در باره عمان تصویب کرد: "کنگره سلب آزادیهای عمومی و پایمال کردن حقوق بشر و برقراری قوانین قرون وسطائی را در عمان محکوم میکند و میطلبد که بک کمیسیون جهانی اوضاع عمومی را در سلطان نشین عمان تحقیق کند".

در ۱۵ ماه مارس دانشجویان ایرانی در نیویورک همراه با جوانان ضد جنگ ضد فاشیست امریکایی علیه دخالت ایران، امریکا و غیره در عمان دست بتظاهرات زدند، به قسرا زمان ملل متحد و محل نمایندگی ایران رفتند و صدای اعتراض خود را بلند کردند.

رویه حکومت‌های عربی در پهن حکومت‌های عربی، حکومت جمهوری در موکراتیک یمن که ساقط کردن آن خود یکی از اهداف نهایی لشکرکشی امپریالیسم و ارتجاع در عمان است و جمهوری لیبی از خلق عمان پشتیبانی میکنند. سایر حکومت‌های عربی با در کنار امپریالیسم و ارتجاع و از جمله نیروهای مداخله جوی ایران قرار دارند و با مهرسکوت بر لب زده و از هرگونه واکنشی در برابر خالت‌های مستقیم و کشتار "برادران عرب" خویش خود داری میکنند. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا حکومت‌های عربی که دائم از "امت عربی" و "عرویت خلیج" و "وحدت دنیای عرب" دم می‌زنند، بیماری خلق عمان نمی‌شبانند و از این خلق در مقابل تجاوز ایران و امپریالیسم دفاع نمیکنند؟ مگر عمان کشوری عربی و مردم آن عرب نیستند؟ جواب این سؤال را باید در ماهیت حکومت‌های عربی چون عربستان سعودی، اردن، امارات شیخ نشین‌ها و حتی مصر جستجو کرد. برای اینها عرب بودن تنها وسیله ای برای فریب خلق‌های عرب است. آنها بجنش آزادی خلق عمان از نظر طبقاتی نگاه میکنند و چون آنرا اصل و با منافع طبقاتی خود ناسازگار می‌پندارند خواهان نابودی آن هستند، بدست هر کس و هر وسیله ای که باشد!

به جبهه آزادی خلق عمان یاری کنیم! جبهه خلقی برای آزادی عمان از همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تقاضای یاری و کمک میکند و برای دفاع از خلقی که در شرایط بسیار دشوار، از جمله کمبود آذوقه که نتیجه بهاران دائمی نیروهای تجار و کاراست مبارزه میکند، مسدود میطلبند. تنها کمک معنوی و اخلاقی با این خلق مظلوم و محروم کافی نیست. وظیفه انسانی و وجدانی همه مردم شرافتمند علاوه بر تجهیز افکار عمومی جهان علیه جنایاتی که بدست شاه ایران و امپریالیسم و ارتجاع در این گوشه از جهان انجام میگیرد، آنستکه در حد و امکان با کمک مادی و مالی جبهه خلقی برای آزادی عمان را تقویت نمایند (۱)

۱. گویا

دست رژیم تجاوزگر شاه از ظفار کوتاه!

۱ - اخبار و اطلاعات این مقاله از مجله آسیا و آفریقا (۲۴/۲۴/۷۵) و الشوره (۲۰/۲۵/۷۵) چاپ بغداد و "صورت الشوره" (۲۶/۲۴/۷۵) ارگان جبهه آزادی عمان گرفته شده است.

«آریا مهر، ما گرسنه ایم!»

فروشنندگان گوشه ای از "بهشت" به ایران هجوم آورده اند. آنها در هتل‌های مجلل تهران آماده گفتگو با کسانی هستند که تمید کنند با درآمد های اضافی خود چه کنند. بروشورهای پراز عکس های چهار رنگ، نقشه های خیال انگیز ساختنهای رویایی و کوهی از اسناد و مدارک از زر موهناطی است که این فروشنندگان "بهشت" برای بهتورزدن مشتری های ایرانی همراه خود آورده اند.

خندان و شیرین زبان و همواره آماده پیشنهاد یک وسیله یا یک فروشنندگان گوشه ای از "بهشت" از چهار گوشه جهان با ایران آمده اند. همکارها آسان روی درد سر جلوه داد میگویند. میگویند: "دوست عزیز، مهمترین چیز این است که تصمیم بگیرید. فقط پای این کاغذ یک امضا بگذارید بقیه کارها در دست خواهد شد". در کاغذها لوگها شیکه عرضه میشود چیزهایی هست که هر پولداری را بشوق میآورد. گوشه ای از کرانه های زرین مدیترانه در کوستا بر اوای اسپانیا، قطعه ای از صحرای پهناور نوانا، ویلائی در ساحل لا جوردی فرانسه، جزیره ای در قلب اقیانوس آرام، آپارتمانی در پاریس، لندن، پارم. یک قلعه قرن شانزدهم در اسکاتلند، یک باغ انگور در جنوب اسپانیا، یک کلبه چوبی در نزدیکی آتش فشان خاموش و دل انگیز استرومبولی...

پولدارهای ایران شب و روز در "هیلتون" در رفت آمدند. دلان خارجی با آنها پیشنهاد میکنند: "زندگی خود را متنوع کنید. برای تفریح میتوانید یک راه آهن متروک را در قلب جنگل های آمازون در برزیل بخرید. یا اگر نمیخواهید به غرب بروید، میتوانید صاحب یک معدن متروک طلا در استرالیا بشوید. اگر اهل تجارت هستید میتوانید یک هتل مجلل را در ساحل سن بخرید...". در اتاقهای در بسته هیلتون شب و روز بین "فروشنندگان گوشه ای از بهشت" و "پولدارهای ایرانی" معاملاتی صورت میگیرد. خبرنگار کیهان نوشته است: "دلان خارجی تاکنون حاضر نشده اند نام "مشتریان" خود را فاش کنند، آنها تنها با این سخن اکتفا کرده اند که در جذب "دلار های نفتی" کامیاب بوده اند".

فروشنندگان "گوشه ای از بهشت" هنوز در تهران اند که پیراپلنز - بزرگترین جواهر ساز جهان بساط خود را برای جلب "خانم های ایرانی" در هتل هیلتون پهن میکند. در میان ثروتمندان ایرانی پیراپلنز چهره سرشناسی است. او سازنده "تاج شهبانو" است و تاکنون بیش از چهار صد قطعه جواهر درشت به زنان درباری فروخته است. پیراپلنز با یک کوله بار جواهر به تهران آمده تا آخرین مد جواهر را به خانم های "سنگ پرست" ایرانی نشان دهد. کیهان نوشته است: کوله بار این جواهر فروش ثروتمند بیش از ۱۰۰ میلیون تومان ارزش دارد. پیراپلنز در آپارتمان سلطنتی رویال سویت هیلتون ۲۵۰ قطعه جواهر گرانبهای خود را به نمایش گذاشته است. جزعه ای معدود از خانم های ایرانی کسی حق نزد یک شدن با این اتاق را ندارد. ارپلنز برای مشتریان خود کارت دعوت فرستاده است. اینها مشتریان دائمی او هستند. زن میانسالی با قد متدلل های جواهر را نگاه میکند.

خود او سراپا فرق در جواهر است. ارپلنز با توضیح میدهد که امسال دیگر برلیان و یاقوت و زمرد السوان مد نیست. خانم های شیک پوش از این نوع سنگها فقط در روز استفاا میکنند. او که از "دست و دلبازی" و "جهل" نوکیسه های ایرانی اطلاع دارد تاکید میکند که حالا در شب نشینی های مجلل

عقیق سبز، مرجان، چشم ببر، موی فیل، دندان شیر، کوساله و استخوان نوحی خزنده و گیاهان دریایی را بعنوان "زینت" بکار میبرند. اوهریک از ساخته های خود را با قیمت متعادل - چند میلیون تومان عرضه میکند. خانم میانسال این بار برای خود چیزی نمیخرد. فقط برای "لیلا" یک دست بند از موی و دندان فیل انتخاب میکند.

خبرنگار کیهان که توانسته به آهسته آهسته سلطنتی رویال سویت راه باید نوشته است: "پیراپلز مشتریان زن را بیشتر میپسندد. با این حال از "مردان ایرانی" نیز راضی است. آنها لنگشتر های گرانقیمت، گوشواره ها، وسنجاق های سینه را بدون چانه زدن با قیمت های گزاف میخرند.

روزنامه های ایران را ورق میزنیم: خواندنیها نوشته است: "پسریک ثروتمند ایرانی با دختری ثروتمند دیگر ازدواج کرد. خانواده های عروس و داماد علاوه بر مهمانان داخلی، هدیه زیادی هم مهمان خارجی دعوت کرده بودند. هر دو خانواده ثروتمند همراه با کارت دعوت عروسی بلوط رفتوبکرگشت هواپیما و قهوه پرداخت پول یک هفته اقامت در هتل آریا شرایتون را نیز برای مهمانان خود فرستاده بودند. آنها طبقه هتل گرانقیمت آریا شرایتون را در دست اجاره کرده بودند. عروسی در سالن مجلل همین هتل برگزار شد. سبالن غرق در گل و نور و تزئینات زیبا بود و گرانترین مشروبات و بهترین خاها را چپ و راست "سرو" میشد. اعیان تهرانی بی اعتنا به فقر سیاهی که فضای میهن مارا پوشانده است سخت بخود پرداخته اند. در خارج از کشور آنها در بهترین هتلها، ویلاها، درگران ترین کازینوها، کاباره ها و قمارخانه ها مثل رنگ پول خرج میکنند و در داخل کشور برای خود افسانه های هزاره یک شب را زنده کرده اند. چند صد خانواده سرشناس در "دخمه های خصوصی" تهران هر شب دستمزد سالیانه هزاران کارگر را بپای "خوانندگان و رقاصان" خارجی میبرند. خرج یک میز "ساده" معمولاً ده تا پانزده هزار تومان تمام میشود (کیهان - ۱۸ اسفند ۱۳۵۲) ولی اگر آقای خانم مهمان داشته باشند و "شام با آتراکسیون" باشد از ۵۰ - ۶۰ هزار تومان تجاوز میکند. تازه کارها اینجا ختتم نمیشود. آقای شرقی "که تحت تاثیر الکل مفتون ادا و اطوار راقی خارجی شده است کتیمه برهنه در پر توشع میرقصد برای او یک ده هزار تومانی میکشد و خانم که از صدای گوشخراش یک تره غمبول امریکائی که ناشیانه میکوشد ادا ی "توم جونس" را در میآورد به هیجان آمده است همراه با بوسه های هواشی برای او دستبند و سینه ریز طلا ی خود را هدیه میفرستد.

کارگران "جهان جیت" را که برای دو تومان اضافه دستمزد اعتصاب کرده بودند بگولیه می بندند، در رود بارزاند ارمها شکمدهقانی را فقط بخاطر آنکه نمیتوانست ۱۵۰ تومان قرضی را که به بانک کشاورزی داشت بپردازد با سر نیزه میفرم میکنند. در تیریز زنی را که نمیتواند ۲۰ ریال حقوق ورود به "بیمارستان دولتی" را بپردازد با کودک بیمار او از بیمارستان میرانند، ولی در تهران زنی در شب عروسی پسرش ۱۲ میلیون تومان به عروس چشم روشنی میدهد (کیهان - ۶ آبان ۱۳۵۳) جوانی به پلیس شکایت کرده است که در یک مجلس مهمانی ۵۰۰ هزار تومان پول او را ربوده اند. وقتی از وی میپرسند اینهمه پول را برای چه با خود داشته است، جواب میدهد من هیچوقت دست خالی از خانه بیرون نمیروم. دُر دانه دیگری به ما موران پلیس گفته است که فندک ۱۲ هزار تومانی او را از جیبش در آورده اند. پاسخ او نیز این است که هر یک از اشیا جیب من همینقدر ارزش دارد. کیهان از مجله بین الطلی گل نقل کرده است که ایران در حال حاضر از هلند، آلمان، فرانسه، بریتانیا، بلژیک، ایالات متحده آمریکا و ایالتهاگک وارد میکند. بهای هر شاخه گل وارداتی در ایران ۵۰۰ تا ۱۰ هزار ریال است. گرانترین گل هادرتهران خریداران پروپاقرصی دارد. یک سبد

گل وارداتی که به یک "محبوب" هدیه میشود تا ۱۵ هزار تومان قیمت دارد (کیهان - ۶ خرداد ۱۳۵۳).

اینها کیستند؟ اینهمه پول در دست آنها از کجاست؟ روزنامه سوئدی "آفتون بلاد" باین پرسش پاسخ میدهد:

"شاه مدعی است در ایران "عدالت اجتماعی" برقرار کرده است. وجود خود او و اطرافیانیش این ادعای مضحک را رد میکند. بهیستصیلا در دلا رهول نفت تقریباً بی کم و کاست در دست اوقرار میگردد. اوهر بار مقدار قابل توجهی از این پول را بحساب شخصی خود در بانکهای خارجی میریزد (علاوه بر این، شاه از موسسات تجاری خود در ایران هر سال میلیونها دلار سود میریزد) مقداری را مانند شیوخ عرب میان اعضای خانواده و نزدیکان خویش تقسیم میکند. با این پول ارتش و پلیس و دستگاههای دولتی را میچرخاند و باقیمانده آنرا در دامن "هزار قاصد" میریزد. "انقلاب" او در واقع گروهی را خوشبخت کرده است. اینها صاحبان صنایع، انحصارهای داخلی و خارجی مالکین بزرگ، تجار عمده، سران لشکری و کشوری، کارمندان مالیاتیه اداری و قشر کوچکی از روزوازی شهری هستند که میدانی آزاد برای پول در آوردن بدست آورده اند. "آفتون بلاد" ادامه میدهد:

"در تهران مالکینی هستند که همراه حداقل ۵۰ هزار تومان کرایسه خانه میگیرند. کارخانه دارانی هستند که درآمدشان در سال از چند میلیون تومان تجاوز میکند. صادرات و واردات در دست گروه کوچکی متمرکز شده است. از راه خرید و فروش گوشت، برنج، قند و شکر، نان و مویه و دارو یک گروه کوچک هر سال میلیونها تومان به جیب میزنند. پول نفت در همین حال تورم ایجاد کرده است که دود آن مستقیماً به چشم طبقات کم درآمد و زحمتکش میریزد. انقلاب شاه واقعا یک طبقه خوشبخت بوجود آورده است. این طبقه آسان پول بدست میآورد و آسان خرج میکند. برای این گروه کوچک گرانی مفهومی ندارد. در فرانسه وقتی شاه اعلام کرد که درآمد سرانه مردم کشور او به ده هزار تومان در سال رسیده است، یکی از خبرنگاران پرسید: آنها درآمد سرانه خانواده سلطنتی نیز به همین مقدار است. منظور او این بود که درآمد ملی در ایران یکسان تقسیم نمیشود. در ایران کسانی هستند که یک شب دستمزد همه عمر کارگران یک کارخانه را در "دخمه های خصوصی" خرج میکنند. شام مدعی است که "اختلافات طبقاتی" را برانداخته است ولی روزنامه های او با تمام کوششی که برای راست وریس کردن آنها صورت میگیرد خود آئینه هائی هستند که وجود این اختلاف را نشان میدهند.

در آمارهای دولتی ایران "بیکار" وجود ندارد. ولی تنهادر تهران ۱۵ هزار نفر بلیط بخت آزمائی میفروشند. هشت هزار نفر ماشین پاککن و بیای ماشین وجود دارد. تعداد بیکاران و ولگردان را بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر قلمداد میکنند. شاه در یکی از مصاحبه های اخیر خود ادعا کرد که "ما بیکار و گرسنه نداریم"، ولی خبرنگار آئیندگان مینویسد: "از اول تا آخر خیابان لاله زار ۱۲۸ گذر بخورد کرده است؛ اینها گوشه هائی از فقر است، ولی تمام فقر نیست. سیما ی کربه فقر را باید در خانواده های گهرگران و روستائیان دید، در میان زحمتکشانی که تعجب میکنی چگونه روی پای خود ایستاده اند.

میزان متوسط دستمزد ها ۱۲ تومان است، ولی یک کیلو گوشت ۲۵ تومان، قیمت یک کیلو سیب زمینی به ۵۰ ریال و یک کیلو پیاز تا ۶۰ ریال رسیده است (کیهان - ۶ اردیبهشت ۱۳۵۴) "یک عمل ساده آنها بدست در بیمارستان جاوید ۲۶۰۰ تومان است و یک زایمان اگر نخواهی

« جنگ نفت »

همسرت در خانه تا پای مرگ پیش برود در بیمارستان جم ۳۹۳ تومان تمام میشود در حالیکه حقوق ماهیانه بهبهارهای همین در بیمارستان با ۱۲ ساعت کار روزانه ۲۵۰ تا ۳۰۰ تومان است و افراد دیگری که پائین ترین خدمات را در این بیمارستانها انجام میدهند در برابر ۱۲ ساعت کار ۲۰۰ تا ۲۵۰ تومان میگیرند (خواندنیها - ۲۶ تا ۲۲ مرداد ۱۳۵۳) .

" خانم صبری روانی که خود نیز کارمند است میگوید : خواربار خیلی گران است . حالا با ماهی ۱۵۰۰ تومان هم معاش یک خانواده چهار نفری نمیگذرد با تمام دوندگی های شبانه روزی من و شوهرم فقط میتوانیم طوری زندگی کنیم که هر ماه قسط ها و اجاره خانه و شهریه مدرسه بچه ها پرداخت شود " (اطلاعات - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۳) .

" خانم ناهید اصلانی که خانم خانم داری است میگوید : " هر طوری که نقشه میکشیم باز کمبود وجود دارد . دوسه ماه باید هزار جور فکر و صرفه جویی کنیم تا مثلا یک دست لباس بخریم وقتی برای یک پیراهن ساده فقط ۱۵۰ تومان مزد خیاطی میگیرند ، یک لباس بهتر آنقدر گران در میآید که آدمهایی مثل ما باید اغلب در حسرتنا مین ما بحتاج خود باشند " . (از همان شماره بالا) .
شوهرم ماهی ۷۵۰ تومان حقوق دارد که ۳۰۰ تومان آن اجاره خانه است . با درآمد کوچکی هم که من دارم زندگی میگذرد ، برای ماهی یک تومان حساب دارد حالا آنقدر زگرانی است که حتی یک قران هم پس انداز نمیشود " (از همان شماره اطلاعات) .

شاه از " رفع اختلافات طبقاتی " در ایران دمیزند ، ولی خود در بار بار بانس ، سرمایه داران و مالکان بزرگ و یک مشت نوکیسه ای که از حرکت " انقلاب سفید " به هم میزدست یافته اند ، همچنان بغضات زحمتکشان ادامه میدهند .

چندی پیش پسر از آنکلی رضایی - کروپ ایران - ساعتی را که " شهبانو " در هیلتون بنام " مکعبه بینوایان " بهمرحاج گذاشته بود برای رضایت خاطر او به یک میلیون تومان خرید کارگران یکی از واحدهای صنعتی اش با شمار " آریامهر ، ماگرسنه ایم " به خیابان آمدند .

در جامعه ای ماقشربندی تازه ای صورت میگیرد . فقر و ثروت مشخص تر از پیش در دو قطب مخالف هم صف میبندند . ثروتمندان و نوکیسه های " انقلاب سفید " با ریخت و پاش های شگفت انگیز خود در داخل و خارج از کشور ، با " بهشتی " که در " جهنم ایران " برای خود ساخته اند افسانه های " هزار و یکشب " را زنده کرده اند . در میدان قازق که رژیم شاه برای درباریان ، سرمایه داران ، زمین داران ، مالکان ، بانک داران ، بازرگانان و کارخانه داران گشوده است ، اینها با احتکار اختلاس ، سفته بازی ، کلاهبرداری ، بادلالی و سوداگری های خود ، با سو استفاده از قدرت دولتی باغارت دسترنج زحمتکشان هر چه بیشتر برکوه با ثروت نامشروع خود میافزایند .

سرمایه داری بزرگ ایران با ویژگیهای خود روند در دناک " گذار " را من بهماید . " انقلاب سفید " شاه روند این " گذار در دناک " را تسریع میکند .

آزادی



دستگاههای تبلیغاتی جهان غرب ، بویژه ایالات متحده امریکا همچنان به کارزار ادامه دار و حساب شده در اطراف معضلمس که بدان " بحران انرژی " و یا " بحران نفت " نام گذارده اند ادامه میدهند . اظهارات مقامات رسمی و سران دولت ایالات متحده در تشدید بد این " جنگ نفت " نقش عمده دارد . در نتیجه این تبلیغات مسئله نفت همچنان وضع بغرنج و گمراه کننده ای در آمده که بدون تحلیل همه جانبه نمیتوان به کشف مطلب بی برد و مانورهای سیاسی امپریالیسم را بر مصلح ساخت .

نخست باید دید بحث بر سر چیست . بد بگرسخن مسائل از جانب مبلغین امپریالیسم چگونه مطرح میشود . مهمترین مسائل مطروحه عبارتند از :

- ۱ - " بحران انرژی "
 - ۲ - قیمت نفت
 - ۳ - مسئله گردش پول نفت و یا " دلارهای نفتی " .
- ما سعی میکنیم هر سه این مسائل را جداگانه بررسی کنیم و از مجموع آنها نتیجه گیری لازم را بعمل آوریم .

" بحران انرژی "
از همین آغاز باید گفت که در شرایط فعلی ، جهان با " بحران انرژی " و یا " بحران نفت " بمعنای واقعی آن روبرو نیست . وقتی میتوان گفت " بحران انرژی " وجود دارد که جهان با کمبود انرژی و یا نفت روبرو باشد . حال آنکه ارقام و واقعیت های موجود چنین تصویری از وضع فعلی جهان بدست نمیدهد .

هنوز در جهان ذخائر نسبتا عظیم نفت وجود دارد . بررسی ارقام مربوط به کشف ذخائر نفت در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری و کشورهای رشد یابنده به ثبوت میرساند که با وجود مصرف فزاینده نفت ، ذخائر کشف شده نیز طی ۲۵ سال اخیر با سرعت بیشتری روبه افزایش بوده است . مثلا در سال ۱۹۵۰ ذخائر کشف شده نفت در جهان سرمایه داری از ۹۸۱۰ میلیون تن تجاوز نمیکرد ولی در سال ۱۹۷۴ این ذخائره ۷۱۲۷۰ میلیون تن بالغ گردید ، یعنی بیش از هفت برابر افزایش یافت . طبیعی است که هنوز منابع جدید نفت در جهان وجود دارد که کشف نشده و بدون شك در آینده نزدیک وجود این منابع معلوم خواهد شد . در حال حاضر عملیات اکتشافی از آلاسکا ، دریای شمال و امریکا ی لاتین گرفته تا آفریقا و دریای چین و غیره با سرعت ادامه دارد و ما هر روز شاهد کشف ذخائر جدید نفت هستیم .

آنچه در این میان برای امپریالیسم جهانی ناخوش آیند است تقسیم جغرافیایی ذخائر موجود نفت میباشد . بدین معنا که ۸۸٫۳ درصد این ذخائر کشف شده در کشورهای رشد یابنده آسیا و آفریقا و امریکا ی لاتین قرار دارد که موجبات تواستگي جهان غرب را به نفت این کشورها فراهم سازد . و اما آنچه مربوط است به تولید نفت ، مقدار آن از ۴۷۹ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۲۳۲۵ میلیون تن در سال ۱۹۷۴ رسیده که تا نیم افزایش در حدود ۱۸۴۶ میلیون تن یعنی کمتر از پنج برابر نشان میدهد که کمتر از افزایش منابع مکشوف است . در حدود ۷۰٪ تولید نفت نیز در کشورهای رشد یابنده انجام گرفته است . چنانکه ملاحظه میشود با وجود افزایش سریع مصرف بازار نفت جهانی

هیچگاه با کمبود سوخت مواجه نبوده است .

رشد سریع مصرف انرژی در درجه اول بحساب نفت انجام گرفته است ، بطوریکه سهم آن در مصرف انرژی جهانی از ۳۳٫۲ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۴۳٫۹ درصد در سال ۱۹۷۰ ترقی کرد و موجب محاسبه کارشناسان اقتصادی اروپای غربی مصرف نفت در سال ۱۹۸۰ به ۴۰٫۴۹ میلیون تن ویا ۴۷٫۸ درصد کل مصرف انرژی خواهد رسید .

ولی تردیدی نیست که در آینده در موازنه مصرف انرژی بسود دیگر منابع نفتی تغییرات محسوس وجود خواهد آمد . پژوهشهایی که مدتتهاست در زمینه استفادهاز انرژی هستهای ، انرژی خورشیدی ، انرژی باد ، انرژی حرارت تحتالارضی ، انرژی جزرومد وغیرمافا زشده ، درآیند منبجند ان دوربشر خواهد رسید واز زغال سنگ که تاکنون بعلت ارزانی نفت وارداتی استفادلا زمینعشد ، بمیزان وسیعتری بهره برداری انجام خواهد گرفت . بعلاوه رشد فنی وتکمیل تکنولوژی امکان استفادهاز منابع نفت در اقیانوسهاودر اعماق زیاد وهمچنین امکان بهره برداری بیشتر از منابع موجود نفت رافراهم خواهد آورد ونیز از شنهای آفشته به نفت ، سنگهای رسی وتولید سوخت مایع وگازاز زغال سنگ بهمقیاس وسیع استفادها خواهد شد .

بادرنظرگرفتن اینهاست که میتوان گفت "بحران انرژی" ویا "بحران نفت" نیست که جهان سرمایه داری را تهدید میکند . بحرانی که هم اکنون جهان سرمایه داری رافراگرفته ، بحران عمیق اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی وایدئولوژیک ناشی ازماهیت رژیم سرمایه داری است . این رژیم هیچگاه از بحران بری نبوده ونمیتواند باشد . بعداز جنگ جهانی دوم نیز مانند گذشته مابارها شاهد بروز بحرانهای اقتصادی ومالی در جهان سرمایه داری بوده ایم . ولی بحران فعلی شدیدترین بحران های پراز جنگ است که بعقیده برخی از دانشمندان اقتصادی غرب از لحاظی شایه بحران اقتصادی سالهای ۳۳-۱۳۲۹ میباشد .

همه این واقعیات برای مبلغین سرمایه داری هم روشن است . هدف آنها از تکیه به افزایش "نامتناسب" قیمت نفت که گویا "ضربه به جهان غرب" وارد ساخته واقتصاد جهانی را "بهبوده" چیزی جز کوشش در جهت انحراف افکار عمومی از مشکلات اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی جهان سرمایه داری نیست .

"بحران نفت" در واقع عبارتست از بحران عمیق روابط ناهمراستا اقتصادی نه تنها بین تولید کنندگان نفت ، بلکه مجموع تولید کنندگان مواد خام در "جهان سوم" از یکسو و کشورهای مصرف کننده رشد یافته سرمایه داری از سوی دیگر . این روابط سالیان دراز بر پایه استثمار وحشیانه مردم ومزارت منابع طبیعی کشورهای رشد یافته استوار بود . رشد سریع اقتصادی وترقی صنعتی کشورهای رشد یافته سرمایه داری بیش از هر چیز بدین نفتودرگرمواد خام ارزان بوده است . ولی در شرایط کنونی جهان که تناسبقوادرحسنه بین المللی تغییر نییاد یافته ، امپریالیسم انحصارتولید وسائل تولید وصدور آنرا از دست داده وهامل نیرومندی چون سیستم سوسیالیستی جهانی با قدرت عظیم اقتصادی ونظامی وسیاسی بوجود آمده ، چنین وضعی منطقتانمیتوانست ادامه یابد . این تحولات بالاخره مبیایست به تغییر مبنای استعماری قیمت مواد خام منجر گردد . واین تغییرات در درجه اول در قیمت نفت خام که از لحاظ جغرافیائی در انحصار کشورهای رشد یافته است بعمل آمد .

مبنای ومعیارهای تعیین قیمت نفت
آنها "هفت خواهر" اعضای کارتل بین المللی نفت

نظارت مطلق بر فواخار نفتی ، استخراج وپالایش وقیمت گذاری آنها در انحصار داشتند . گرچه در نتیجه مبارزه سخت وطولانی خلقهای کشورهای تولید کنند منفوتحولات عمیق در روابط بین المللی حیطه سیادت انحصارهای نفتی تا اندازه ای محدود شده ، باوجود این کارتل بین المللی نفت هنوز هم دارای قدرت عظیم مالی وسیاسی است ودر بازار نفت جهان سرمایه داری نقش عمده ایفا میکند . در سال ۱۹۷۳ کل سرمایه درگردش این هفت کمپانی بیش از ۹۰ میلیارد دلار و تعداد کارکنانشان در سراسر جهان بالغ بر ۸۱۳ هزار نفر بود . برای درک قدرتمالی آنها کافیست متذکر شویم که در سال ۱۹۷۴ کل تولید ملی ایران (با ۳۲ میلیون جمعیت) در حدود ۴ میلیارد دلار بود .

ارقام ذکر شده بطرز بارزی قدرتمالی ودر نتیجه قدرت سیاسی انحصارهای نفتی را آشکار میسازد . بویژه اینکه کمپانیهای نامبرده در حال حاضر علاوه بر اینکه بخش عمده تولید نفت خام را در دست دارند ، صنایع تصفیه نفت ، موسسات توزیع فرآورده های نفتی ، حمل ونقل وصنایع پتروشیمی را هم بطور عمده تحت نظارت گرفته اند ولذا تاثیر مهمی در تعیین قیمت فرآورده های نفتی دارند . بهمین علت است که وقتی مسئله مربوط به مبنای ومعیارهای تعیین قیمت نفت مطرح میشود باید کلیه جوانب آن مورد بررسی قرار گیرد . ولی هم انحصارهای نفتی وهم دول امپریالیستی حامی آنها فقط مسئله افزایش قیمت نفت خام را مطرح میسازند . استدلالی که در این مورد میشود عبارت است از اینکه قیمت نفت خام تعیین شده از طرف کشورهای صادر کننده نفت مصنوعی ونامعقول است و سرمایه هزینه تولید ومیزان عرضه وتقاضا استوار نمیشد .

طرح مسئله از این دیدگاه رافقط میتوان سفسطه نامید . قیمت نفت خام خاورمیانه ونزدیک هیچوقت بر پایه هزینه تولید ومیزان عرضه وتقاضا تعیین نمیشد . این قیمت همیشه مصنوعی بود ومعلش سیادت مطلق کارتل بین المللی نفت بود . کارتل نفت سالیان دراز تولید نفت را چنان تنظیم میکرد که عرضه بیش از تقاضا نباشد ویدینسان برای تعیین قیمت انحصاری نفت وفرآورده های نفتی ، که کمکنیز آن بسیار فرنج بود امکان بدست میآورد . این واقعیت انگازاپذیری است که انحصارها کاهش تولید را به تقلیل قیمت ترجیح میدهند .

مبنای قیمت گذاری در جهان سرمایه داری همیشه تابع این فرمول بوده : قیمت گران برای کلای های صنعتی ، قیمت ارزان برای مواد خام واز آنجمله سوخت . با استفاده از این حربه سالیان دراز ثروت کشورهای تولید کننده مواد خام بکشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری انتقال داده شده است .

قیمت نفت خاورمیانه ونزدیک تاگذشته نمچندان دور بر پایه هزینه تولید نفت در ایالات متحده تعیین میشد ومنابع نفت آمریکا همیشه از لحاظ اکتشاف وبهره برداری پرهزینه ترین منابع بشمار میرفت . انحصارهای نفتی با یکار بستن انواع فرمولها (کمخارج از بحث ماست) قیمت اعلان شده نفت خام خاورمیانه ونزدیک را چنان تعیین میکردند که درآمد کشورهای تولید کننده منطقه در سطح حداقل ممکن باشد . قیمت اعلان شده که پایه محاسبه بین کمپانیهای نفتی وکشورهای تولید کننده بود ، تاثیری در سود انحصاری نهائی کمپانیهای نفتی نداشت . زیرا خرید وفروش نفت خام بطور عمده بین کمپانیهای مادرو دختر انجام میگرفت . بهمین علت بود که در سالیهای مختلف انحصارهای نفتی قیمت نفت خام را بدون کوچکترین مشورتی با کشورهای تولید کننده تغییر میدادند . مثلا در سال ۱۹۵۵ قیمت نفت خام در خلیج فارس (بندر راسالتنوره) یک تن ۱۴۲۷ دلار بود . در سال ۱۹۶۵ قیمت همان نفت به ۱۳۳۱ دلار در تن تنزل یافت . آیا کوچکترین علت اقتصادی میتوان برای این تنزل قیمت نفت ارائه داشت ؟ چنین علتی وجود نداشت . بلکه درست برعکس در فاصله سالهای بین

۱۹۵۵ و ۱۹۶۵ قیمت کالا های صنعتی وارد از کشورهای صنعتی بمکشورهای تولید کننده نفت سال بسال رویه افزایش بود و منطقی قیمتتفتهمگمتنها منبع درآمد همکشورهای تولید کننده بود مسی بایست متناسب با افزایش قیمت کالا های صنعتی وتورم درجهان سرمایه داری ترقی میکرد . لذ اوقتی امروزکشورهای صاد رکننده نفت مسئله مربوط کردن قیمت نفت خام را به شاخص قیمت مبهترین کالا های صنعتی وبمیزان تورم جهانی مطرح میسازند ، حق بانهااست .

اصولا برای مصرف کننده نهائی فرآورده های نفتی نه تنها قیمت نفت خام ، بلکه درمیان حال بهای حمل نفت ، عوارض ومالیاتهای که دولتهای وارد کننده به فرآورده های نفتی بسته اند هم اهمیت فراوانی دارد . بنابراین مبانی ومعیارهای تعیین بهای نفت وفرآورده های نفتی معلول همگرده عوامل حدیده است .

کشورهای صاد رکنند نفت میخواهند که قیمتتفتخام براسا سرهزینه تولید نفت ود بگرا انواع انرژی جانشین درکشورهایجهان سرمایه داری تعیین گردد . این نظر جدیدی نیست . چنانکه در فوق توضیح دادیم این تقریبا مشابه همان روشی است که کارتل بین المللی مالمالها آران پیروی میکرد وچنانچه خواهیم دید اکثر دول امپریالیستی هم باد نظر گرفتن منافع خویش بان موافقتند .

در باره هزینه تولید انواع منابع انرژی بیکره هائی که اکثرابا هم فرق دارند انشمار میباید . مثلا بموجب محاسبه کارشناسان سازمان همکاری اقتصاد یورشده هزینه تولید نفت در نقاط مختلف جهان در اواسط سالهای ۸۰ برقرار زیر خواهد بود (ارقام به دلار برای هر بشکه نفت) :

کشورهای خلیج فارس	۰۲۰-۰۱۵۰
دریای شمال	۰۲۰-۰۱۵۰
ایالات متحده امریکا :	
تولید با هزینه ارزان	۰۲۶-۰۳۰
تولید با هزینه متوسط	۰۲۷-۰۳۳
تولید با هزینه گران	بیش از ۷
در مورد تولید نفت از :	
سنگهای رسی	۰۲۳-۰۱۱
سنگهای آغشته به نفت	۰۳۸-۰۳۴
از زغال سنگ	۰۷۵-۰۶۵

دیگر کارشناسان نفتی معتقدند که در ارزیابی فوق هزینه تولید در دریای شمال کمتر از میزان واقعی در نظر گرفته شده است . بعقید آنان هزینه تولید در این ناحیه بین ۳ تا ۴ وحتی ۶ دلار برای هر بشکه خواهد بود . باد نظر گرفتن این بیکره ها آران بین المللی انرژی که تحت فشار وسیادت ایالات متحده با شرکت کشورهای مصرف کننده رشد یافته سرمایه داری برای مقابله با او یک سرهچند ی شده ، تصمیماتی در باره حداقل قیمت نفت وارداتی اتخاذ نموده است . بنظر ایالات متحده امریکا که مبهتر " حد اقل قیمت " است کشورهای مصرف کننده نفت باید در حفظ قیمتهای مربوط به انرژی در سطحی که تهیه مواد جانشین وارد اتدستی از کشورهای عضو او یک را تشویق کند موافقت نمایند . بعقید متخصصین امریکائی چنین حداقل قیمت میباید در سطح ۷ تا ۸ دلار برای هر بشکه نفت وارداتی تعیین گردد .

باد نظر گرفتن بیکره هائی که ما در فوق در باره هزینه تولید نفت ود بگرا انواع مواد جانشین ارائه داشتیم وهمچنین عوامل دیگر از قبیل تورم فزاینده وفیره میتوان گفت که قیمت فعلی نفت خا جمعین شده از جانب او یک عملا بانچه در باره قیمت حداقل پیشنهاد میشود فرق چندانی ندارد ، زیرا هم

اکنون در نتیجه تورم وباین آمدن ارزش دلار درآمد حاصله از نفت قدرت خرید خود را باندازه ۳۵ درصد از دست داده است .

طریق دیگر کاهش قیمتتواقعی نفت فروش آنست توسط کشورهای صاد رکننده با اعطای اعتبار . مجله " نیوزویک " (۳ مارس ۱۹۷۵) مینویسد کشورهای صاد رکننده نفت را با فرمول ذیل میفرشند " حالا بخرید ، بعد بپردازید " . این بدان معناست که در نتیجه تورم فزاینده قیمت واقعی نفت تنزل میکند .

روزنامه " نیویورک تایمز " (۱۸ فوریه ۱۹۷۵) مینویسد که اعطای اعتبار بهنگام معامله فروش نفت در واقع قیمت آنرا از ۱۰۶ دلار در بشکه به ۸۰ دلار تنزل میدهد . این روزنامه معتقد است که با اعطای اعتبار بمدت ۳۰ روز قیمتتواقعی نفت در حدود ۹ درصد کاهش میباید .

میگویند " افزایش بیش از حد " قیمت نفت خام اقتصاد جهان سرمایه داری را متزلزل ساخته وگویا یکی از عوامل عدم متورم تصاعدی شده است . هر دو ی این نظریات هم ناصحیح است . حتی روزنامه " لوموند " (۲۹ اکتبر ۱۹۷۴) نوشت اشتباه است که تورم را زائیده افزایش قیمت نفت معرفی کرد . زیرا تورم قبل از افزایش قیمت نفت وجود داشت وبمیزان زیادی زمینه افزایش آنرا فراهم آورد . نقش نفت در مجموع افزایش تورم به اعتراف اقتصاد پیون غرب بین یکتا ود ر صد بوده است .

کسانیکه اینهمه سروصدا در باره افزایش قیمتتفت بر امانداخته اند ، دانسته وفهمیده عوامل دیگر بالا رفتن سریع قیمت فرآورده های نفتی را مسکوت میگذارند . یکی از این عوامل مالیات وعوارضی است که خود دولتهای وارد کننده نفت به فرآورده های نفتی بسته اند . مثلا چنین عوارض ومالیات در ایالات متحده امریکا در مورد بنزین ۲۵ درصد ود در فرانسه ۵۴ درصد قیمتتات تشکیل میدهد . طبق برآورد مطبوعات امریکا سود کمپانی " اکسوی " در سماهه سوم سال ۱۹۷۴ با مقایسه با همان دوران سال ۱۹۷۳ در حدود ۲۵ درصد وسود " کمپانی شل اوپل " در همان مدت ۱۵۸ درصد افزایش داشت . در ۹ ماهه اول سال ۱۹۷۴ این دو کمپانی بیش از ۲۷۴ میلیون دلار سود خالص بدست آوردند .

طبیعی است که دولتهای کشورهای وارد کننده بهآسانی میتوانستند با تقلیل میزان عوارض ومالیات وتحدید سود کلان انحصارهای نفتی ، قیمت سوخت را بمقدار قابل ملاحظه ای تنزل دهند ولی آنها میخواهند سنگینی بار بحران اقتصادی را همچنان بدوش کشورهای تولید کننده تحمیل کنند .

اظهار نظرهای مقامات رسمی ونیمه رسمی جهان حاکیست که محافل ذیصلاحیت در تقلیل قیمت نفت خام چندان نه یعلاقمه نیستند . در کنفرانس نفت کشورهای عربی که در ماه مارس ۱۹۷۵ تشکیل شده بود ، ن . سر کیس ریچر . انستیتوی تحقیقاتی نفت عربی اعلام داشت انحصارهایی که در استفاده از انرژی هسته ای ، سنگهای آغشته به نفت ومعدن زغال سنگ سرمایه گذاری میکنند بیش از همه از کاهش قیمت نفت هراسانند . وی گفت که خود دولت ایالات متحده امریکا هم موافق با افزایش قیمتتفت بود وبه حوادث سال ۱۹۷۳ که منجر به بالا رفتن قیمتت ها گردید باری کرد . ولی امریکا بعلل سیاسی نمیتوانست آشکارا به این مسئله اعتراف کند . ایالات متحده با متهم ساختن او یک توانست موضع خود را در مورد افزایش قیمت نفت که مابین با منافع دیگر کشورهای صنعتی بود پنهان سازد .

توماس هندرسن معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در مسائل اقتصادی در توضیح جوانب عدیده بحران انرژی در جلسه ای با حضور گردانندگان اقتصاد امریکا اظهار داشت که ایالات متحده

ذینفع است که قیمت نفت خود را در سطح ۱۱ دلار برای هر بشکه نگاه دارد . بعقیده وی پژوهشهای علمی و عملی استفاده از منابع انرژی (نفت ، شنهایی آغشته بمنبت ، سنگهای رسی ، انرژی هستهای انرژی خورشید و غیره) فقط در صورتی میتواند با سرعت پیش رود که قیمت نفت در سطح فعلی آن باقی بماند . از سوی دیگر بنظری قیمتگران نفت موجبات تحدید مصرف را بوجود میآورد و این امر فقط به ایالات متحد امکان آنرا خواهد داد تا تاوازن پرداختهای خود را بر سوسامان دهد و پس از گذشت ده سال نمتنها از لحاظ انرژی استقلال کامل بدست آورد ، بلکه در مقام حاکم هم قرار گیرد (مجله فرانسوی " اکسپرس " ، ۲ دسامبر ۱۹۷۴) .

مسئله تامین سیادت اقتصادی و سیاسی ایالات متحده در برخورد زمامداران آن کشور بمعضل چگونگی صرف درآمد کشورهای تولید کننده نیز تظاهر میکند .

گردش پول نفت ویا " دلارهای نفتی " درباره درآمد کشورهای صادر کننده نفت - اعضای اوپک در یکسال اخیر انواع پیشگوئیهایی که اکثر ابا واقعبت موجود تضاد آشکار داشت ارائه گردیده است . مثلا میگفتند که تا سال ۱۹۸۵ کشورهای اوپک از محل فروش نفت ۱۲ تریلیون دلار نقدینه خواهند داشت ونتیجه میگرفتند که در نتیجه این " انتقال ثروت " کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری باورشکست مالی روبرو خواهند شد . ولی همانها جزافسانهای بیش نیست .

طبق برآورد نزدیک به واقعیت نشریه " پترلیوم اکتونومیست " (مارس ۱۹۷۵) درآمد ۱۱ کشور تولید کننده اعضای اوپک در سال ۱۹۷۴ برقرار بوده است (ارقام به میلیارد دلار) : عربستان سعودی - ۲۰ ، ایران - ۱۷٫۴ ، ونزوئلا - ۱۰٫۶ ، لیبی - ۷٫۶ ، کویت - ۷ ، نیجریه - ۷ ، عراق - ۶٫۸ ، امارات متحد مصری - ۴٫۱ ، الجزایر - ۳٫۷ ، اندونزی - ۳ ، قطر - ۱٫۶ . در تحقیقاتی که چندی پیش کمپانی امریکائی " مورگان گرانانت تراست " بعمل آورده گفته میشود که درآمد همه کشورهای صادر کننده نفت اعضای اوپک در مجموع از ۱۱۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵ به ۱۴۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ افزایش خواهد یافت .

برآورد دیگری که سازمان همکاری اقتصادی و رشد کرده حاکمیت که در سال ۱۹۸۰ کل درآمدی کشورهای عضو اوپک در حدود ۲۵۰ میلیارد دلار خواهد بود که تقریباً برابر با وامی خواهد شد که کشورهای وارد کننده میباید برای خرید نفت دریافت دارند . اینگونه محاسبات فقط جنبه تبلیغاتی دارد و عاری از محتوی اقتصادی است .

و اما آنچه مربوط است به گردش باصطلاح " دلارهای نفتی " ارقام واقعبت هان نشان میدهند که تقریباً کلیه این پولها بطرق مختلف در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری باقی میماند . مثلا بموجب برآورد وزارت دارائی ایالات متحده در سال ۱۹۷۴ سیزده کشور عضو اوپک در مقابل فروش نفت و فرآورده های نفتی مبلغی در حدود ۹۰ میلیارد دلار دریافت داشته اند . از این مبلغ ۳۵ میلیارد دلار صرف خرید کالا از خارج شده است . ۲۱ میلیارد دلار تبدیل به ارزش کشورهای اروپایی غربی شده و در بانکهای آن کشورها بود بعه گذارده شده است . در حدود ۱۱ میلیارد دلار صرف خرید اوراق قرضه ، اوراق بهادار ، اموال غیر منقول ، سهام و غیره در امریکا گردیده . در حدود ۱۱ میلیارد دلار بطرق مختلفه در اختیار کشورهای رشد یافته گذارده شده ، ۳۵ میلیارد دلار بمسند و بین المللی پول بانک جهانی ترمیم و توسعه وام داده شده و بقیه صرف خرید سهام کارخانه ها و اوراق بهادار اروپایی غربی و ژاپن گردیده است .

طبق ارقامی که هفته نامه بلژیکی " بولتن کومرسیال " (۶ فوریه ۱۹۷۵) منتشر ساخته صد و

سرمایه از ایران بحساب درآمد نفت به خارج در سال ۱۹۷۴ به ۱۰ میلیارد دلار رسیده است . از این مبلغ ۳۰ میلیارد دلار بشکل وام به کشورهای اروپایی غربی ، ۳۰ میلیارد دلار به کشورهای آسیائی و آفریقائی ، ۳۵۰ میلیون دلار به بانک جهانی ترمیم و توسعه ، ۵۸۰ میلیون دلار به صندوق بین المللی پول وام داده شده است . علاوه بر این رژیم بخشی از سهام یکی از شعب کمپانی کروب ، سهام کارخانتهیه اورانیوم فرانسه و غیره را خریداری نموده است . با در نظر گرفتن اینکه فقط در سال مالی جاری ایران بیش از ۶ میلیارد دلار اسلحه و مهمات به کشورهای سرمایه داری غرب سفرش داده ، بطرز بارزی میتوان دید که امریالیستها همه آن پولهای را که بایک دست در مقابل خرید نفت میدهند با دست دیگر به انواع و اشکال مختلف پس میگیرند .

وضع چنان است که حتی برخی از مفسرین در تحلیل وضع مالی کشورهای تولید کننده نفت با این نتیجه میرسند که در آینده نه چندان دور اکثر این کشورها با کمبود نقدینه روبرو شده و دوباره به گیرندگام وام از خارج تبدیل خواهند شد . هفته نامه بلژیکی نامبرده در فوق مینویسد که بموجب اطلاعات کسب شده از منابع رسمی به احتمال قوی ایران بعد از ۳-۲ سال به گیرندگام وام از خارج تبدیل خواهد شد . در حال حاضر هم ایران در حدود ۴ تا ۵ میلیارد دلار به کشورهای رشد یافته صنعتی و موسسات عالی مقروض است .

" جنگ نفت " و نقش شاه " جنگ نفت " که ایالات متحده در چرخه آنرا برافراشته هدفش بطور عمده مهارتست از :

- ۱ - جلوگیری از اوج نهضت ملی کردن صنایع نفت و تحکیم مواضع انحصارهای نفتی ،
 - ۲ - مانعت از برقراری رابطه مستقیم بین مصرف کنندگان و تولید کنندگان نفت که میتواند موضع انحصارهای نفتی امریکارا متزلزل سازد ،
 - ۳ - مجبور ساختن کشورهای تولید کننده نفت به پذیرش دلار در مقابل فروش نفت .
- برای رسیدن باین هدف امریالیسم امریکا از کلیه محربهها (تهدید به اشغال نظامی و فشار اقتصادی و سیاسی) استفاده میکند تا در صفوف اوپک نفاق اندازد و اتحاد آنها را از هم بپاشد . حوادث سالهای اخیر بار دیگر به ثبوت رساند که هیچ ماده مخامی باندازه نفت تهنید اقتصاد ، بلکه در سیاست داخلی و خارجی امریکا موثر نبوده و نیست . قانون جدید بازرگانی که چندی پیش در امریکا بتصویب رسید (بموجب آن موانع عده بده در راه ورود کالا از کشورهای عضو اوپک به امریکا ابطال گردیده) ، ایجاد گروه بندی از کشورهای مصرف کننده به سرکردگی ایالات متحده ، فشار به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای خودداری از دادن وام با شرایط مناسب به کشورهای تولید کننده نفت ، تهدید آشکار رئیس جمهور و وزیر امور خارجه امریکا به اشغال نظامی کشورهای نفتخیز عربی و غیره موید این نظر است .

واشنگتن از تجربه گذشته بخوبی واقف است که حکمروائی بر منابع نفتی و تقسیم آن و همچنین دستیابی به " دلارهای نفتی " بدست آوردن حق نظارت بر تقسیم آن بین کشورهای وارد کننده نفت میتواند سیادت سیاسی و اقتصادی امریکارا که در جهان ریزوال است احیا کند .

مجله امریکائی " فورچون " (دسامبر ۱۹۷۴) نوشت که برای مدتی ایالات متحده امریکا باید پول را از کشورهای صادر کننده نفت اخذ و به کشورهای وارد کننده وام بدهد . در چنین صورتی بنظر مجله ایالات متحده حق قانونی خواهد داشت که از گیرندگان وام بخواهد تا مصرف نفت را محدود کنند .

آیاتنها خواست امریکا مربوط به تحدید مصرف خواهد بود ؟ مجله " تایم " (۶ ژانویه ۱۹۷۵)

پرد و رامبشتر بالا میزند و مینویسد کسی که نظارت به جهان گرد شود لا رهای نفتی را بدست آورد دارای قدرت شگرف سیاسی خواهد بود . وام دهند میتوانند به کشورهای گیرنده وام بگویند : اگر آنها میخواهند وام دریافت دارند موظفند برخی تغییرات در سیاست اقتصادی و حتی در سیاست نظامی و دیپلماتیک خود بوجود آورند .

آری چنین استمحتوی هدف امریکان بر راه انداختن " جنگ نفت " . بدیهی است که سازمان اوپک در شکل فعلی آن سد بزرگی است در برابر اجرای استراتژی نفتی امریکا . به همین علت مبارزه نهایی و آشکار علیه اوپک بقصد از همپاشیدن آن روز بروز شدیدا ترمیشود .

مجلسه " نیوزویک " (٣ مارس ١٩٧٥) مقاله مفصلی به مسئله ایجاد شکاف در اوپک اختصاص داده که در آن از قول رئیس بنیاد تحقیقاتی امریکائی صنایع نفت مینویسد که کشورهای عضو اوپک تا کنون در شرایط افزایش مداوم قیمت نفت عمل میکردند ، لذا در بین آنها اختلاف بر سر تقسیم بازار نفت وجود نداشت . اکنون وضع در حال تغییر است . برخی از این کشورها که در برابر ویرانه های تقلیل تولید و پاکوشش بفروش نفت به قیمت قابل رقابت قرار گرفته اند ، محتلا خواهند کوشید تا نفت خود را بفروشند و سود آنها بدست آرند . اگر آنها به بنطریق عمل کنند در آن صورت وحدت صادرکنندگان بهم خواهد خورد . همین مجله اظهارات معاون وزارت دارائی ایالات متحده را نقل میکند که میگوید : " شرایط ایجاد شکاف بین کشورهای صادرکننده بوجود آمده است . این شرایط ششماه پیش وجود نداشت " .

ایالات متحده در کوشش در راه ایجاد شکاف در اوپک بیشتر به عربستان سعودی و ایران تکیه میکند . مجله " نیوزویک " در شماره نامبرد مینویسد که هنری کیسینجر بر املاکات با پادشاه عربستان سعودی عازم زوربخ شد و در آنجا در هتل مجلل " دلدز " با شاه ملاقات و مسئله تعیین حداقل قیمت نفت را با وی در میان گذارد . مجله مینویسد گرچه شاه با تقلیل قیمت نفت مخالفت مودبانه کرد ولی بهر حال ضعف موضع شاه جلب نظر ناظران را کرده است .

و این يك واقعیتی است که شاه همیشه در اوپک نقش منفی ایفا کرده است . گرچه دستگاہهای تبلیغاتی ایران کوشیده اند که شاه را بعنوان رهبر اوپک معرفی کنند ولی این ادعا نه مردم ایران و نه ناظرین واقع بین خارجی را نتوانسته فریب دهد .

مجله امریکائی " خارپرس مگزین " (٤ نوامبر ١٩٧٤) در تشریح نقش شاه در باره مسئله نفت مینویسد که تا سال ١٩٧٣ ایران هیچگونه کوششی برای طرح مسئله ملی کردن نفت بعمل نیاورد و در مذاکره بین کمپانیهای تولیدکننده و مصرفکننده در باره افزایش سهم درآمد کشورهای تولیدکننده شاه در واقع نقش غیرفعال داشت و اغلب حتی از شیخ نشینهای عربی که خود امکان مصرف درآمد نفت را داشتند در نیاله روی میکرد . در این دوران درآمد شاه به حساب افزایش مقدار تولید بالا میرفت .

سپه همین مجله میافزاید پس از اجلاس اوپک در دسامبر ١٩٧٣ شاه قبل از پایان اجلاس به با اعلام قبلی تصمیمی که اوپک میبایست در باره افزایش قیمت نفت اتخاذ کند ، در واقع کوشید چنین وانمود سازد که او نقش مهمی در اتخاذ این تصمیم ایفا نموده است ، حال آنکه اجلاس به نامبرده فقط تحولاتی را که بوجود آمده بود تأیید کرد . افزایش قیمت نفت نتیجه افزایش سرسام آور مصرف نفت در دهساله اخیر ، پایان دادن به نظارت بر تعیین قیمت از طرف کارتل انحصارهای نفتی و آگاهی هر چه بیشتر کلیه کشورهای تولیدکننده نفت بود . در این شرایط الجزایر ، لیبی و عراق پیش از دیگر کشورهای خود ابتکار نشان دادند . مجله سپس مینویسد جالب است که براساس ولت های لیبی و عراق افرادی قرار دارند که شاه آنها را " نادان و خونخوار " میخواند . حال آنکه قدرت فعلی اوپک درست

مدیون آنهاست و همچنین مدیون همبستگی نوین کشورهای عربی در مقابل اسرائیل و تصمیم در باره استفاده از اسلحه نفت میباشد .

در اینکه امپریالیستها نمیخواهند به روند بازگشت ناپذیر استقرار حق حاکمیت کشورها به منابع طبیعی خود تن در دهند تردیدی نیست . سالیان دراز است که انحصارهای خارجی به بهره کشی از مردم و منابع طبیعی کشورهای " جهان سوم " عادت کرده اند . کشورها تیکه بخش عمدتاً مصرف نفت جهان سرمایه داری را تامین میکردند بهرجهت از جانب انحصارهای نفتی استثمار میشدند . اکثر این کشورها با وجود تولید فزاینده نفت قادر بر رشد نیروهای مولده خود نبودند .

امروز که تناسبات نیروها در عرصه جهانی بسود مردم ستم دیده " جهان سوم " تغییر یافته ، وقت آن رسیده که خلقها مبارزه علیه امپریالیسم جهانی را تشدید بخشند . و اما آنچه مربوط است به کشورهای تولیدکننده نفت ، علیرغم وجود انواع مشکلات عینی و ذهنی و تضاد بین دول جداگانه اعضای اوپک منطقی مبارزه علیه انحصارهای نفتی و ولت های حامی آنها ، حفظ اتحاد کنونی را در دستور قرار میدهد . در این زمینه نیز مردم کشورهای تولیدکننده نفت ، بویژه نیروهای ملی و مترقی هستند که میباید پرچم مبارزه را بدست گیرند و مانور امپریالیسم و اعمال محلی آنها را خنثی سازند .

حمید صفری

دوستانی بشرح زیر به حزب کمک کرده اند . از این کمک صمیمانه سپاسگزاریم

شماره	١٤٧٣	١٠٠ مارك
.	٢٣٥٤	" ١٠٠
.	١٦٩١	" ١٠٠
.	١٢٤٥	" ١٠٠
.	١٩٢٦	" ١٠٠
.	٢٧٢١	" ١٠٠
.	٢١٤٣	" ١٥٠
.	١٧٣٦	" ١٠٠

مردم ایران! بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی در برابر دشمنان شاه مبارزه کنید!